

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



سراج منیر

مجموعه مقالات تخصصی ویژه نقد و هابیت (۴) -

صاحب امتیاز: مؤسسه دار الإعلام لمدرسة أهل البيت &&

مدیر مسئول: مهدی مکارم

سر دبیر: اکبر اسدعلیزاده

اعضای هیئت تحریریه:

حجت الاسلام و المسلمین دکتر حسین رجیبی (عضو هیئت علمی دانشگاه ادیان و مذاهب)

حجت الاسلام و المسلمین دکتر سید مهدی علیزاده موسوی (عضو هیئت علمی گروه کلام مرکز آموزش حج)

حجت الاسلام و المسلمین دکتر مهدی فرمانیان (استادیار دانشگاه ادیان و مذاهب)

حجت الاسلام و المسلمین سید حسن آل مجدد (استاد حوزه و مؤسسه مذاهب اسلامی)

حجت الاسلام و المسلمین اکبر اسدعلیزاده (عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی)

مدیر اجرایی: محمدعلی موحدی پور

ویراستار: ابوالقاسم آرزومندی

صفحه آرا: هادی شجاعی

قیمت: ۲۰۰۰ تومان

لیتوگرافی: آل البيت:

نشانی: قم - خیابان شهداء (صفائییه) - نبش کوچه آمار - پلاک ۶۱۸

ص.ب: ۱۱۶۶ - ۳۷۱۳۵ تلفکس: ۷۷۴۰۷۲۹ - ۰۲۵۱

مسئولیت علمی مقاله بر عهده نویسنده یا نویسندگان آن است، و دیدگاه های نویسندگان مقالات لزوماً

شابک: ۹-۱۶۴-۵۳۳-

۵۷۱ ۵۶۴

فراخوان مقاله

پژوهش نامه سراج نیر، از محققین محترمی که بایل به نشر آثار خود در این پژوهش نامه هستند، دعوت می‌کند مقالات خود را در موضوعات مرتبط با پژوهش نامه، با رعایت موارد مذکور در راهنمای نگارش مقالات، به دفتر نشریه ارسال نمایند.

محورهای پژوهش نامه:

۱. تبارشناسی و پایداری

تبارشناسی و پایداری

♦ راهنمای تنظیم مقالات

از محققین گرامی تقاضا می‌شود در مقالات خود نکات ذیل را رعایت کنند:

۱. مقاله ارسالی، پیش از این و یا هم‌زمان، به سایر نشریات ارسال و یا چاپ نشده باشد.
۲. تحقیق، مستند و مناسب با نشریه تخصصی باشد و سایت به عنوان منبع پژوهش پذیرفته نیست.
۳. مقاله‌های پذیرفته شده بر اساس نوبت و با توجه به موضوع پژوهش‌نامه، به چاپ خواهند رسید، اما آن دسته از مقاله‌های پژوهشی که دارای جنبه‌هایی از ابتکار، نوآوری و به‌روز بودن منابع باشند، بر سایر مقالات تقدم دارند.
۴. مسؤولیت علمی مقاله بر عهده نویسنده یا نویسندگان آن است و دیدگاه‌های نویسندگان مقالات لزوماً دیدگاه پژوهش‌نامه نیست.
۵. مقاله، باید در قالب Word، با قلم BMitra و شماره ۱۴ در متن، و در پاورقی با قلم Al-QuranAlKareem و شماره ۱۰ باشد.
۶. متون عربی به کار رفته در متن، با قلم Al-QuranAlKareem و شماره ۱۳ نگاشته شود.
۷. حتماً توجه شود مقالات ارسالی حداکثر در بیست صفحه ۳۰۰ کلمه‌ای باشد و حتی الامکان از مقالات دنباله‌دار پرهیز شود (در صورت افزایش صفحات، مؤسسه مقاله را تقطیع خواهد نمود).
۸. مقالات در صورت امکان تایپ شده و فایل آن، به صورت حضوری یا از طریق ایمیل ارائه شوند.
۹. پژوهش‌نامه در پذیرش، رد، تلخیص و ویرایش مقالات آزاد است و مقالات رسیده مسترد نخواهد شد.
۱۰. در صورت پذیرش مقالات و پرداخت حق التالیف، امتیاز مقاله از آن مؤسسه است و با ذکر نام نویسنده، می‌تواند در هر جا که لازم می‌داند، از آن استفاده کند.
۱۱. استفاده از مطالب مجله در نوشتن مقالات و کتاب با ذکر منبع مانعی ندارد.

از نویسندگان محترم درخواست می‌شود مقالات خود را به شیوه زیر تنظیم کنند:

۱. صفحه اول: صفحه عنوان باید شامل عنوان مقاله، نام و نام خانوادگی پژوهشگر و ذکر درجه علمی، نشانی پست الکترونیک (Email)، تلفن تماس و نشانی مؤلف باشد.
۲. چکیده و کلیدواژگان: خلاصه مقاله به همراه کلیدی در ۵ الی ۷ سطر ارائه گردد.
۳. مقدمه: دربردارنده بیان مسئله و ضرورت انجام پژوهش، پیشینه تحقیق و مبانی نظری، اهداف، پرسش‌ها یا فرضیه‌های تحقیق است.
۴. در ارجاعات پاورقی، فقط به ذکر نام کتاب و شماره جلد و صفحه اکتفا گردد. در ارجاعات مربوط به مقالات ابتدا عنوان مجله، سایت یا دایرة المعارف، عنوان مقاله، و سپس نام مؤلف و پس از آن شماره صفحه ذکر شود.
۵. در پایان مقاله نتیجه آن در ۴۰۰ - ۳۰۰ کلمه تحت عنوان «جمع‌بندی و نتیجه‌گیری» ذکر شود.
۶. در پایان مقاله فهرست منابع (کتابنامه) با مشخصات کامل به این ترتیب ذکر می‌شود: عنوان کتاب: نام و نام خانوادگی مؤلف، مترجم یا محقق: نام و نام خانوادگی، مکان نشر: ناشر، نوبت چاپ، سال نشر. برای نمونه:
وهاب‌بیگری: حامد الگار، مترجم: احمد نمایی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۸۷ش.

فهرست مطالب:

سرمقاله

قبیله انحراف ۷

مقالات فارسی

- بررسی رابطه عقاید دیوبندیه و وهابیت / محمد طاهر رفیعی ۱۷
- بربهاری از کهن ترین تئوریسین های وهابیت / محسن نبی نژاد ۴۱
- سلفیه درباری / احمد ربیعی فر ۶۳
- علمای شافعی و ابن تیمیه / حبیب عباسی ۸۷
- مصحف امام امیرالمؤمنین علی ۷؛ حقیقت یا توهم؟ / اسدالله رضایی ۱۰۹
- وهابیت و تحریف میراث های علمی / رحمت الله ضیائی ۱۴۳

گفتگو

جریان های درون وهابیت / سید مهدی علیزاده موسوی ۱۷۱

گزارش ها

سلسله گزارش هایی از آثار اهل سنت در نقد افکار وهابیت (۲)؛

- گزارش کتاب وفاء الوفاء باخبار دارالمصطفی / مهدی فرمانیان ۱۹۷
- کتاب شناسی شفاعت / اباذر نصرافهانی ۲۱۱
- پاسخ گویی مجازی / علی مرتضوی نیا ۲۳۳
- پرسش و پاسخ / سید محسن مهرحسینی ۲۴۱

مقالات عربی

التشبيه والتجسيم عند ابن تیمیة / آیت الله العظمی جعفر سبحانی (دامت

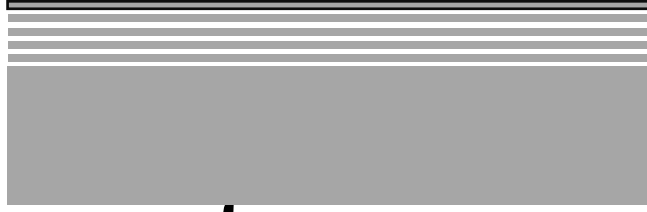
نماذج من فتن ابن تیمیة و مواقف العلماء منها / سید حسن آل مجد
..... ۲۶۷

ویل لهذه المفاهیم (۲) / فیصل العلیاوی

..... ۲۸۳



سرمقا



ل

◆ قبیله انحراف

در طول تاریخ اسلام عزیز جریان‌های انحرافی فراوانی ظهور و افول کرده‌اند، لکن برخی از آنها با عوام‌فریبی و حکومت‌گرایی توانستند در جوامع اسلامی به عمر کوتاه خود چند صباحی بیفزایند، لکن در نهایت طبق وعده الهی از بین خواهند رفت: (إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا).^۱

تمام جریان‌های انحرافی در یک نقطه با هم مشترک‌اند: همه آنها می‌کوشند بر اساس خودخواهی‌ها و جمود فکری خود دین را به نفع خود تفسیر کنند و آن را ابزار اثبات و استقرار خود قرار دهند و در واقع، از آموزه‌های دینی علیه خود دین بهره می‌جویند. بدین ترتیب میان مسلمانان تفرقه ایجاد می‌کنند: (يُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا).^۲ و (يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ).^۳

علل و عوامل متعددی در انحرافات فکری و عقیدتی و فرقه‌سازی و جریان‌سازی می‌تواند دخیل باشد که از عمده‌ترین آنها، دوری از الگوها و اسوه‌های الهی است. خداوند متعال، پیامبر اکرم^۹ و اولیای الهی را اسوه و الگوی انسان‌ها در تمام زمینه‌ها

۱. سوره اسراء، آیه ۸۱.

۲. سوره نساء، آیه ۱۵۰.

۳. سوره توبه، آیه ۳۲.

قرار داده است. هر کس از این اسوه‌ها دور باشد، در تفسیر و تبیین آموزه‌های دینی و کتاب و سنت، با مشکل مواجه خواهد شد و در نهایت، انحراف فکری و تفسیر انحرافی از دین به جامعه تحویل می‌دهد: (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) ^۱ (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) ^۲ (فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) ^۳، مصداق تام اهل ذکر پیامبر اکرم ^۹ و معصومین: هستید: (وَمَا أَنَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا) ^۴ یا (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) ^۵. بر اساس روایات، وقتی درباره امور دینی اختلاف پیدا شد، باید کتاب قرآن و سنت رسول خدا ^۹ مراجعه کرد و تفسیر به رأی نکرد: (وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ) ^۶ یا در امور آنها را واسطه قرار دهید. پیامبر اکرم ^۹ به ما مسلمانان سفارش کرده‌اند:

إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي أهل بيتي، إن تمسكتم
بهما لن تضلوا أبداً. ^۷

۱. سوره احزاب، آیه ۲۱.
 ۲. سوره ممتحنه، آیه ۶.
 ۳. سوره نحل، آیه ۴۳.
 ۴. سوره حشر، آیه ۷.
 ۵. سوره توبه، آیه ۱۱۹.
 ۶. سوره مائده، آیه ۳۵.
 ۷. الجامع الصحيح (سنن ترمذی)، ج ۵، ص ۶۶۲، ح ۳۷۸۶؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۸، ص ۱۳۸، ح ۲۱۶۳۴، و ص ۱۵۴، ح ۲۱۷۱۱؛ المعجم الكبير، ج ۲، ص ۱۵۳، ح ۴۹۲۱؛ المستدرک علی الصحيحین، ج ۴، ص ۱۲۹، ح ۴۷۶۵؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۱۷۲ - ۱۷۳، ح ۸۷۱ و ۸۷۲.

در حدیثی دیگر فرمودند:

إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ رَكِبَهَا فِيهَا نَجَى وَ
مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ.^۱
و أَهْلُ بَيْتِي أَمَانَ لِأُمَّتِي مِنَ الْاِخْتِلَافِ. ^۲ فَإِذَا خَالَفْتَهَا قَبِيلَةٌ ...
فَصَارُوا حِزْبَ إِبْلِيسَ.^۳

اینها نمونه هایی از آیات و روایاتی است که برای در امان ماندن امت اسلامی از هرگونه کجاندیشی و انحراف و برای پیدا کردن راه حق و حقیقت و صراط مستقیم (اسلام ناب)، اسوه و الگوهای را توصیه می کند.

و هم چنین عواملی چون افراط و تفریط در فهم باورها و آموزه های دینی، فریب خوردن از دشمنان، جهل و نادانی، خودخواهی و خودبینی، منفعت طلبی، ریاست طلبی، تحریف دین، دنیاگرایی، هواپرستی، اباحی گری، نفوذ فرهنگ های بیگانه، عمل نکردن به آموزه های دینی، تفسیر به رأی و ... از اسباب دیگر انحرافات به شمار می روند.

یکی از این قبیله های منحرف، موسوم به وهابیت است که ریشه های فکری آن به قرون اولیه اسلام بر می گردد. این جریان فکری در سه نوبت ظهور و بروز داشت:

۱. ابتدا در قرن چهارم هجری توسط ابومحمد حسن بن علی بن خلف بر بهاری (۲۳۳-۳۳۹ق) این جریان انحرافی مطرح شد. وی هر نوع مرثیه خوانی بر امام حسین^۷ و اهل بیت: را ممنوع کرد و حکم قتل عزاداران و مرثیه خوانان اهل بیت عصمت و طهارت: را صادر و هرگونه زیارت قبور اولیای الهی و ائمه: را منع کرد و کسانی که زیارت قبور را جایز می دانستند (اعم از شیعه و سنی)، کافر و گمراه قلمداد می کرد و دستور داد هر کس با باورهای او مخالفت ورزد، اموالش را غارت کنند و خرید فروش آنها را بر هم بزنند.^۴

۱. مسند النزار، ج ۹، ص ۳۴۳، ح ۳۹۰۰، و ج ۱۱، ص ۳۲۹، ح ۵۱۴۲؛ المعجم الصغیر، ج ۲، ص ۸۴، ح ۸۲۵؛ المعجم الاوسط، ج ۵، ص ۳۵۵، ح ۵۵۳۶؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۴۵ - ۴۶، ح ۲۶۳۶ و ۲۶۳۸، و ج ۱۲، ص ۳۴، ح ۱۲۳۸۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۷۳؛ الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۴۵.
۲. المعجم الکبیر، ج ۷، ص ۲۲، ح ۶۲۶۰.
۳. الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۴۵.
۴. ر.ک: وهابیان، ص ۲۶.

بربهاری و پیروان او برای خداوند مانند و شبیه قائل بودند و ذات احدیت را دارای کف و دست و انگشتان و دو پا یا کفشی از طلا و صاحب گیسوان تصور می‌کردند.^۱ در تفسیر آیه شریفه (عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا)،^۲ می‌گفتند که خداوند روز قیامت پیامبرش را کنار خودش و بر روی عرش می‌نشانند، اما اهل سنت این تفسیر را نپذیرفتند. این تفسیر انحرافی، باعث بروز فتنه و کشتار گشت؛ به طوری که عده زیادی از طرفین به خاک و خون کشیده شدند.^۳

برداشت‌های سطحی و ظاهری بربهاری و پیروان او از آیات قرآن کریم و تفسیر به‌رأی، تکیه بر باورها و دریافت‌های ذهنی، غرور و نادانی و تعصب جاهلی آنان سبب شد که فتنه‌جویی آنان بالا بگیرد و آرامش از جامعه رخت بربندد. خلیفه الراضی، حاکم وقت، با نکوهش باورها و رفتارهای این گروه با آنان به مبارزه برخاست و بربهاری و پیروان او را پراکنده کرد.

۲. در قرن هشتم هجری احمد بن تیمیه (۶۶۱ - ۷۲۸ق) این جریان را به طور آشکار و گسترده مطرح ساخت و او بار دیگر احادیث تشبیه و تجسیم و جهت داشتن خداوند را مطرح کرد و بر حفظ ظواهر آنها اصرار ورزید. بدین ترتیب انحراف خود را آشکار ساخت، به ویژه موقعی که ساکنان شهر «حماء» از وی خواستند تا آیه (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى)^۴ را تفسیر کند، وی در تفسیر این آیه دچار لغزش شد و برای خداوند مکانی در فراز آسمان‌ها تعیین کرد که بر عرش متکی است.^۵ وی با این تفسیر نادرست خود، آشکارا برای خداوند، جهت و سمت جسمانی قائل شد.^۶ به نظر ابن تیمیه، پیامبران و اولیای الهی پس از مرگ، هیچ تفاوتی با افراد عادی ندارند. وی معتقد بود که هرگونه مسافرت به قصد زیارت قبور انبیا و صالحان و نذر کردن، سوگند خوردن و بوسیدن و مسح کردن مزار آنان حرام و مایه شرک است.

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۲۴۸.

۲. سوره اسراء، آیه ۷۹.

۳. الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۲۱۳.

۴. سوره طه، آیه ۵.

۵. مجموعه الرسائل الکبری، ص ۴۲۹، رساله ۱۱.

۶. ر.ک: مختصر منهاج السنة، ج ۱، ص ۲۴۰-۲۷۸.

ایشان آیات و روایات مربوط به فضایل و مناقب امام امیرالمؤمنین علی^۷ و خاندان پاک او را که بسیاری از محدثان به صحت آن تصریح کرده‌اند، بدون ارائه مدرکی، انکار می‌کند و همه را مجعول می‌داند؛ از جمله وی آیه شریفه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ)^۱ را که طبق نقل ۶۴ محدث و دانشمند اسلامی درباره امام امیرالمؤمنین علی^۷ نازل شده، انکار می‌کند^۲ و آیه شریفه مودت^۳ را که به نقل ۴۵ محدث و دانشمند درباره خاندان رسالت نازل شده،^۴ تکذیب می‌کند.^۵

انتشار افکار انحرافی ابن تیمیه در میان علمای اسلام غوغایی به راه انداخت. علمای اسلام، اعم از شیعه و اهل سنت، بر ضد افکار ابن تیمیه قیام کرده و ده‌ها ردیه علیه وی نوشتند.

۳. سومین بار محمد بن عبدالوهاب (۱۱۱۵ - ۱۲۰۶ق) در قرن دوازدهم در منطقه نجد رسماً موجودیت قبیله انحراف را اعلام کرد. وی به کمک استعمارگران با استفاده از مبانی فکری ابن تیمیه، نظریه‌های او را مجدداً مطرح ساخت. ابن عبدالوهاب برای عملی ساختن تفکرات خود با محمد بن سعود (نیای خاندان سعودی) امیر منطقه «درعیه»، برای کشورگشایی و به اصطلاح خودشان مبارزه با کفر و شرک پیمان بست. پس از این پیمان، محمد بن عبدالوهاب به رؤسای قبایل مهم نجد نامه نوشت و آنان را دعوت به همکاری کرد. سپس به کمک ابن سعود و برخی قبائل، لشکری تشکیل داد و علیه مسلمانان قیام کرد و مسلمانان را به کفر و شرک متهم ساخت و با حمله به شهرها، روستاها و مساجد، زیارتگاه‌های صحابه و اولیای الهی را با خاک یکسان کرد و مردمی که در برابر او ایستادگی می‌کردند، به خاک و خون کشید و اموال آنها را به عنوان غنایم جنگی به غارت برد.^۶

۱. سوره مائده، آیه ۵۵.
 ۲. ر.ک: منهاج السنة، ج ۲، ص ۶۱۱.
 ۳. سوره شوری، آیه ۲۳.
 ۴. ر.ک: الغدير، ج ۳، ص ۱۵۶ - ۱۷۲.
 ۵. ر.ک: مختصر منهاج السنة، ج ۱، ص ۳۵۲.
 ۶. ر.ک: روضة الأفكار والأفهام، ص ۸۱-۲۰۳؛ تاریخ آل سعود، ج ۱، ص ۳۱ به بعد؛ تاریخ العربیة السعودیة، ص ۱۱۲ - ۱۲۰.

بدین ترتیب ابن‌الوهاب با استفاده از شعارهای اسلامی تمام مسلمانان را که به آنها لیبیک نگفتند، کافر و مشرک خواند و کشتن و غارت اموال آنها را مباح شمرد و کلیه آثار و شعائر اسلامی را به عنوان مظاهر کفر و شرک واجب‌الهدم اعلام کرد. این فرقه به کمک استعمارگران رخنه بزرگی را در جهان اسلام ایجاد کرده‌اند و باعث تفرقه و تضعیف و ایجاد تشقت در میان مسلمین گشته‌اند. آنان در طول تاریخ عامل مهمی در تسلط قدرت‌های بزرگ بر جهان اسلام بوده‌اند و بی‌شک شناخت این فرقه و آگاهی از روش‌ها و ترفندهای تبلیغی آنان، مسلمانان را از فروغلتیدن در افکار انحرافی آنها باز می‌دارد.

سرديير

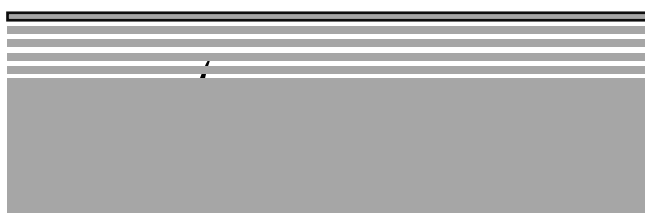
مقالات

فارسی

- ✓ بررسی رابطه عقاید دیوبندیه و وهابیت
- ✓ بر بهاری از کهن ترین تئوریسین های وهابیت
- ✓ سلفیه درباری
- ✓ علمای شافعی و ابن تیمیه
- ✓ مصحف امام امیرالمؤمنین علیؑ؛ حقیقت یا توهم؟
- ✓ وهابیت و تحریف میراث های علمی



بررسی رابطه عقاید دینداری و



* محمدطاهر رفیعی

* دانش‌آموخته حوزه و کارشناس ارشد مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ا.

◆ چکیده

دیوبندیه نماینده نوع تفکر کلامی و فقهی- در چهارچوب فقه حنفی و کلام ماتریدی، با گرایش‌های صوفیانه- در شبه قاره هند هستند که در جریان مبارزه با استعمار انگلیس بر هند به وجود آمده‌اند. دیدگاه‌های کلامی آنها تا اندازه زیادی با افکار سلفی وهابی مغایرت دارد و تضاد آنان با وهابیت چنان است که به تکفیر همدیگر پرداخته‌اند. هرچند برخی دیوبندیان متأخر به دلایلی سعی در نزدیک شدن خود به وهابیت دارند، ولی نویسندگان وهابی پیوسته به تکفیر آنها پرداخته و ادعای قرابت آنها را فریبکارانه شمرده‌اند.

کلیدواژگان: دیوبندیه، دارالعلوم، وهابیت، اهل حدیث، اهل سنت، حنفی، هند، ماتریدی.

◆ مقدمه

در سده اخیر جریان‌ها و مکاتب مهمی در جهان اسلام و منطقه به وجود آمده‌اند که از نظر اعتقادی، سیاسی و اجتماعی نقش اساسی داشته‌اند. در این میان دیوبندیه از مهم‌ترین جریان‌هایی است که با هدف آزادسازی هند از استعمار انگلیس به وجود آمد و در گذر زمان به مکتب مهم و تأثیرگذار فکری و سیاسی تبدیل گردید. دیوبندیه نماینده نوعی تفکر کلامی و فقهی - در چهارچوب فقه حنفی و کلام ماتریدی - متأثر از بیشتر گرایش‌های تصوف شبه قاره هند و منسوب به مدرسه دارالعلوم دیوبند است که شیخ محمد قاسم نانوتوی در ۱۵ محرم ۱۲۸۳ق با همکاری شیخ رشید احمد گنگوهی در منطقه «دیوبند» هند تأسیس کرد.^۱

دیری نگذشت که این مکتب مرکز مطالعات کلامی گردید و جوانان اهل سنت از کشورهای همانند ترکستان، روسیه، چین، ایران و افغانستان به دیوبند آمدند.^۲ از نظر سطح علمی، این مدرسه نزد اهل سنت به الأزهَر دوم معروف است.

احمد سرهندی، شاه ولیّ الله دهلوی، عبدالحق محدث دهلوی، سید احمد عرفان بریلوی و امدادالله مکی، مهم‌ترین شخصیت‌های تأثیرگذار بر تفکر دیوبندیان به شمار می‌آیند. بزرگان دیوبندیه نیز عبارت‌اند از: محمد قاسم نانوتوی، احمد رشید گنگوهی، محمود حسن، انورشاه کشمیری، حسین احمد مدنی، خلیل احمد سهارنپوری، ابوالحسن ندوی و غیره.

نکته مهم در مورد اهل سنت هند این است که قریب به اتفاق آنان از مذهب حنفی پیروی می‌کنند و از این جهت در نقطه مقابل وهابیت که حنبلی‌اند، قرار دارند، ولی هم‌اکنون تفکر سلفیان وهابی بسیاری از جوامع اهل سنت را تحت تأثیر قرار داده است که این تأثیرگذاری کم و بیش میان اهل سنت شبه قاره نیز مشاهده می‌شود. از این رو، پیش از پرداختن به ارتباط کلامی دیوبندیه با وهابیت، ضرورت دارد از رابطه دیوبندیان با آنها و به‌خصوص نقش شاه ولیّ الله در گسترش سلفیت از نوع وهابی بحث گردد.

۱. *الديوبندية*، ص ۲۱.

۲. *تاریخ تفکر اسلامی در هند*، ص ۲۰.

◆ رابطه دیوبندیه با سلفیت و اهل حدیث

تعبیر سلفیت و اهل حدیث در بیشتر موارد، به معنای واحدی به کار رفته و بر کسانی اطلاق شده است که در فهم و تفسیر آموزه‌های دینی تنها به سنت پیامبر^۹ و اقوال صحابه و علمای سلف (تابعین و تابع تابعین) تکیه دارند.^۱

به طور کلی بررسی ارتباط میان سلفیت، اهل حدیث، اصحاب اثر و وهابیت، نیازمند بحث مفصل و دقیقی است که باید در جای دیگر طرح گردد، اما به اجمال می‌توان به این نکته اشاره کرد که در نگاه دقیق‌تر اهل حدیث یا همان اصحاب حدیث، فراگیرتر از سلفیت‌اند و سلفیت یکی از شاخه‌های آن را تشکیل می‌دهد. هم‌چنان‌که سلفیت نیز مساوی با وهابیت نیست، بلکه تفکر عام‌تری است که در میان غیر وهابیت نیز وجود دارد و وهابیت، افراطی‌ترین جریان آن را شکل می‌دهد؛ زیرا پیشینه توجه به حدیث و اثر، به صدر اسلام بر می‌گردد که چنین رویکردی با تفسیر خاص آن زمان درباره اثر و حدیث کم و بیش وجود داشت، ولی در تاریخ اهل سنت احمد بن حنبل مهم‌ترین فردی بود که بر ضرورت تکیه بر ظواهر قرآن و سنت و اقوال سلف بیش از دیگران تأکید ورزید. او با نوشتن اعتقادنامه‌ای با تکیه بر آثار سلف، مرز اهل سنت و بدعت را نیز تعیین کرد و آنهایی را که اعتقادات مورد نظر او را نداشتند، بدعت‌گذار معرفی کرد و دیگران را اهل سنت نامید. از آن پس بود که بسیاری از اهل سنت حتی آنها که به معنای مصطلح حنبلی نبودند، اعتقادنامه او را به عنوان اعتقادنامه مبتنی بر سنت پذیرفتند. از این رو، گرایش به سلف و حدیث در میان بسیاری از جریان‌های اهل سنت کم و بیش وجود داشت و ادامه یافت؛ هرچند به صورت افراطی این روش در میان پیروان مکتب او ادامه پیدا کرد، تا آنکه در قرن‌های بعد ابن تیمیه و سپس ابن عبدالوهاب، بیش از پیش آن را تقویت کردند. هم‌اکنون سلفیت گرایش‌های متفاوتی دارد و سلفیه وهابیت یکی از آنهاست که رویکرد افراطی به سلف دارد و با هرگونه تفسیر و توجیه عقلانی و عرفانی آموزه‌های دینی مخالف است؛ هم‌چنان‌که خدشه در اقوال سلف را نیز جایز نمی‌دانند. در مقابل آنها، سلفیه معتدل قرار

۱. ر.ک: موسوعه کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، ج ۱، ص ۶۳۱. البته در این اثر تنها معنای لغوی و اصطلاحی اهل حدیث آمده است.

دارد. آنها ضمن تأکید بر ضرورت توجه به اقوال سلف، از تفسیرهای عقلانی و عرفانی آموزه‌های دینی نیز رویگردان نیستند. سلفیت شبه قاره بیشتر در این دسته قرار می‌گیرد.^۱ درباره پیدایش اهل حدیث و سلفیت در هند، بعضی معتقدند که این مکتب یکی از دو شاخه نشئت گرفته از مکتب فقهی ابوحنیفه است که دومی آن مکتب تصوف است.^۲ اما با قطع نظر از منشأ اولیه آن، نقش شاه ولی الله دهلوی (۱۱۱۴ - ۱۱۷۶ق) و پیروان وی در پایه‌گذاری مکتب حدیثی که به گسترش سلفیت و حدیث‌گرایی در شبه قاره انجامید، بسیار حیاتی است.^۳ شاه ولی الله در سال ۱۱۴۲ق به سفر حج رفت و پس از دو سال، وقتی به هند بازگشت، بیشتر به تدریس و تألیف علم حدیث پرداخت و شاگردان و مریدان زیادی تربیت کرد.^۴ پس از آن با ورود محدثانی از کشورهای دیگر به هند و مسافرت جمعی از علمای هند به حجاز و با تلاش‌های پی‌گیر شاه ولی الله و پیروان او، حدیث رونق زیادی در هند یافت،^۵ تا جایی که امروزه نه تنها اهل حدیث منطقه، بلکه جریان‌های فکری دیوبندیه و بریلویه نیز خود را منتسب به شاه ولی الله می‌دانند و به آن افتخار می‌کنند.^۶

هرچند امروزه اهل حدیث جریان مجزای از دیوبندیه و دیگر جریان‌ها به شمار می‌آید، اما این دسته‌بندی به معنای تقابل جدی و کامل میان آنان نیست، بلکه پیروان شاه ولی الله را نیز می‌توان به سلفیت افراطی - که تا اندازه‌ای از وهابیت نیز متأثرند - و معتدل تقسیم کرد که بسیاری از دیوبندیان در این دسته قرار می‌گیرند؛ چنان که برخی از بزرگان دیوبندیه همانند نانوتوی و رشید احمد گنگوهی که در انتشار حدیث

۱. ر.ک: آشنایی با فرق تسنن، ص ۹۷-۹۲؛ «انشعابات اصلی سلفیه در سطح جهانی»، <http://www.theory.blogfa.com>.
 ۲. سفرنامه پاکستان، ص ۱۸۶.
 ۳. ر.ک: *أعلام المحدثین فی الهند*، ص ۷-۸.
 ۴. *المدارس الدینیة الباکستانیة*، ص ۲۷؛ و ر.ک: *تاریخ تفکر اسلامی در هند*، ص ۱۹؛ *جنبش اسلامی پاکستان*، ص ۱۱۵.
 ۵. *من أعلام المسلمین و مشاهیرهم*، ص ۹۶.
 ۶. ر.ک: *مذهبی جماعتون کافکری جائزه* (بررسی فکری گروه‌های مذهبی)، ص ۹۵، به نقل از: *من أعلام المسلمین و مشاهیرهم*، ص ۱۱۵.
 ۷. ر.ک: *من أعلام المسلمین و مشاهیرهم*، ص ۹۶؛ *أعلام المحدثین فی الهند*، مقدمه ندوی، ص ۶-۹-۴۷ و ۷۲.

نقش مهمی داشته‌اند، در مدرسه شاه عبدالعزیز فرزنده شاه ولیّ الله تربیت یافته‌اند.^۱ بدین ترتیب دیوبندیان نیز همانند سایر جریان‌های شبه قاره، از حدیث‌گرایی شاه ولیّ الله تأثیر زیادی پذیرفته بودند. هرچند برخی از آنان به سلفیت و اهل حدیث گرایش بیشتری یافته‌اند که تعیین مرز دقیق میان آنان نیاز به دقت بیشتری دارد.

به گفته خلیل احمد سهارنپوری، ابتدا تعریف خاصی از وهابیت در شبه قاره هند وجود نداشت، بلکه وهابیت به کسانی اطلاق می‌شد که تقلید را ترک و از احادیث اجتهاد می‌کردند. سپس دامنه مفهومی آن توسعه یافت و بر هر کسی که به سنت عمل و امور مستحدثه را ترک می‌کرده، اطلاق شد. زمانی هر کسی که از سجده بر قبور اولیا و طواف آن منع می‌کرد، وهابی نامیده می‌شد و زمانی دیگر این مفهوم آن‌چنان گسترش یافت که نوعی سبّ و ناسزا به شمار می‌رفت. لذا هر کس که در هند سنی حنفی بود، به عنوان فاسد العقیده به وهابیت متهم می‌شد.^۲

محمد تغلق، از حاکمان اسلامی هند در اواخر قرن هشتم، اولین کسی بود که کتاب‌های ابن تیمیه را مطالعه کرد و شدیداً با آنچه او بدعت می‌دانست، به مبارزه برخاست،^۳ اما مسافرت‌های پیوسته علمای هند، به خصوص شاه ولیّ الله و شاگردان و پیروان وی به حجاز،^۴ ضمن آنکه باعث رونق یافتن گرایش به حدیث در شبه قاره گردید، به ترویج بیشتر افکار ابن تیمیه و ابن عبدالوهاب نیز انجامید.

مهم‌ترین ویژگی‌های سلفیان شبه قاره و نواحی آن، چنین بیان شده است: مبارزه با مذهب‌گرایی و تقلید و تأکید بر اجتهاد شخصی؛ پرداختن جدی به مسائل فرعی فقهی و انجام مباحثات فراوان در اطراف آنها با دیگران؛ تکفیر دیگران حتی در امور جزئی.^۵

۱. اعلام المحدثین فی الهند، ص ۲۹-۳۰. در باره جایگاه حدیث در شبه قاره، ر.ک: الثقافة الإسلامية فی الهند.

۲. المهند علی المقتد، ص ۲۹-۳۳.

۳. من اعلام المسلمین و مشاهیرهم، ص ۷۴.

۴. ر.ک: تاریخ تفکر اسلامی در هند، ص ۱۳.

۵. المدارس الدینیة الباکستانیة، ص ۷۹-۸۰.

◆ رابطه شاه ولی الله با وهابیت

به طور کلی، درباره رابطه شاه ولی الله با ابن عبدالوهاب و نقش او در ترویج وهابیت در هند دو دیدگاه مطرح است:
عده‌ای به دلیل برخی شباهت‌های فکری میان اندیشه‌های شاه ولی الله و وهابیت، ارتباط میان او و محمد بن عبدالوهاب را بعید ندانسته‌اند. برخی قرائن این ادعا، عبارت است از:

- امکان مشترک بودن استادان شاه ولی الله و ابن عبدالوهاب؛^۱
 - حمایت شاه ولی الله از برخی افکار ابن تیمیه؛^۲
 - تشابه فکری او با وهابیت در تعریف توحید و شرک؛
 - مخالفت شاه ولی الله و ابن تیمیه و ابن عبدالوهاب با برخی اعمال صوفیان؛^۳
 - دفاع پیروان شاه ولی الله از اجتهاد شخصی و مبارزه آنها با تقلید.^۴
- بنا بر شواهد یاد شده، برخی شاه ولی الله را نسخه هندی وهابیت دانسته^۵ و اهل حدیث شبه قاره را طیفی در اطراف وهابیان معرفی کرده‌اند که هرچند آنها وهابی کامل به شمار نمی‌آیند، ولی تکیه آنان به سنت، آنان را در حمایت کامل وهابیان قرار داده است.^۶ برخی از اهل حدیث شبه قاره نیز از شباهت فکری خود با وهابیت دفاع کرده‌اند.^۷

از طرفی، برخی وهابیان همانند شمس سلفی وهابی نیز از شاه ولی الله به دلیل مبارزه با شرک و بدعت و خرافات بسیار تمجید کرده است؛^۸ چنان که در کتاب *حجة الله البالغة* شاه ولی الله، همچنین *تحفة الإثنی عشریة* پسرش عبدالعزیز و *رسالة التوحید* نوه‌اش شاه اسماعیل دهلوی نیز، بسیاری از آداب و رفتارهای مردم، از مصادیق شرک شمرده شده و نقد گردیده است که در تبیین آن تفاوت چندانی با وهابیت دیده نمی‌شود.

۱. ر.ک: همان، ص ۱۶ و ۹۹.

۲. *دین و سیاست*، ص ۳۱۲.

۳. *فرق تسنن*، ص ۶۶۸؛ *جنبش اسلامی پاکستان*، ص ۶۱.

۴. *المدارس الدینیة الباکستانیة*، ص ۷۰-۷۲.

۵. ر.ک: *روزنامه رسالت*، «نسخه هندی وهابیت»، ۸۷/۵/۲۲، ش ۶۴۹۹، ص ۱۸.

۶. *سفرنامه پاکستان*، ص ۱۶۸ و ۱۸۶-۱۸۷.

۷. *الإمام محمد بن عبدالوهاب بین مؤیدیه و معارضیه*، ص ۱۹-۲۰.

۸. *الماتریبیه*، ج ۱، ص ۳۹۶-۳۹۷.

ابوالحسن ندوی نیز در معرفی دهلوی، او را در ردیف ابن تیمیه معرفی کرده است.^۱ او در جایی ضمن تمجید فراوان از ابن تیمیه و دفاع از افکار او، از شاه ولیّ الله و پیروانش به عنوان بهترین ترویج‌کنندگان اندیشه‌های ابن تیمیه نام برده است.

ندوی افزوده است که با تلاش‌های آنان، از قرن سیزدهم به بعد، مدارس زیادی بر اساس ترویج اندیشه‌های ابن تیمیه تاسیس گردیده و به تربیت شاگردان پرداخته‌اند.^۲ البته این سخنان، بیش از اثبات رابطه شاه ولیّ الله با وهابیت، از علاقه ندوی به ابن تیمیه خبر می‌دهد. اما از آن طرف، بنا به شواهد دیگر، برخی ارتباط شاه ولیّ الله با ابن عبدالوهاب را بعید دانسته‌اند؛ از جمله آنکه:

- ابن عبدالوهاب، حنبلی و از اصحاب حدیث بود و دهلوی، حنفی و ماتریدی است؛
- شاه ولیّ الله به تصوّف و همچنین به علم کلام توجه زیادی داشت، برخلاف ابن عبدالوهاب؛

- هیچ مدرکی دالّ بر اینکه آنها یکدیگر را ملاقات کرده و تحت تأثیر یکدیگر قرار گرفته باشند، در دست نیست^۳ و تشابهات میان آن دو معلول جوّ عمومی مکاتب علمی مدینه است.^۴

به هر تقدیر هم‌اکنون پیروان شاه ولیّ الله دارای گروه‌های متعددی می‌باشند که برخی از آنها به عنوان گروه سلفیه و اهل حدیث مطرح است و تا اندازه‌ای خط و مشی متفاوتی با گروه‌های دیگری همانند دیوبندیه و غیره دارد که به وهابیت نزدیک‌تر است. طبق این دسته‌بندی، دیوبندیان جدا از سلفیت و چه بسا در تقابل با آنان قرار دارند، اما در عین حال تفکر سلفی به میان آنان نیز راه یافته است و حتی برخی از آنان بسیار نزدیک به وهابیت می‌اندیشند.

ارتباط نزدیک سلفیت شبه قاره با وهابیت در سال‌های بعد نیز شاهد روشنی بر هم‌فکری آنان است؛ از جمله در دوران جهاد مردم افغانستان بر ضد شوروی (۱۹۷۹ - ۱۹۹۲م)، در کنار

۱. من أعلام المسلمین و مشاهیرهم، ص ۹۱.
۲. همان، ص ۲۵ - ۲۶.
۳. رک: تاریخ تفکر اسلامی در هند، ص ۱۶.
۴. فرق تسنن، ص ۶۶۷ - ۶۶۸.

کمک‌های تسلیحاتی کشورهای عربی به گروه‌های جهادی، انجمن‌ها و محافل مذهبی، عربستان به انگیزه تبلیغ و کمک به مجاهدان و مهاجران افغانی و یاری‌رسانی به گروه‌های داخلی پاکستان، وارد این کشور شد و سرمایه‌گذاری‌های اصلی خود را در زمینه تأسیس مدارس و مساجد، بر محور آموزش افکار اسلام سنتی مبتنی بر تفسیر وهابیت، متمرکز کرد. در این میان، «جمعیت اهل حدیث» پاکستان بیش از همه از حمایت‌های عربستان برخوردار بود و بیش از هر گروه دیگری از منافع عربستان دفاع کرد که در پی آن، وهابیت به نحو بی‌سابقه‌ای در این ناحیه قدرت یافت.^۱

◆ نقش احمد عرفان و شاه اسماعیل در ترویج وهابیت

با وجود آنکه احمد عرفان بریلی (۱۲۰۱ - ۱۲۴۶ ق) و شاه اسماعیل دهلوی، از سران نهضت آزادی‌بخش هند، در ترویج سلفیت نزدیک به وهابیت نقش زیادی داشتند، تا آنجا که برخی آن دو را عامل اصلی انتشار وهابیت در هند می‌دانند،^۲ برخی دیگر چنین انتسابی را اتهام انگلیسی‌ها برای شکست حرکت انقلابی آنها دانسته‌اند.^۳ عبدالمنعم نمر در این باره می‌نویسد:

سید احمد به دو چیز دعوت می‌کرد: یکی پاک‌سازی دین از بدعت‌ها و خرافات شایع میان عوام؛ دوم دعوت به جهاد. در اینجا انگلیس حيله‌ای به کار برده، سید احمد و مجاهدین را متهم به وهابی بودن کرد. امری که برای مردم بسیار نفرت‌انگیز بود. به همین خاطر مردم تحت تأثیر این شایعات قرار گرفته و از همکاری با سید احمد خودداری ورزیده و حتی او را با زهر نیز مسموم کردند...^۴

برخی معتقدند هرچند دعوت شاه اسماعیل و احمد عرفان با دعوت محمد بن عبدالوهاب همخوانی دارد ولی در نوع تبلیغات و عقاید تفاوتی با هم ندارند اما

۱. جنبش اسلامی پاکستان، ص ۸۹-۹۰.
 ۲. دعوة الشيخ محمد بن عبدالوهاب و أثرها في العالم الإسلامي، ص ۱۴۹-۱۵۱؛ الشيخ محمد بن عبدالوهاب عقیدته السلفية و دعوته الإصلاحية و ثناء العلماء عليه، ص ۵۵-۵۶؛ زعماء الإصلاح في العصر الحديث، ص ۱۹ و ۹۶.
 ۳. من أعلام المسلمين و مشاهيرهم، ص ۱۴۰-۱۴۳؛ المدارس الدينية الباكستانية، ص ۷۶-۷۷؛ دین و سیاست، ص ۳۱۸.
 ۴. تاریخ الإسلام في الهند، ص ۵۳۱-۵۳۲، با تلخیص اندک.

این گونه نبود که آنها هم دست بوده و درصدد انتشار عقاید وهابیت در هند باشند، بلکه آنان بدون تأثیرپذیری از همدیگر قیام کرده بودند و انتساب به وهابیت اتهامی از سوی مخالفان برای سرکوب قیام آنان بود.^۱

با قطع نظر از نفی یا اثبات رابطه سید احمد با ابن عبدالوهاب، همخوانی ظاهری عملکرد او با وهابیت، همانند کشتار مردم به اتهام بدعت و خرافات و امور دیگری از این قبیل،^۲ که بیشتر پس از سفر به حجاز پی گیری می شد، بستر مناسبی برای چنین تبلیغاتی فراهم کرده بود،^۳ ضمن آنکه احمد عرفان و شاه اسماعیل در این سفر با علمای سلفی حجاز، از جمله محمد شوکانی (۱۱۷۳-۱۲۵۰ق)، از هم فکران اصلی ابن عبدالوهاب، ملاقات داشتند؛^۴ چنانکه پس از بازگشت از این سفر به هند، شاه اسماعیل برای اولین بار علناً ترک تقلید و برخی مسائل دیگر را شعار می داد. همچنان که او کتاب تقویة الإیمان را مشابه کتاب التوحید ابن عبدالوهاب، و چندین کتاب دیگر را در رد زیارت و توسل و دیگر مسائل اختلافی نوشته بود.

چنین مسائلی ضمن آنکه باعث ترویج سلفیت تندرو و معروف شدن شاه اسماعیل به اسم وهابی و سلفی گردید، رویگردانی بیشتر مردم از آنان و در نتیجه شکست قیام آنها را نیز در پی داشت، تا جایی که پس از آن نیز جنبش آنان جایگاه اجتماعی مطلوبی نیافت. به همین جهت حتی برخی از آنها مجبور شدند به سبب حذف نام وهابیت از خود، راه همکاری و دوستی با حکومت انگلیس را در پیش بگیرند.^۵

◆ مهم ترین اشتراکات دیوبندیه و وهابیت

از نظر تاریخی، شکل گیری وهابیت و دیوبندیه فاصله زمانی زیادی با هم نداشته، اما هر دو جریان اندیشه نجات مسلمانان و احیای آموزه های اسلامی را در سر داشتند، با این تفاوت که نگرانی دیوبندیان بیشتر از تهاجم فرهنگی غرب بود و درصدد بودند با

۱. إذا هیت ریح الإیمان، ص ۱۷؛ الإمام محمد بن عبدالوهاب بین مؤیدیهها و معارضیهها، ص ۱۲-۱۳.

۲. دائرة المعارف الإسلامية، ج ۱، ص ۴۹۷.

۳. من أعلام المسلمین و مشاهیرهم، ص ۱۳۳.

۴. دعوة الشيخ محمد بن عبدالوهاب و أثرها فی العالم الإسلامي، ص ۱۵۰؛ المدارس الدینیة الباکستانیة، ص ۷۳.

۵. همان، ص ۷۳-۷۸.

گسترش فرهنگ اسلامی، مسلمانان را از این خطر نجات دهند.^۱ همچنین اقتدار گذشته مسلمانان را که با تسلط انگلیس به خطر افتاده بود، دوباره احیا کنند،^۲ اما ابن‌عبدالوهاب مدعی بود که بسیاری از مسلمانان از حقیقت اسلام فاصله گرفته و گرفتار انواع خرافات و رفتارهای مشرکانه گردیده‌اند. از این‌رو، ضروری‌ترین وظیفه خود را به اصطلاح مبارزه با شرک و کفر می‌دانست.

هر دو جریان در گذر زمان موفقیت‌های زیادی در اهداف تعریف شده‌ی خودشان داشته‌اند، منتها دیوبندیان بیشتر از راه گسترش مدارس مذهبی و تبلیغات دینی، و وهابیت از راه کشتار مسلمانان و قدرت نظامی و اقتصادی کار خود را پیش می‌بردند. از نظر اعتقادی آنان سخنان زیادی بر ضد یکدیگر بیان داشته‌اند، اما در سال‌های اخیر مشاهده می‌شود که برخی از دیوبندیان تلاش دارند اختلافات دیوبندیه و وهابیت را انکار کنند و یا ناچیز نشان دهند، اما به اعتقاد ملا زهی با وجود آنکه عربستان تأمین‌کننده اصلی پول و ایدئولوژی مدارس مذهبی است و بسیار سعی دارد با صرف پول در مدارس، وهابیت را توسعه دهد، ولی واقعیت این است که ایدئولوژی عربستانی‌ها وهابیت است و در هند مکتب دیوبندی، و این ایدئولوژی در هند جایگاهی ندارد؛ زیرا مرزبندی زیادی میان آنان وجود دارد و بدان سبب علمای مذهبی در برابر گسترش وهابیت مقاومت کرده‌اند. به اعتقاد ملا زهی، نقطه اشتراک ایدئولوژی وهابیت با ایدئولوژی دیوبندی، تنها در امر جهاد است که اعراب، القاعده و مدارس مذهبی با یکدیگر درباره آن به توافق رسیده‌اند و این توافق محصول تجاوز شوری به افغانستان است، اما او می‌افزاید مفهوم جهاد نیز که در گذشته تنها از سوی علمای مذهبی، صادر می‌شد، هم اکنون به دست امثال بن لادن که یک مهندس است نه عالم مذهبی و ایمن الظواهری که یک پزشک جراح است، صادر می‌شود و آنها دامنه جهاد را چنان گسترش داده‌اند که حتی دیگر مسلمانان همچون جریان کفر، مشمول حکم وجوب جهاد می‌گردند، در حالی که چنین تعریفی از جهاد با تعریف مرسوم آن فاصله زیادی دارد.^۳

۱. دین و سیاست: مورد هند، ص ۳۴۸.

۲. کشف هند، ج ۲، ص ۵۷۰-۵۷۱.

۳. روزنامه/عتماد ملی، «جهاد مقدس»، ش ۹۱۱، ۱۳۸۸/۲/۱۵، ص ۷.

◆ تقابل فکری دیوبندیه با وهابیت

با وجود برخی شباهت‌های فکری میان وهابیت و دیوبندیه، تفاوت اعتقادی میان دیوبندیه و وهابیت نیز زیاد است، تا جایی که آنان به صورت گسترده به نقد و توهین و چه بسا تکفیر یکدیگر پرداخته‌اند؛^۱ هرچند صدور حکم تکفیر بیشتر از جانب وهابیت انجام گرفته است و در بیشتر آثار آنان، از دیوبندیان با عنوان قبوری و بدعت‌گذار یاد گردیده و بر همین اساس دیوبندیان از سوی وهابی‌ها، مشرک و بدعت‌گذار و احیاناً کافر قلمداد شده‌اند.^۲

دیوبندیه نیز، به‌خصوص دیوبندیان نخستین، از وهابیت و شخص محمد بن عبدالوهاب نفرت زیادی داشته‌اند و از مبارزان اصلی انتشار وهابیت در شبه قاره به شمار می‌روند.^۳ حتی کتاب‌های بزرگان وهابیت را می‌سوزاندند و با مبلغان وهابی با شدت برخورد می‌کردند.^۴

از آنها سب و دشنام‌های زیادی علیه بزرگان وهابیت نقل شده است؛^۵ از جمله در مورد ابن عبدالوهاب عناوین و تعابیر زیر را به کار برده‌اند: «شخصی دارای عقاید فاسد و نظریات باطل»، «قاتل بسیاری از مسلمانان و علمای سلف آن‌هم به قصد اجر و ثواب»، «ظالم»، «فاسق»، «بدتر از یهود و نصارا»، «سب‌کننده علمای سلف»، «کم عقل»، «جاهل»، «عجول در صدور حکم تکفیر»، «خوارج»، «جنایتکار در برابر جان و مال و ناموس مسلمانان و اهل سنت»،^۶ «زعیم المشبهه»، «افراط در ریختن خون مسلمانان، غارت اموال آنان و مشرک و کافر دانستن امت محمد^۹». ^۸ همچنین از ابن تیمیه به «عجولی که یا دچار افراط است یا تفریط»، «تند مزاج»^۹ یاد کرده‌اند.

۱. ر.ک: الشیخ احمد رضا خان البریلوی و شیئی من حیاته، و افکاره و خدماته، ص ۱۶.
۲. در این باره می‌توان به این منابع مراجعه کرد: سابت‌های وهابیان به نام «الناجیه» و غیره؛ همچنین به کتاب‌های شمس سلفی به نام الماتریدیه و موقفهم من توحید الأسماء و الصفات، جهودالعلماء الحنفیه فی ابطال عقائد القبوریه هر کدام در سه جلد، و طالب الرحمن، کتاب الدیوبندیه، تعر یفها-عقائدها، جماعه التبلیغ تعر یفها-عقائدها و کتاب‌های فراوان دیگری که وهابیان و حتی سلفیان شبه قاره در نقد دیوبندیه نگاشته‌اند.
۳. الإمام محمد بن عبدالوهاب بین مؤیدیهها و معارضیهها، ص ۱۳؛ الماتریدیه و موقفهم من توحید الأسماء و الصفات، ج ۱، ص ۳۶۹.
۴. ر.ک: القول البلیغ، ص ۲۷ و ۴۷.
۵. همان، ص ۲۰-۲۳؛ الدیوبندیه، ص ۱۷-۱۸.
۶. ر.ک: الشهاب الثاقب، ص ۴۲، به نقل از: القول البلیغ، ص ۷۶؛ الدیوبندیه، ص ۱۵.
۷. فیض الباری، ج ۱، ص ۱۷۰-۱۷۱، به نقل از الماتریدیه، ج ۳، ص ۳۴۱. البته در فایل موجود فیض الباری چنین تعبیری یافت نشد.
۸. المقالات، ص ۳۷۴-۳۷۷، به نقل از الماتریدیه، ج ۱، ص ۳۹۷.
۹. فیض الباری، ج ۱، ص ۱۴۷.

همچنین از وهابیت به «الوهابية الخبيثة الخبناء»^۱ «فرقه گمراه»، «اهل تشکیکات و تلیسات و جهالت و گمراهی»^۲ تعبیر کرده‌اند که «نماز خواندن پشت سر آنان تنها در حال اضطرار و آن هم از باب اکل میتة جائز است»^۳.

حتی اگر کسی به هر نحوی، دیوبندیان را وهابی می‌نامید، بزرگان دیوبندیه با بیزاری جستن از انتساب به وهابیت، مدرسه دیوبند را تنها متأثر از افکار شاه ولی الله دهلوی و پای‌بند به اصول صحیح اسلامی می‌دانستند. آنها می‌گفتند اگر حسودان تحمل پذیرفتن این حقیقت را ندارند، مجازند که در خانه‌هایشان هرگونه نسبت وهابی، یا نجدی، یا ملحد، یا کافر، یا مرتد را به آنها بدهند، ولی این نسبت‌ها هیچ تغییری در واقعیت‌ها به وجود نمی‌آورد.^۴

شمس سلفی، پس از بیان مواردی از بدگویی‌های دیوبندیان به وهابیت، گفته است دیوبندیه در دشمنی با اهل توحید که وهابیت نامیده می‌شوند، بسیار افراط کرده‌اند و به گونه‌ای به شتم آنها پرداخته‌اند که حیا مانع بیان آن می‌گردد و جز کسی که از خدا نمی‌ترسد، چنین توهینی نمی‌کند. او دو کتاب *المهند علی المفند* نوشته خلیل احمد سهارنپوری و *الشهاب الثاقب فی الرد علی المستشرق الکاذب* نوشته حسین احمد مدنی را دلیل روشنی بر عداوت آنها با وهابیت بر می‌شمرد.^۵

شمس با تقسیم دیوبندیه به غالی و معتدل، جماعت تبلیغ و گروه تدریس و تعلیم (یعنی همان شاخه اصلی دیوبندیه) را از غالیان دیوبندیه دانسته است که دشمنی شدیدی با تمام اهل حدیث، به‌خصوص با وهابیت و شخص ابن‌عبدالوهاب دارند. شمس در بیان شرح حال کوثری، ضمن اعتراف به دانش فراوان او، می‌گوید به دلیل مخالفت او با سلفیه و نقدهای توهین‌آمیز بزرگان آن، علوم فراوان او وبالی بیش نخواهد بود. سپس موارد زیادی از تعابیر تند و زننده او علیه علما و بزرگان سلفیه

۱. الشهاب الثاقب، به نقل از الماتریدیة، ج ۳، ص ۳۴۱؛ الذیوبندیة، ص ۱۶.

۲. المهند علی المفند، ص ۴۵-۴۶.

۳. ر.ک: القول البلیغ، ص ۱۹۲.

۴. «برکات دیوبند»، به نقل از الذیوبندیة، ص ۲-۲۳.

۵. جهود العلماء الحنفیة فی إبطال عقائد القیوریة، ج ۲، ص ۷۷۵-۷۷۶.

از جمله ابن تیمیه و ابن عبدالوهاب را نقل می‌کند و در ادامه می‌نویسد که برخی دیوبندیان نیز او را تأیید نموده و با او هم‌عقیده شده و در حد غلو از او تمجید کرده‌اند.^۱ شمس سلفی می‌پذیرد که نتایج مثبت فعالیت‌های تبلیغی جماعت تبلیغ و همچنین تبحر علمی فراوان مشایخ دارالعلوم دیوبند بر تمام علوم عقلی و نقلی و مبارزه آنان با بسیاری از خرافات و بدعت‌ها و گروه‌های منحرف، هیچ‌گاه فراموش نمی‌شود، اما می‌گوید مشکل اینجاست که خود آنها نیز از حقیقت توحید دور مانده و گرفتار انواع خرافات و رفتارهای شرک‌آمیز گردیده‌اند و به بدعت‌های قبوریون و سایر امور خرافی و اعتقادات صوفیان پای‌بند هستند. به نظر او کتاب *المهند علی المفسد* از مهم‌ترین و موثق‌ترین کتاب‌ها در عقاید دیوبندیه، مملو از خرافات و بدعت‌های قبوریون و صوفیان است که تأیید آن عقاید از سوی علمای دیوبندی، نشانه استمرار این عقاید میان آنان در گذشته و حال است. به اعتقاد او همین امر و همچنین تعصب آنان در دشمنی با اهل حدیث، تناقض آشکار با مبارزه آنان با شرک و خرافات است.^۲

البته کتاب *المهند* نیز هنگامی نوشته شد که علمای مذاهب اربعه در حجاز از علمای دیوبند سؤال کردند که آیا شما وهابی هستید یا سنی؟ بدین منظور ۲۴ پرسش اعتقادی را برای آنان طرح کردند. سهارنپوری به این پرسش‌ها پاسخ داد و نوشت که ما اهل سنت و جماعتیم و در برخی موارد، با آنچه در نامه‌های شما از عقاید وهابیت شمرده شده است، مخالفیم. او این جوابیه را به امضای علمای هند رساند و به حجاز فرستاد و پس از دریافت آن، علمای اهل سنت چهار مذهب در عربستان، الأزهر مصر، سوریه و عراق بر آن صحه گذاشتند و تأیید کردند.^۳

مسائلی از قبیل مقام پیامبر^۹، توسل به پیامبران و سایر بزرگان، استعانت از پیامبر گرامی اسلام^۹ پس از وفات، تبرک به قبر آن حضرت^۹، اعتقاد به تصرفات تکوینی اموات، ذکر و اوراد صوفیه، حکم تکفیر مسلمانان، تقلید و امور دیگر از جمله مسائل اختلافی میان دیوبندیان و وهابیت است.

دیوبندیه درباره موضوعات فوق، با وهابیت مخالفت جدی دارند و در تمام آن مسائل به خلاف دیدگاه وهابیت معتقد و پای‌بندند و از دیدگاه مخالف نیز تبری

۱. *الماتریدیه*، ج ۱، ص ۳۷۰، ج ۳، ص ۳۷۲-۴۱۲.

۲. همان، ص ۳۷۰، ج ۳، ص ۳۲۹-۳۳۱ و ۳۴۱.

۳. ر.ک: *عقاید اهل سنت و جماعت در رد وهابیت و بدعت*، مقدمه مترجم، ص ۱.

می‌جویند. به اعتقاد دیوبندیان، وهابیت امور فوق را از مصادیق بدعت و شرک می‌داند و درباره مقام پیامبر ۹ نیز معتقد است که پیامبر ۹ دارای فضیلت اندکی است و پس از رحلت، حقی بر کسی ندارد و هیچ احسان و فایده‌ای، حتی به اندازه فایده یک چوب دستی، به حال مردم نمی‌تواند برساند. به همین جهت، آنها کسانی را که به چنین مسائلی معتقد باشند، مشرک و محکوم به کفر می‌دانند؛ در حالی که به اعتقاد دیوبندیه هر کدام از امور فوق مورد تایید شرع و عقل است و عمل به آنها نه تنها جایز، بلکه استحباب در حد وجوب دارد.^۱

از مهم‌ترین مسائلی که در جلسه حضوری دیوبندیان با وهابیان به تفصیل مورد نقد قرار گرفته است، مربوط به رفتار حاکمان وهابی در هدم بقعه‌های متبرکه مکه و مدینه است.

پس از تسلط سلطان بن سعود در سال ۱۳۴۳ق بر حجاز و از بین بردن آثار دینی، از جمله هدم حرم ائمه بقیع، ابن سعود در ایام حج سال ۱۳۴۴ق کنگره‌ای را که بیشتر برای توجیه رفتارهای ناپسند خود بود، تشکیل داد. در آن جلسه، از طرف علمای هندوستان، مفتی محمد کفایت الله و شبیر احمد عثمانی و برخی دیگر شرکت کرده بودند. ابتدا سلطان ضمن سخنانی با استناد به آیات و روایات و رفتار برخی خلفا در مبارزه با مظاهر شرک و بدعت و با تأکید بر توحید به عنوان اساسی‌ترین اصل اعتقادی که هیچ مانعی نمی‌تواند او را از توجه به این اصل باز دارد، از رفتار خود در هدم بقعه‌های متبرکه دفاع کرد.

پس از سخنان او، شبیر احمد عثمانی، از بزرگان دیوبند، در پاسخ به سخنان سلطان مسعود، ضمن تأکید بر ضرورت پیروی از کتاب و سنت و احیای اصل توحید، گفت که درک درست کتاب و سنت و به‌کارگیری مناسب از آنها کار هر کس و ناکسی و در خور من و شما نیست، بلکه اظهار نظر در چنین مواردی نیازمند تفقه عمیق و بصیرت مجتهدانه است تا درست تشخیص دهد که به هر نسی در کجا و چگونه عمل

۱. رک: همان، فصل دوم، ص ۷-۸؛ المهند علی‌المقند، ص ۴۱-۴۲ و ۴۵؛ الداعی، «الفکر الإسلامی: مقلدو الأئمة لا یترکون الحدیث النبوی إلى أقوال الأئمة (۲/۲)»، ش ۴، سال ۳۱، ربیع الثانی ۱۴۲۸ هـ؛ النیونیدیة، ص ۱۷؛ دعوة الإمام محمد بن عبد الوهاب بین مؤیدیه و معارضیه، ص ۱۳، مقدمه مبارکفوری؛ القول البلیغ، ص ۸۹.

می‌شود. سپس یکایک مسائلی را که او به عنوان شرک نام برده بود، نقد کرد؛ از جمله:

الف) استدلال به قطع درخت بیعت رضوان از سوی خلیفه دوم برای توجیه هدم بقعه‌های متبرکه، دلیل متقنی برای توجیه رفتار شما نمی‌تواند باشد؛ چرا که این درخت پس از زمان بیعت تا اوایل خلافت عمر وجود داشت و تا آن زمان نه پیامبر اسلام^۹ و نه هیچ‌یک از مسلمانان، آن را عامل پرستش و شرک تشخیص نداده بودند، تا آنکه عمر فکر کرد ممکن است در آینده چنین مشکلی به وجود آید و آن را از بین برد.

ب) ادای نماز در بقعه‌های متبرکه نیز باعث شرک نیست؛ زیرا در حدیث معراج آمده است که جبرئیل^۷ در چهار موضع به پیامبر^۹ پیشنهاد کرد از براق پیاده شود و نماز بخواند: مدینه، کوه طور، مسکن شعیب و بیت اللحم. با این حال، هیچ دلیلی وجود ندارد بر منع نماز خواندن بر جبل النور که اولین محل نزول وحی الهی بر پیامبر^۹ بود، یا در مسکن حضرت خدیجه^۳ که پیامبر^۹ ۲۸ سال در آنجا زندگی کرد، یا در محل ولادت آن حضرت.

ج) سجده تعظیم با سجده عبادی فرق دارد. آنچه باعث شرک حقیقی و حلال شدن جان و مال می‌شود، سجده عبادی است، اما با سجده تعظیم و تحیت که در کنار حرم بزرگان انجام می‌شود، شخص تنها مجرم و گنهکار شناخته می‌شود، نه مشرک و کافر.

قطع نظر از این موارد نیز کار شما اشتباه است؛ زیرا قبور اعظام در قلوب مردم تأثیر و ارتباط دارد چنان‌که نارضایتی مردم جهان اسلام از این کار جنابعالی در این موقع، مؤید روشن این مطلب است.

سپس سلطان مسعود می‌گوید که من از پاسخ به این استدلال‌ها عاجزم و پاسخ آنها را به علمای خود واگذار می‌کنم.^۱

عبدالرحمن سربازی دیوبندی نیز در مقدمه خود بر ترجمه کتاب *المهند، انتقادهای زیادی بر رفتار حکومت وهابی آل سعود در از بین بردن آثار اسلامی داشته و گفته است:*

۱. ر.ک: عقاید اهل سنت و جماعت در رد و هابیت و بدعت، فصل اول، ص ۲-۶، مقدمه سربازی.

من در سفرهای متعدد خود به حرمین شریفین متوجه شده‌ام که بسیاری از آثار اسلامی به مرور زمان همچنان از بین می‌رود، ولی در عوض از برخی آثار کفار قریش و یهودیان مدینه به عنوان آثار باستانی محافظت می‌شود سپس حدود شانزده مورد از بقعه‌های متبرکه و مساجد و غیره را ذکر می‌کند که تخریب شده‌اند و یا در حال نابودی قرار دارند. در آخر می‌گوید مردم نباید نفس حکومت بر حرمین را دارای قداست بدانند؛ بلکه رفتار آنان را ملاک داوری قرار دهند.^۱

◆ گرایش برخی دیوبندیان به وهابیت

با وجود اختلاف‌های جدی دیوبندیان نخستین با وهابیت، در سال‌های بعد، برخی دیوبندیان، به تأیید دعوت ابن‌عبدالوهاب رو آوردند و سعی کردند خود را به آنها نزدیک کنند، حتی بر عکس، مخالفت با وهابیت را به سلفیان هند نسبت دادند؛ از جمله شیخ محمد منظور نعمانی با نوشتن کتاب *دعایات مکثفة ضد الشیخ محمد بن عبدالوهاب*، همین مسیر را طی کرد و پیروان او نیز از راه او تبعیت کردند.^۲

برخی اعضای جماعت تبلیغ نیز ضمن تبری از دشنام‌های انور شاه کشمیری و دیگران به وهابیت و سران آن، گفته‌اند هرچند در گذشته چنین موضع‌گیری‌هایی در قبال وهابیت انجام می‌شد، ولی وقتی علمای دیوبند به حقیقت دعوت ابن‌عبدالوهاب پی‌بردند، با عذرخواهی از رفتارهای گذشته‌شان به حمایت از وهابیت برخاستند.^۳

عده‌ای از دیوبندیان حتی در همان اوایل نیز تحت تأثیر افکار ابن‌عبدالوهاب، کتاب‌هایی را در تأیید او نوشته بودند؛ از جمله رشید احمد گنگوهی با نوشتن کتاب *الفتاوی الرشیدیة* بسیاری از عقاید و افکار ابن‌عبدالوهاب را تأیید کرد؛ هرچند حسین

۱. ر.ک: همان، فصل سوم، ص ۹-۱۳.

۲. ر.ک: *دعوة الإمام محمد بن عبدالوهاب بین مؤیدیه و معارفيها*، ص ۱۴-۱۶، مقدمه مبارک‌فوری، و ص ۱۸ و ۲۱.

۳. ر.ک: همان.

احمد سهارنپوری با تدوین کتاب‌های الشهاب الثاقب و المهند بر ضد کتاب فوق، نسبت دیوبندیه را با ابن عبدالوهاب انکار کرد.^۱

برخی معتقدند هرچند دیوبندیان در آغاز مخالف وهابیت بودند، اما وقتی به صورت یک فرقه درآمدند، آهسته آهسته از مقاصد شاه ولی‌الله دور گردیدند و به وهابیت نزدیک شدند.^۲

از جمله کسانی که در بیشتر آثار خود از وهابیت و شخص ابن تیمیه و ابن عبدالوهاب دفاع کرده است، ابوالحسن ندوی است. او از ابن تیمیه، به دلیل تجدید اعتقاد به توحید و ابطال شرک و بدعت، به عنوان متفکر مصلح و مجدد تاریخ اسلام نام می‌برد که خدمات زیادی به اسلام انجام داده است و رفتار او باید الگوی دیگر مسلمانان گردد.^۳ ندوی در بیشتر آثار خود از وهابیت و سلفیان شبه قاره به نیکی یاد می‌کند و می‌کوشد نشان دهد که هیچ نقطه اختلافی میان دیوبندیه و وهابیت وجود ندارد.

همچنین یکی از اساتید معاصر دارالعلوم دیوبند در دیدار وزیر اوقاف و امور دینی عربستان از دارالعلوم دیوبند، از ابن عبدالوهاب به عنوان مصلح دینی نام برد و عقاید و رفتار علمای دیوبند را، به خصوص در مبارزه با بدعت‌ها و خرافات، نزدیک به آن چیزی دانسته است که ابن عبدالوهاب آن را تبلیغ می‌کرد.^۴

♦ رد ادعای قرابت دیوبندیان از سوی وهابیت

سلفیان شبه قاره و وهابیان تغییر رویکرد دیوبندیان را نپذیرفته و آن را ادعای فریبکارانه و ابزاری برای استفاده از شرایط موجود دانسته‌اند؛ از جمله ابوالمکرم سلفی با نوشتن کتاب دعوة الإمام محمد بن عبدالوهاب بین مؤیدیها و معارضیها فی شبه القارة الهندیة ادعای دیوبندیان را در مخالفت سلفیه با وهابیت و وهابی نشان دادن خودشان شدیداً رد کرده است.^۵

۱. الشیخ احمد رضا خان النیریلوی، ص ۳۸.

۲. سفرنامه پاکستان، ص ۱۹۳.

۳. من اعلام المسلمین و مشاهیرهم، ص ۲۶-۲۷.

۴. الداعی: «الجامعة تعقد حفلة للترحيب بالضيف الکریم»، ش ۸، سال ۳۴، شعبان ۱۴۳۱ق.

۵. ر.ک: دعوة الإمام محمد بن عبدالوهاب، ص ۱۴-۱۶، مقدمه مبارکفوری.

وهابیان هم اکنون نیز تمام ماتریدیان و از جمله دیوبندیان را از فرقه‌های بدعت‌گذار و محکوم به کفر می‌دانند.^۱ کتاب‌های زیادی نیز در نقد و رد دیدگاه آنان نوشته‌اند که مهم‌ترین آنها عبارت است از کتاب *الديوبندية تعريفها، عقائدها، جماعة التبليغ: تعريفها - عقائدها* از آثار طالب الرحمن؛ کتاب *جهود العلماء الحنفية في رد عقائد القبورية؛ عدا الماتريديّة للسلفية و الماتريديّة و موقفهم من توحيد الأسماء و الصفات* از نوشته‌های شمس سلفی افغانی که هر کدام را در سه جلد بزرگ نوشته است، و کتاب‌های دیگری که تمام آنها در همین سال‌های اخیر نگاشته شده است. در این آثار از تمام بزرگان دیوبندیه به عنوان قبوری خرافه‌پرست و بدعت‌گذار نام برده شده است. همچنین در فتواهای مفتیان وهابی و سایت‌های اینترنتی آنان، از دیوبندیان به خصوص از گروه جماعت تبلیغ، با بدترین القاب نام برده و از همکاری مردم با آنان شدیداً نهی شده است. طالب الرحمن نیز درباره دیوبندیه نوشته است:

دیوبندیه از نظر عقیده با قبوریون بریلویه هم‌عقیده‌اند و با جریان اهل حدیث در شبه قاره دشمنی آشکاری دارند و با ابن تیمیه و ابن قیم و ابن عبدالوهاب و شاه اسماعیل دهلوی، دشمنی می‌کنند و به آنها طعن و افترا می‌زنند، در عین حال خود را اهل توحید می‌دانند و حال آنکه از نظر عقیده، فاصله زیادی با اهل توحید دارند.^۲

◆ نتیجه‌گیری

دیوبندیه شبه قاره هند و وهابیت شبه جزیره عربستان، دو جریان فکری و اعتقادی مهم اهل سنت است که گرایش به سلف و اهل حدیث مهم‌ترین نقطه اشتراک آنها به شمار می‌آید، با این تفاوت اساسی که تعریف وهابیت از مراجعه به سلف، بسیار افراطی است؛ در حالی که سلفیت مورد پذیرش دیوبندیه، از اعتدال زیادی برخوردار است، ضمن آنکه دیوبندیه به تصوف و عقل‌گرایی نیز توجه زیادی دارد. به همین جهت بسیاری از رفتارها و عقاید آنها مورد نقد وهابیت قرار گرفته و حتی وهابیت به تکفیر

۱. ر.ک: *الماتريديّة*، و منابع دیگر.
۲. *الديوبندية*، ص ۱۰-۱۱.

دیوبندیه پرداخته‌اند، همچنان که دیوبندیه نیز تفسیر افراطی وهابیت از آموزه‌های اسلامی و جمود آنها در تمسک به ظاهر آیات و روایات را مردود دانسته و از رفتار ظالمانه وهابیان در قبال مسلمانان تبری جسته‌اند. اختلافات این دو جریان تا آنجا شدت یافت که حتی وهابیت در شرایط کنونی ادعای برخی دیوبندیان را در نداشتن اختلاف بنیادین با وهابیت فریبکارانه خوانده و آن را نپذیرفته است؛ چنان که کتاب‌ها و مقالات زیادی نیز از سوی وهابیت بر ضد دیوبندیه نگاشته شده است و سایت‌های متعددی بر ضد دیوبندیه فعالیت می‌کند و در بیشتر آنها از دیوبندیه به قبوریون و بدعت‌گذاران یاد شده است و بر همین اساس به تکفیر آنها پرداخته‌اند.

◆ منابع

۱. *آشنایی با فرق تسنن*: مهدی فرمانیان، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه، چاپ اول، ۱۳۸۷ ش.
۲. *إذا هبت ریح الإیمان*: ابوالحسن ندوی، بیروت: مؤسسة الرسالة، چاپ دهم، ۱۴۰۶ ق.
۳. *أعلام المحدثین فی الهند فی القرن الرابع عشر الهجری*: عبدالماجد غوری، دمشق: دار ابن کثیر، چاپ اول، ۱۴۲۱ ق.
۴. *الإعلام بمن فی تاریخ الهند من الأعلام - المسمی بنزهة الخواطر و بهجة المسامع و النواظر*: عبدالحی حسنی، بیروت: دار ابن حزم، چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.
۵. «انتشعابات اصلى سلفیه در سطح جهاتی»: ناصر علیار، <http://www.theory.blogfa.com>
۶. *تاریخ الإسلام فی الهند*: عبدالمنعم نمر، بیروت: المؤسسة الجامعية، چاپ اول، ۱۴۰۱ ق.
۷. *تاریخ تفکر اسلامی در هند*: عزیز احمد، ترجمه نقی لطفی و محمد جعفر یاحقی، تهران: کیهان، چاپ اول، ۱۳۶۶ ش.
۸. *جنبش اسلامی پاکستان بررسی عوامل ناکامی در ایجاد نظام اسلامی*: محمد اکرم عارفی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۲ ش.
۹. *جهود علماء الحنفية في إبطال عقائد القبورية*: سلفی افغانی، ریاض: دارالصمیعی، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.
۱۰. *دائرة المعارف الإسلامية: احمد الشنتناوي و ابراهيم زکی خورشید، بیروت: دارالفکر، بی تا.*
۱۱. *دعوة الإمام محمد بن عبد الوهاب بين مؤيديها و معارضيها في شبه القارة الهندية*: أبوالمکرم بن عبدالجلیل، ریاض: دارالسلام، چاپ دوم، ۱۴۲۱ ق.
۱۲. *دعوة الشيخ محمد بن عبد الوهاب و أثرها في العالم الإسلامي*: محمد سلمان، عربستان: وزارة الشؤون الإسلامية، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.
۱۳. *بین و سیاست*: علیرضا عطار، تهران: مرکز چاپ و انتشارات امور خارجه، چاپ اول، ۱۳۸۱ ش.
۱۴. *الديوبندية تعريفها، عقائدها*: أبي أسامة طالب الرحمن، پاکستان: دارالکتاب و السنّة، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
۱۵. *روزنامه/عتماد ملی*: «جهاد مقدس»، محمد ملازهی، شماره ۹۱۱، ۸۸/۲/۱۵.
۱۶. *روزنامه رسالت*: «نسخه هندي و هابيت»، شماره ۶۴۹۹، ۸۷/۵/۲۲.
۱۷. *زعماء الإصلاح في العصر الحديث*: احمد امين، بیروت: صيدا المكتبة العصرية، چاپ اول، ۱۴۲۸ ق.
۱۸. *سفرنامه پاکستان*: قاسم صافی، تهران: کلمه، چاپ اول، ۱۳۶۶ ش.
۱۹. *سیری در زندگی حضرت امام مولانا محمد قاسم نانوتوی*: ناظر احسن گیلانی، ترجمه و اقتباس: صلاح الدین شهنوازی، زاهدان: صدیقی، چاپ اول، ۱۳۸۴ ش.
۲۰. *الشيخ أحمد رضا خان البريلوي و شئی من حیاته، و أفكاره و خدماته*: محمد مسعود احمد، لاهور: مؤسسه رضا، ۱۴۱۱ ق.
۲۱. *الشيخ محمد بن عبد الوهاب عقيدته السلفية و دعوته الإصلاحية و ثناء العلماء عليه*: أحمد بن حجر آل أبوظامی، بی جا، چاپ دوم، ۱۳۹۳ ق.

۲۲. عقاید اهل سنت و جماعت در رد و هابیت و بدعت: خلیل احمد سهارنپوری، ترجمه: عبدالرحمن سربازی، بی‌جا، ۱۳۸۶ ش.
۲۳. فرق تسنن: جمعی از نویسندگان، به کوشش مهدی فرمانیان، قم: ادیان، ۱۳۸۶ ش.
۲۴. فیض الباری: محمد انور شاه کشمیری، بی‌جا، بی‌تا.
۲۵. القول البلیغ فی التحذیر من جماعة التبلیغ: حمود تویجری، ریاض: دار الصمیعی، چاپ دوم، ۱۴۱۸ ق.
۲۶. کشف هند: جواهر لعل نهرو، ترجمه: محمود تفضلی، تهران: امیر کبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۱ ش.
۲۷. گزارش سفر افغانستان در پرتو پیوستگی‌های دینی و عرفانی دارالعلوم دیوبند: محمد طیب قاسمی، ترجمه: نذیر احمد سلامی، تصحیح: علی بردبار جهان تیغ و غلامحسین جهان تیغ، قم: اهل‌بیت، چاپ اول، ۱۳۸۲ ش.
۲۸. الماتریدیة و موقفهم من توحید الأسماء و الصفات: شمس‌الدین سلفی افغانی، طائف: مکتبة الصدیق، چاپ دوم، ۱۴۱۹ ق.
۲۹. مجلة الذاعی: «الجامعة تعقد حفلة للترحیب بالضيف الکریم»، شوکت علی قاسمی، شماره ۸، سال ۳۴، ۱۴۳۱ ق.
۳۰. مجلة الذاعی، «الفکر الإسلامی: مقلدو الأئمة لا یترکون الحدیث النبوی إلى أقوال الأئمة (۲/۲)»، اشرف علی تھانوی، ش ۴، سال ۳۱، ربیع الثانی ۱۴۲۸ ق- <http://www.darululoom.com>
۳۱. المدارس الدینیة الباکستانیة من الجامعة الحفانیة إلى المسجد الأحمر: مصباح الله عبدالباقی، قاهره: مکتبة مدبولی، چاپ اول، بی‌تا.
۳۲. من أعلام المسلمین و مشاهیرهم: ابوالحسن ندوی، بیروت: دار ابن کثیر، چاپ اول، ۱۴۲۳ ق.
۳۳. المهند علی المفند: خلیل احمد سهارنپوری، به اضافه عقائد اهل السنة و الجماعة: سید عبدالشکور ترمذی، لاهور: العربية، ۱۴۰۴ ق.
۳۴. موسوعة کشاف اصطلاحات الفنون و العلوم: محمد علی تھانوی، بی‌جا، بی‌تا.



بر بهاری از کهن ترین
سورسین های
و هاییت

* محسن نبی نژاد



◆ چکیده

ظاهرگرایی و جمود و تحجر، سابقه‌ای دیرین در تاریخ تفکر اسلامی دارد. این جریان فکری در دوران‌های مختلف با فراز و نشیب زیادی روبه‌رو شده است. قرن چهارم یکی از دوران‌های بسیار شگفت در تاریخ تمدن اسلامی است و از بالندگی و شکوه فرهنگی و تمدنی برخوردار است، ولی جریان ظاهرگرایی در بغداد توسط بربهاری با اقدامات تکفیری و خشونت‌آمیز در پی انحراف در این جنبش بود. این مقاله در پی تبیین دیدگاه‌ها و عملکرد افراطی خلف بربهاری است.

کلید واژگان: بربهاری، خشونت، فتنه، حنابله.

◆ مقدمه

اندیشه احمد بن حنبل پس از وی چندان دوام نیاورد و پس از مدتی فراموش شد؛ زیرا این مکتب ماهیت آموزه‌های اسلامی را نادیده گرفته بود، اما در قرن چهارم چهره‌ای به نام بریهاری^۱ قرائتی نو از مکتب حنبلی عرضه کرد که در تاریخ این مکتب سابقه نداشت و نخستین نشانه‌های فتنه‌ای به نام سلفی‌گری بود که ابن تیمیه در قرن هفتم آن را نظریه‌پردازی کرد و در قرن دوازدهم، محمد بن عبدالوهاب و استعمار نو آن را به کار گرفتند؛ جریانی که متأسفانه توانسته است در سایه قرائتی خشن و تنگ‌نظرانه از دین همراه با نوعی عمل‌گرایی خطرناک، از یک‌سو با گسترش خشونت و ناامنی، بذر بدگمانی به اسلام و مسلمانان را در جهان بیفشاند و بهانه‌ها و دست‌مایه‌های لازم را برای تبلیغات استکبار جهانی بر ضد امت اسلامی فراهم آورد و از سوی دیگر، با تکفیر مسلمانان، اختلاف میان مذاهب را تشدید کرده و کژاندیشانه در آتش تفرقه دمید.

بی‌تردید سلفی‌گری معاصر با گونه سنتی آن تفاوت‌های زیادی دارد. اصول و مبانی سلفی‌گری در طول قرن‌های گذشته ثابت مانده است، اما شرایط و ویژگی‌های زمان و مکان تحولاتی را در مفهوم و محتوای آن به وجود آورده است. از این‌رو، برای رویارویی با سلفی‌گری معاصر ناگزیر باید ابتدا ویژگی‌های آن را شناخت و سپس عوامل شکل‌گیری آن را فهمید و سر انجام به گونه‌شناسی آن پرداخت و جایگاه وهابیت را در میان گونه‌های مختلف سلفی‌گری شناسایی کرد. سلفی‌گری معاصر از یک‌سو، در اندیشه‌های اعتقادی رهبران سنتی خود همچون بریهاری و ابن تیمیه ریشه دارد و از سوی دیگر، رد پای آن را در نظریه‌های جدید نیز می‌توان جستجو کرد. تبارشناسی وهابیت و شناخت زوایای زندگی رهبران این جریان، بی‌شک برای شناخت هر چه بهتر نسل کنونی آن مفید است.

۱. کسانی که به شرح حال زندگی او پرداخته‌اند: خیر الدین زرکلی در *الأعلام*؛ ابن اثیر در *الکامل*؛ صولی در *اخبار الراضی بالله و المتقی لله*؛ ذهبی در *تاریخ الإسلام*؛ ابن ابی یعلی در *طبقات الحنابلة*؛ ابن کثیر در *البدایة و النهایة*.

◆ زادگاه و ولادت بربهاری

ابو محمد حسن بن علی بن خلف بربهاری، حنبلی، در بصره چشم به جهان گشود و تا سال ۲۸۳ق در آنجا سکنا گزید و بعد از آن به بغداد هجرت کرد.^۱ برخی از شرح حال نگاران تاریخ ولادت او را سال ۲۳۳ق و وفاتش را سال ۳۲۹ق ذکر کرده‌اند.^۲ درباره علت نام‌گذاری او به بربهاری گفته‌اند: خانواده‌اش در بصره واردکننده دارویی گیاهی به نام بربهار از هندوستان به بصره بودند.^۳

◆ وضعیت سیاسی و اجتماعی

بربهاری در روزگاری در بغداد سر برآورد که این شهر آکنده از حوادث گوناگون بود و توطئه‌های رنگارنگ، خلافت رو به ضعف عباسی را دست‌خوش تغییر قرار می‌داد و در نتیجه موجب از بین رفتن اقتدار حکومت می‌گردید. این امر بربهاری را برای تشکیل یک جنبش مذهبی حنبلی مصمم می‌ساخت و موجبات برپایی آشوب و هرج و مرج از سوی او را فراهم می‌آورد. او به جهت سرسختی در برابر تفکرات انحرافی و بدعت‌گذارانه خویش با اکثر گروه‌های مذهبی و سیاسی بغداد درگیر می‌شد و فتنه‌انگیزی می‌کرد. کج‌اندیشی و کینه‌توزی، از صفات بارز او به شمار می‌آمد. اکثر سخنانش مخالف با مذاهب دیگر بود، اما به سبب دفاع سرسختانه از مذهب احمد بن حنبل و مقابله با اموری که از منظر خویش کژدینی و بدعت در دین می‌دانست، نزد عده‌ای از حنبلیان جایگاه ویژه‌ای یافت و طرفداران و پیروانی چند گرد خود فراهم آورد.

عصر او مصادف با دوران امامت امام حسن عسکری^۷ و غیبت صغرای امام دوازدهم^۷ و حیات بسیاری از محدثان و مورخان بزرگ همچون کلینی، مسلم، ترمذی، ابی‌داود، ابن ماجه و طبری و دوره تصنیف کتب فکری، عقیدتی، حدیثی و جمع‌آوری احادیث و مسندنگاری بود. همچنین عصر او، عصر کشمکش و تقابل مکاتب و مذاهب

۱. نشوارالمحاضرة، ج ۲، ص ۲۹۵؛ طبقات الحنابلة، ج ۲، ص ۱۸؛ البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۲۰۱.
۲. الأعلام، ج ۲، ص ۲۰۱؛ معجم المؤلفین، ج ۳، ص ۲۵۳.
۳. همان.

فکری گوناگون بین حدیث‌گرایان و عقل‌گرایان و قیام‌های متعدد شیعیان و دیگر فرق و نیز مصادف با حکومت خلفای متعدد عباسی همچون معتز، مهتدی، منتصر، مقتدر قاهر بالله و الراضی بالله بود. از این‌رو، این دوره آبستن حوادث متعددی قرار گرفته بود؛ از جمله جنگ داخلی و محاصره بغداد (۲۵۱ق)، قیام شیعی زنگیان (۲۵۵ق)، تصرف بصره و اهواز و در پی آن قیام قرامطه (۲۷۸ق) و سرکوبی قرامطه به دست معتضد، خلیفه عباسی (۲۷۹ - ۲۸۹ق)، تهدید کوفه (۲۸۹ق) از سوی آنان و حمله به کاروان حج (۲۹۴ق) - که به گفته طبری حدود بیست هزار نفر کشته شدند - ورود آنان به بصره (۳۱۱ق) و تهدید بغداد (۳۱۴ و ۳۱۵ق) و در نهایت، تصرف مکه و برداشتن حجرالاسود - که آن را تا سال ۳۳۹ق نزد خود حفظ کردند - نمونه‌هایی از حوادث آن دوران به شمار می‌آیند.^۱

◆ موقعیت بغداد

در اوایل قرن چهارم شهر بغداد مرکز حکومت بنی عباس و محل تبلور مذهب حنبلی و پایتخت جهان اسلام به شمار می‌آمد. هر کس می‌خواست به مال و علم و شهرت دست یابد، به آن شهر کوچ می‌کرد.^۲ محله‌های معروف بغداد در آن زمان شامل محله‌های مخرم، باب البصره، کرخ، الحریبه، الرصافه و باب الطاق بود و به محله کرخ که محله شیعه نشین بغداد بود، مغیض السفل نیز می‌گفتند.^۳

در زمان الراضی بالله وضعیت اقتصادی و سیاسی حکومت رو به ضعف بود و در این میان بعضی از وزیران خلیفه اقدام به خرابکاری‌ها و اعمال خودسرانه و دزدی از بیت المال می‌کردند که در نهایت موجب شد خلیفه امیرالامرائی را به شخصی به نام بجکم واگذار کند. بجکم به سختی با اهل سنت و بالأخص حنابله برخورد کرد و به

۱. ر.ک: *الکامل فی التاریخ*، ج ۸، ص ۲۰۷؛ ج ۳، ص ۲۵۱ و ۲۶۹. در برهه‌ای از این زمان، شیعیان نوبختی رهبری جامعه را در بغداد به دست گرفتند و البته در این میان حنابله بیکار نمی‌نشستند و با مشروعیت انجمن نوبختی رقابت می‌کردند.

۲. *تاریخ بغداد*، ج ۱، ص ۴۷؛ *معجم البلدان*، ج ۱، ص ۴۵۶.

۳. ر.ک: *تاریخ بغداد*، ج ۱، ص ۹۰. بغدادی تعداد ساکنین بغداد در آن زمان را حدود یک میلیون و پانصد هزار نفر تخمین زده است.

منظور دفاع از شیعیان بغداد در آمد و هر کس از حنبلیان را که به یک شیعه تعرض می‌کرد، به سختی مجازات می‌کرد.

در سال ۳۲۷ق بین حنابله به ریاست بریهاری و گروهی که ضرابین (صاحبان مشاغل تجاری) نامیده می‌شدند، درگیری سختی پیدا شد و موجب کشته شدن عده‌ای از آنان گردید. در همین سال شیعیان تصمیم به برگزاری مراسم جشن نیمه شعبان به مناسبت ولادت حضرت حجت بن الحسن^۷ گرفتند که با تعرض بریهاری و یارانش روبه‌رو شدند. بریهاری از سوی بجکم مورد تعقیب قرار گرفت و در نهایت یکی از یاران او به نام دلاء به دست بجکم کشته شد.^۱

◆ حدیث‌گرایی و عقل‌گرایی

آن زمان که عصر تلاطم افکار مختلف بود، با افزایش حدیث‌گرایی اهل سنت و حمایتشان از جانب حکومت، عقل‌گرایان و خصوصاً معتزله و نسل‌های اولیه محققان امامیه مانند کلینی نیز در جامعه فعالیت علمی داشتند. در این دوره نفوذ سیاسی شیعیان را حتی در درون قصر حکومت شاهد هستیم که در این میان نقش نوبختیان بسیار مؤثر بود. در آن زمان عقل‌گرایان معتزلی و حنابله ظاهرنگر، دائم با هم در کشمکش بودند.^۲

روش بریهاری همانند روش احمد نقل‌گرایانه است، با این تفاوت که او گوی سبقت را از خود احمد به عنوان مبتکر اندیشه نقل‌گرایانه می‌ریاید. بریهاری نیز در برخورد با قرآن و روایات از هرگونه تفکر و تعقل خودداری می‌کرد؛ زیرا اساساً فرآیند پرسش و بحث و جدل را که لازمه تعقل است، موجب تردید و منشأ گمراهی می‌دانست. لذا عقیده داشت که در برخورد با آیه یا روایتی متشابه که از نظر عقل مبهم و فهم ناپذیر است، باید آن را بی‌چون و چرا تصدیق کرد و به هیچ روی دست به تفسیر نزد؛ زیرا ایمان به این امور، واجب است.^۳

۱. أخبار الرضا و المتقی، ص ۱۳۶.
۲. الكامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۵۵.
۳. طبقات الحنابلة، ج ۲، ص ۲۳ و ۳۹.

◆ استادان و شاگردان

او نزد چند تن از شاگردان احمد حنبل از جمله ابوبکر مروزی (ت ۲۷۵ق)، در بغداد حدیث و فقه را آموخت و به علت گرایش به صوفی‌گری نزد سهل تستری (ت ۲۸۳ق) زانوی شاگردی بر زد.^۱ درباره شیوه ارتباط و مدت تحصیل وی اطلاعاتی در دسترس نیست. او به شدت مخالف با روش متکلمان و فلاسفه بود و آن را منشأ بدعت‌ها و گمراهی‌ها می‌دانست. او با امور عقلی در فهم دین میانه خوبی نداشت.^۲

ابوبکر محمد بن محمد مغربی، ابن بطله عکبری - که همان روش و دیدگاه او را ادامه داد و بیشترین تأثیر را از او گرفت - ابوالحسن بن سمعون و ابوعلی نجاد از شاگردان او به شمار می‌آمدند.^۳

◆ بر بهاری و سلفی‌گری

او از جمله حنابله‌ای به شمار می‌آمد که عقایدش منتهی به آرای احمد بن حنبل می‌گردید. در برخی منابع تاریخی آمده است که وقتی ابوالحسن اشعری به بغداد آمد، با بر بهاری دیدار کرد و از مناظرات خود با معتزله و اهل ادیان مختلف سخن به میان آورد، اما بر بهاری در پاسخ به او گفت که از سخنان او چیزی نمی‌فهمد؛ چرا که اصولاً جز آنچه را که احمد بن حنبل گفته است، فهم نمی‌کند! بنابر آنچه شاگرد او ابن بطله نقل کرده، تردیدی نیست که وی با مناظره علمی مخالف بوده و آن را مانع کسب فایده می‌دانسته است.^۴

در حقیقت او یک شخصیت عمل‌گرای سلفی به شمار می‌آمد. گرچه عموم سلفیان در ادوار گذشته، کمابیش به ترویج اندیشه‌های سلفی همّت گماشته بودند، اما از میان آنان بر بهاری کامل‌ترین الگو را برای وهابیت ارائه داد. سلفیون گروهی از حنابله بودند که آرای خود را به احمد بن حنبل منسوب می‌کردند و عقیده داشتند او عقیده سلف را زنده کرد و با دیگر عقاید به مبارزه پرداخت. احمد به گمان خودش، در صدد بر آمد تا احادیث را از نابودی

۱. همان، ص ۱۸۷ و ۱۸۱.
۲. همان، ص ۱۹، ۲۷، ۳۴ و ۳۷.
۳. الاعلام، ج ۲، ص ۲۰۱.
۴. طبقات الحنابلة، ج ۲، ص ۱۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۹۱.

حفظ کند، اما کارش به تفریط کشیده شد و هرگونه نقش عقل را در فهم دین انکار کرد و خود را در چهارچوب ظواهر کتاب و سنت محصور کرد. از اموری که او به انحراف کشیده، قول به تشبیه و تجسیم است. پس از وفات احمد بن حنبل، اندیشه‌ها و افکار وی نزدیک به یک قرن ملاک سنت و بدعت، بود تا اینکه عقاید وی تحت تأثیر گسترش مذهب اشعری به تدریج به فراموشی سپرده شد. در قرن چهارم بر بهاری برای احیای سلفی‌گری تلاش کرد و از عقاید احمد حنبل الگو گرفت، اما چندان کاری از پیش نبرد.

منهج سلفیون در فهم عقاید اسلامی بر خلاف معتزله که منهج عقلی برگرفته از فلسفه یونانی است، بود. آنان مخالف فلسفه بودند و مبنایشان بر این بود که عقاید اسلامی را جز با کتاب و سنت تفسیر نکنند. آنان عقل را گمراه‌کننده می‌دانستند و آن را مشهور در نزد صحابه و تابعین نمی‌دانستند و موضوعی مستحدث در اسلام به شمارش می‌آوردند و فقط نص را قبول داشتند و وحدانیت را اساس اسلام می‌دانستند. به همین سبب مسئله توسل به درگاه خداوند را با واسطه قرار دادن یکی از بندگان یا اولیائش و زیارت روضه شریفه را منافی با وحدانیت شمردند و اعتقاد داشتند که این، مذهب سلف صالح بوده و غیر آن بدعتی است که به معنای توحید خدشه وارد می‌کند. آنان در پی اثبات صفات الهی ذکر شده در قرآن بودند بدون آنکه در این بین تأویل یا تفسیری صورت پذیرد. در نتیجه نزول خدا به زمین، استقرار او بر عرش و داشتن وجه و کف و ید را برای خدا بدون کیفیت و تشبیه به اثبات می‌رسانند و دلیل مدعایشان را عدم تجاوز از قرآن و آیاتی می‌دانستند که خداوند خودش را صاحب ید و غیر آن معرفی کرده است.^۱

◆ آثار و عقاید بر بهاری

مورخان او را صاحب تصانیف متعدد می‌دانند، اما تنها کتابی که از او برجای مانده است، کتاب شرح السنّة اوست.^۲ این کتاب در واقع اعتقادنامه وی به شمار می‌رود. او کتاب خود را هم‌عرض کتاب خدا قرار می‌دهد و ادعا می‌کند که هر کس سخنی بر خلاف آنچه در کتاب او آمده است بگوید، خدا را بر هیچ دینی نپرستیده و در واقع همه

۱. تاریخ المذاهب الاسلامیة، ص ۱۷۷؛ سلفیان باورها و کارکردها، ص ۱۵.

۲. شروخی که بر آن نوشته شده، عبارت‌اند از: النبذ علی شرح السنّة للبریهاری، تألیف شیخ عبد الله عبیلان، إرشاد الساری فی شرح السنّة للبریهاری.

کتاب او را رد کرده است.^۱ او تمام روایاتی را که در باب جهاد و فضیلت مبارزه با ظلم و بی‌عدالتی است، نادیده می‌گیرد و در کتابش قائل به صبر در برابر سلطان جائر است و قتال در برابر او را جایز نمی‌داند. در این باره به حدیثی از رسول خدا^۹ استناد می‌کند که به ابوذر غفاری فرمود: «اصبر و إن کان عبداً حبشياً» و در روایت دیگری خطاب به انصار فرمود: «اصبروا حتی تلقوني علي الحوض»، و در ادامه می‌گوید: «لیس فی السنة قتال السلطان؛ فإنّ فیہ فساد الدنیا و الدین».^۲

او همانند دیگر سلفیان قائل است افضل این امت و افضل تمام امت‌ها بعد از انبیای عظام، ابوبکر، سپس عمر و عثمان می‌باشند و بعد از اینها علی^۷، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص و چند تن دیگر افضل‌اند، و می‌گوید همه اینها صلاحیت خلافت را داشتند و بعد از اینها، اصحاب رسول الله^۹ افضل‌اند.^۳ این در حالی است که روایات فضیلت امام علی^۷ در اکثر منابع مهم و درجه اول تمام مذاهب چهارگانه اهل سنت همچون صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ترمذی، و ... حتی از زبان خود احمد بن حنبل در حد تواتر به ما رسیده است و هیچ شکی در آن وجود ندارد. پس چگونه او چنین سخنی می‌گوید؟ آیا روایات را ندیده؟ یا از باب عناد و دشمنی سخن می‌راند و بعد از پیامبر اسلام^۹، عمر و ابوبکر و بعد علی^۷ را افضل می‌داند؟ حال آنکه هیچ حدیث صحیح و متواتری در منقبت و فضیلت این دو در روایات ما وارد نشده است!

در جای دیگر اذعان می‌کند در روز قیامت خداوند را با چشم سر می‌توان دید و خداوند بی‌پرده و بدون واسطه از بندگانش حسابرسی می‌کند، و با این وصف اگر کسی گمان کند خداوند در این دنیا دیده می‌شود، کافر است.

او می‌گوید اولین کسانی که خداوند را در بهشت با چشم سر می‌بینند، نابینایان، سپس مردان و بعد زنان‌اند. در روز قیامت ترازویی برای وزن کردن خیر و شر وجود دارد که دو کفه و یک زبانه دارد (یعنی همانند ترازوهای این دنیا است). این در حالی است که ادله بسیاری از آیات و روایات، جسمانیت را از ذات باری تعالی نفی می‌کنند.

۱. شرح السنة، ص ۱۰۹.

۲. همان، ص ۲۹.

۳. همان، ص ۲۸.

بربهراری از وفات پیامبر^۹ تا قتل عثمان را «دین عتیق» می‌نامد و می‌گوید: قتل عثمان اولین تفرقه و اختلاف را در امت به وجود آورد و باید درباره علی^۷ و معاویه و عایشه و طلحه و زبیر و کسانی که با آنها بودند، سکوت کرد و امر آنها را به خدا وا گذاشت.^۱ نکته مهم در اعتقادات او این است که او می‌گوید اگر کسی در مورد امامت اهل بیت: و اینکه آنان اعتقاد به غیب دارند، صحبت کند، به خداوند کافر شده است. او معیار شیعه بودن و رافضی بودن را چنین بیان می‌کند که هر کس امام علی را بر عثمان مقدم کند، رافضی است، ولی اگر بین این دو توقف کند، شیعه است.^۲

◆ مخالفت با زیارت قبور

بربهراری بارها با شیعیان به جهت زیارت قبر امام حسین^۷ درگیر و به آزار و اذیت آنان پرداخت. و او علاوه بر زیارت، با هرگونه عزاداری بر سید شهیدان عالم مخالف بود. البته باید یادآور شد که اولین بار مروان بن حکم اموی و حجاج بن یوسف ثقفی، استاندار عبدالملک بن مروان در عراق، تبرک و توسل و زیارت را حرام شمردند. مروان بن حکم با سنگ خواندن قبر پیامبر، به آن حضرت اهانت کرد. حاکم نیشابوری از داود بن ابی صالح نقل می‌کند که روزی مروان مردی را دید که صورتش را بر قبر رسول الله^۹ گذاشته است. مروان گردن او را گرفت و گفت می‌دانی چه کار می‌کنی؟ در این هنگام ابو ایوب انصاری برای زیارت سر رسید و به مروان گفت: من به دیدار سنگ نیامده‌ام، بلکه به دیدار رسول خدا آمده‌ام. حاکم و ذهبی این روایت را صحیح دانسته‌اند.^۳ علامه امینی در *الغدیر* می‌گوید: این روایت بیان‌کننده آن است که منع توسل به قبور پاکان دین از بدعت‌های امویان بوده است.^۴ در مورد حجاج بن یوسف ثقفی هم از مبرد روایت شده: روزی حجاج در کوفه خطاب به زائرین قبر حضرت رسول اکرم^۹ گفت: «ای زیانکاران، شما به دور سنگ‌ها و چوب‌های پوسیده می‌گردید. چرا قصر امیرالمؤمنین عبدالملک را طواف نمی‌کنید؟ آیا نمی‌دانید که خلیفه فردی بهتر از فرستاده اوست؟»^۵

۱. طبقات الحنابلة، ج ۲، ص ۱۸۱ و ۱۸۷.

۲. شرح السنة، ص ۵۸.

۳. ربک: الغدیر، ج ۵، ص ۲۱۸.

۴. المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۶۰؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۴۲۲.

۵. الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۱۸۵؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۲۴۲؛ النصائح الکافیة، ص ۸۱.

صاحب‌العیون و الحدائق نقل می‌کند: روزی جماعتی از اهل بغداد برای زیارت قبر امام حسین^۷ از شهر خارج شدند. بر بهاری و پیروانش به قصد تعرض به کاروان آنها از شهر خارج و به شدت با آنان درگیر شدند خبر به گوش امیر ابو اسحاق ابراهیم رسید و دو نفر از حنبلیان را کشت و عده زیادی را هم مجروح ساخت و خانه‌هایشان را سوزاند و عده‌ای را تازیانه زد، اما بر بهاری فرار کرد.^۱

♦ فتنه‌انگیزی بر بهاری و یاران او علیه فرق اسلامی

بر بهاری و ابن‌عبدالوهاب به خلاف ابن‌تیمیه، هر دو از نظر پایه علمی در سطح پایینی قرار داشتند و به همین دلیل هیچ کدام از آنها آثار درخور توجهی که بتوان به عنوان کتاب از آنها یاد کرد، از خود بر جای نگذاشتند و به همین سبب پیشینه علمی آنان در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. آنان پیش از آنکه نظریه‌پرداز باشند، سلفیان عمل‌گرایی بودند که عقاید سلفی را با شدت بیشتری به اجرا گذاشتند، اما در مکتب احمد بن حنبل سلفی‌گری نقلی (نقل‌گرایی و حدیث‌گرایی) نمود یافت و ابن‌تیمیه نظریه‌پردازی کرد و این مکتب به عنوان یک مکتب جدید ظاهر گردید.^۲

شیعیان در اوایل قرن چهارم و پیش از تسلط آل بویه بر عباسیان، در بغداد موقعیت و نفوذ بالایی در میان بزرگان داشتند و در سایه آن می‌توانستند برای شهیدان کربلا محفل ماتم و نوحه‌خوانی برپا کنند. رونق این محافل، حنبلی‌ها را به خشم می‌آورد؛ و با آن مقابله می‌کردند. هر چه قدرت و جمعیت شیعیان بیشتر می‌شد، این نزاع‌ها افزایش می‌یافت. در این زمان که تسلط دستگاه خلافت عباسی به امور قلمرو خویش به نهایت ضعف رسیده بود، بارها محله شیعه‌نشین کرخ به آتش کشیده شد. این فتنه‌انگیزی‌ها چنان فضای ربعی به وجود آورده بود که طبق نقل تنوخی، از ترس فتنه حنابله، نوحه بر امام حسین^۷، باید در خفا انجام می‌گرفت و یا باید در حمایت سلطان مراسم سوگواری بر پا می‌شد. غالب فرقه‌های اهل سنت با برگزاری مراسم مذهبی بخصوص عزای امام

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۱۱۵؛ البدایة والنهایة، ج ۱۱، ص ۱۵۲؛ العیون والحدائق، ج ۴، ص ۳۳۲؛ نشوار المحاضرة، ج ۲، ص ۴۴، ۲۳۱ و ۲۳۳؛ مجله تاریخ اسلام، «مناقب‌خوانی در دوره آل بویه»، ایزدی و زیرکی، ش ۳۳-۳۴، بهار و تابستان ۱۳۸۷ ش.
۲. سلفی‌گری و وهابیت، ج ۱، ص ۱۹۱.

حسین^۷ مخالفتی نداشتند، بلکه عمدتاً حنابله افراطی بودند که از دیرباز با دیگر مسلمانان اختلاف و کشمکش داشتند. آنها در این دوره هم کم و بیش به مخالفت با عزاداری و جشن شیعیان ادامه دادند، اما با توجه به کثرت شافعیان و حنفیان، مخالفت حنابله نمی‌توانست مانعی برای برگزاری مراسم عاشورا یا غدیر باشد. در هر صورت، مخالفت‌ها و واکنش‌های اهل سنت، با تکفیر، تفسیق، بدعت و از شعائر جاهلی خواندن اعمال و آیین‌های شیعیان شروع می‌شد و با اقداماتی که غالباً به صورت مقابله به مثل و نوعی تقلید از فعالیت‌های شیعیان بود، ادامه پیدا می‌کرد.^۱

صولی می‌گوید: او همراه یارانش در سال ۳۱۳ق مسجد برائا در بغداد را که در آن زمان پایگاهی برای شیعیان به شمار می‌رفت، تخریب می‌کند و تصمیم می‌گیرد مسجد را به گورستان تبدیل کند. او به همین جهت عده‌ای از مردگان را در آنجا دفن می‌کند که البته خلیفه دستور تعقیب و دستگیری بر بهاری را صادر می‌کند. بجکم، استاندار بغداد دستور داد دوباره مسجد را بنا کنند و بعضی از فقهای بغداد فتوا دادند که جنازه‌هایی را که به دستور بر بهاری در مسجد دفن شده‌اند، بیرون بیاورند. در آن زمان در جنوب عراق شیعیان نفوذ زیادی پیدا کرده بودند و تا سال ۳۲۰ق و پایان خلافت مقتدر عباسی، و شروع خلافت قاهر بالله عباسی، این نفوذ ادامه داشت.^۲ ناگفته نماند که ابن جوزی تخریب‌کننده مسجد را مقتدر عباسی می‌داند و می‌گوید: در سال ۳۱۳ق مقتدر عباسی شنید که شیعیان در مسجد برائا جمع می‌شوند و صحابه را مورد شماتت و تعریض قرار می‌دهند. او کسی را فرستاد تا آنان را دستگیر کند و به زندان افکند و کسی را گمارد تا مسجد را تخریب کند.^۳

حنابله مجدداً در سال ۳۵۴ق به مسجد حمله کردند و به بهانه برپایی مراسم عاشورا، عده‌ای از شیعیان را در آنجا کشتند بهانه این هجوم، مراسم عاشورا بود که شیعیان برپا می‌کردند بنا به گفته ابن کثیر، تقریباً سالی نبود که حنابله به مناطق شیعه‌نشین و مساجد آنان حمله نکنند و قائله‌ای برپا نکنند. برای نمونه، در سال ۳۶۲ق

۱. البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۲۶۱.

۲. أخبار الرضی و المتقی، ج ۱، ص ۱۳۶.

۳. المنتظم، ج ۴، ص ۱۰۹.

فتنه‌ای عظیم به پا کرده که موجب کشته شدن هزاران شیعه و به غارت رفتن اموالشان از سوی آنان گردید. باز در همین سال به سبب کشته شدن یک نفر از مخالفان آتش‌سوزی عظیمی در محله شیعه‌نشین کرخ به پا کردند، وزیر فضل شیرازی که از دشمنان شیعه بود، حاجبش را برای به آتش کشیدن منطقه شیعه‌نشین کرخ فرستاد. وی آتشی را در این منطقه به پا می‌کند که در پی آن خانه‌ها و اموال زیادی از شیعیان می‌سوزد. نزدیک به سیصد دکان و ۳۳ مسجد را به آتش می‌کشند و هفده هزار نفر و به نقل ابن خلدون بیست هزار نفر، کشته می‌شوند. آنان در سال ۳۶۳ق مجدداً کرخ را به آتش کشیدند و شیعیان را کشتند. بار دیگر در سال ۳۷۵ق فتنه‌ای عظیم میان آنان و شیعیان رخ داد و از هر دو طرف عده زیادی کشته شدند.^۱

در سال ۳۱۷ق فتنه عظیم دیگر میان پیروان بربهاری و اهل سنت صورت گرفت؛ به گونه‌ای که برای فرونشاندنش ارتش وارد عمل شد. علت آن این بود که پیروان بربهاری در تفسیر آیه (أَنْ يَبْعَثَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا)^۲ گفتند که خداوند روز قیامت پیامبرش را کنار خودش و بر روی عرش می‌نشاند (یعنی خدا را جسم و شبیه انسان‌ها می‌دانند)، اما سایر اهل سنت این تفسیر را نپذیرفتند و گفتند منظور شفاعت پیامبر در روز قیامت است. این دو نظریه سبب بروز فتنه و کشتار شد و عده کثیری از هر دو طرف به قتل رسیدند. کشتار اهل سنت به دست حنابله صورت گرفت.^۳

در سال ۳۲۱ق علی بن بلیق، حاجب «القاهر بالله»، دستور داد که معاویه و یزید را بالای منابر در بغداد لعن کنند، اما بربهاری به شدت با این کار مخالفت و فتنه‌ای بر پا کرد و حکومت هم به تعقیب او پرداخت، اما او فرار کرد و ابن بلیق به جماعتی از اصحاب او دست یافت و آنان را تبعید کرد.^۴

ذهبی به نقل از ابوالحسین بن بشار در مورد بربهاری می‌گوید: عده‌ای از مخالفان او در صدد بر آمدند که حاکم بغداد را علیه او بشورانند. در سال ۳۲۱ق ابن مقله، وزیر «القاهر بالله»^۵ در صدد دستگیری او بر آمد، اما او پنهان شد و ابن مقله در عوض عده

۱. ر.ک: البداية و النهایة، ج ۱۱، ص ۲۵۴ و ۲۷۳؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۴، ص ۴۴۶-۴۴۷.

۲. سوره اسراء، آیه ۷۹.

۳. الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۲۱۳.

۴. الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۲۷۳.

۵. البداية و النهایة، ج ۱۱، ص ۱۹۵.

زیادی از یاران و اطرافیان نزدیک او را دستگیر و روانه بصره کرد، تا اینکه ابن مقله، مغضوب خلیفه عباسی القاهر بالله گردید و او را از وزارت خلع کرد و خانه او را آتش زد و در پی آن بر بهاری دوباره به فعالیت خود ادامه داد.

آنگاه راضی بن مقتدر (۳۲۲ - ۳۲۹ق) خلیفه گشت. او هنگامی که قاهر به قدرت رسید، زندانی قاهر بود و ابن مقله را به وزارت خویش منصوب کرده بود، اما ابن مقله خیلی زود معزول گشت و راضی، حکمران وسیط و بصره، محمد بن رائق، را به عنوان وزیر منصوب کرد. رائق دو سال در این مقام باقی ماند. ذهبی و ابن اثیر در حوادث سال ۳۲۳ق آورده‌اند:

در آن سال کار حنبلیان بالا گرفت و از توان و موقعیت ویژه‌ای برخوردار شدند لذا به بهانه‌های واهی به حریم خصوصی مردم تجاوز می‌کردند؛ به حدی که بر خانه امرا و سایر مردم هجوم می‌بردند و اگر باده یا آلت طرب در آن می‌دیدند، آن را می‌شکستند و تراج می‌کردند. اگر مردی با زن یا بچه‌ای راه می‌رفت، تحقیق می‌کردند که آیا نسبتی با آنان دارد، اگر نسبتی داشت، او را رها می‌کردند، و گرنه او را می‌زدند و سخت آزارشان می‌دادند و نزد رئیس شرطه (پلیس) می‌بردند و شهادت می‌دادند که مرتکب کارهای زشت و فسق و فجور شده‌اند.^۱

ابوبکر صولی (م ۳۳۵ق) که در عصر او می‌زیست، به بیان اعمال بر بهاری و یارانش پرداخته است. شکستن دکان‌ها، فساد انگیزی، رفتار خشن با مردم، ورود به منازل و تفتیش عقاید آنها، اجرای خودسرانه قوانین، مداخله در امور کسب و کار مردم، سوءظن به مردم و دستگیری آنان و شهادت دادن علیه آنان، تعرض به شافعی‌مذهبان، کافر و گمراه نامیدن شیعیان، بدعت‌گذار شمردن مسلمانان، مخالفت با زیارت قبور و آزار رساندن به زائران از جمله اقدامات بر بهاری است که تاریخ‌نویسانی همچون ابن اثیر، صفدی، ابن ابی یعلی و یاقوت حموی بدان اذعان کرده‌اند.^۲

۱. تاریخ الإسلام، ج ۲۴، ص ۳۱.

۲. طبقات الحنابلة، ج ۲، ص ۴۴؛ تجارب الأمم، ج ۱، ص ۳۲۲؛ الكامل، ج ۸، ص ۲۷۳؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۲، ص ۱۴۶؛ معجم البلدان، ج ۱۸، ص ۵۸۵۷.

♦ احساس خطر حاکمان از فتنه‌انگیزی بر بهاری

در زمانی که بر بهاری به اوج فعالیت خود رسید و یاران زیادی یافت، خلیفه الراضی از نفوذ بر بهاری و کثرت طرفدارانش احساس خطر کرد. رئیس شرطه بغداد در دهم جمادی الآخر ۳۲۳ق اعلام کرد که اجتماع طرفداران بر بهاری و مناظره درباره عقایدشان، ممنوع است. او آنان را به تنبیه و تبعید و قتل و آتش زدن خانه‌هاشان تهدید کرد. ظاهراً در همین زمان بود که بر بهاری از بیم دستگیری می‌گریزد و مخفی می‌شود. علت عمده صدور حکم دستگیری او، اظهار مطالب خلاف عقیده مردم بود. ابن اثیر می‌گوید: علت صدور چنین حکمی آن بود که بر بهاری و پیروانش برای خداوند، مانند و شبیهی قائل بودند و ذات احدیت را دارای کف دست و انگشتان و دو پا با کفش از طلا و صاحب گیسوان تصور می‌کردند و می‌گفتند که خداوند به آسمان بالا می‌رود و آن‌گاه به دنیا فرود می‌آید.^۱

ذهبی می‌نویسد:

رئیس شرطه بغداد اعلام کرد که اجتماع دو نفر از یاران بر بهاری در شهر ممنوع است. از طرف خلیفه الراضی نامه‌ای طولانی مبنی بر دستگیری او صادر گردید که مضمون آن بدین شرح بود: آنان حق ندارند درباره مذهب و عقیده خود بحث و مناظره کنند. پیش‌نماز حنبلی حق ندارد امام جماعت شود، مگر اینکه بسم الله الرحمن الرحیم را بلند بخواند، چه در نماز صبح و چه در نماز عشا.

«راضی بالله خلیفه عباسی در نامه‌اش افزود: گاهی شما (حنبلیان) صورت زشت و پلید خود را مثال روی خداوند می‌دانید و خود را شبیه یزدان می‌خوانید و برای خدا دست و پا و انگشت و کفش زرین قائل می‌شوید و حتی بوی خدا را وصف می‌کنید و گاهی شیعیان آل محمد را کافر و گمراه می‌دانید.

شما مسلمین را به دین باطل و بدعت و مذهب فاسدی دعوت می‌کنید که قرآن منکر آن است.

۱. تجارب الامم، ج ۱، ص ۳۲۲؛ البدایة و النهایة؛ ج ۸، ص ۳۰۷-۳۰۸؛ الکامل، ج ۱، ص ۴۶۱؛ المنتظم، ج ۶، ص ۲۷۶؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۲، ص ۹۰.

شما زوار قبر امامان را انکار می‌کنید و زائران را گمراه می‌دانید و برخلاف این عقیده‌تان، خود به زیارت قبر یکی از عوام (یعنی احمد بن حنبل) که شرف و نسب ندارد، می‌روید و برای تبرک و زیارت در مقبره او تجمع می‌کنید. او شرف نسبت به پیامبر^۹ را ندارد، ولی شما به مردم امر می‌کنید که قبر او را زیارت کنند و همچون پیامبران برای او قائل به معجزه‌اید و می‌گویید که صاحب کرامات و مقامات بوده است. خداوند شیطان را لعنت کند که این کارهای زشت را در نظر شما خوب جلوه داده و شما را فریب داده و گمراه کرده است. امیرالمؤمنین (یعنی خلیفه راضی) سوگند یاد می‌کند و به سوگند خود وفا و عمل خواهد کرد که اگر از مذهب زشت و راه کج منصرف نشوید، شما را سخت تنبیه و سپس تبعید خواهد کرد و بالأخره خواهد کشت و پراکنده و نابودتان خواهد کرد و با شمشیر گردن شما را خواهد زد و خانه شما را با آتش خواهد سوزاند.^۱

نکته درخور توجه در این نامه عکس العمل شدید خلیفه در برابر تعرض به شیعیان از سوی حنابله در مسئله زیارت قبور امامان شیعه است. تنوخی نقل می‌کند: در آن زمان اوضاع در بغداد طوری بود که شیعیان برای اقامه عزا برای امامانشان از ترس بر بهاری و حنابله باید مخفیانه این کار را انجام می‌دادند. او می‌گوید زنی به نام خلب بود که نوحه‌خوان بود. بر بهاری گفت به من خبر رسیده که زنی به نام خلب نوحه‌خوانی می‌کند. او را بیابید و بکشید.^۲

در همین سال (۳۲۳ق) راه حج از سمت عراق به علت درگیری داخلی بسته شد و عده زیادی از حجاج خانه خدا در بین راه در بغداد کشته شدند. ابن جوزی می‌گوید: در این سال ستارگان درخشانی در بغداد افول و سقوط کردند و شهر کوفه هیچ سالی را مثل این سال به خود ندیده است. قیمت اجناس به شدت بالا رفت؛ به طوری که هر کر گندم به ۱۲۰ دینار رسید. اتفاق دیگر در این سال وقوع آتش‌سوزی مهیب در منطقه

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۲۰، ص ۳۲-۳۳. همچنین ر.ک: تجارب الأمم، ج ۱، ص ۳۲۲-۳۲۳.
 ۲. نشوار المحاضرة، ج ۲، ص ۱۱۱.

کرخ در بازار بغداد بود که تعداد زیادی از حجره‌های بازار در آتش سوخت. همچنین آتش، تعدادی از حنبلیان را سوزاند و این بدان سبب بود که رئیس شرطه بغداد وقتی سعی داشت که یکی از یاران بربهاری را دستگیر کند، آتش زبانه کشید و عده‌ای از زنان و مردان سوختند.^۱

◆ مرگ بربهاری

در اوایل سال ۳۲۹ق خلیفه راضی از دنیا رفت و حکومت به المتقی بالله رسید. حنابله با بهره‌گیری از این فرصت، دوباره به مسجد براثا حمله کردند و از سویی دیگر دوباره با ضرابین درگیر شدند. در این هنگام توقیعی از سوی خلیفه المتقی بالله صادر گردید که به موجب آن عده‌ای از حنابله و یاران بربهاری دستگیر و مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و برای مسجد هم نگهبانانی گماردند. در همین سال خشک‌سالی و وبا بغداد را فرا گرفت و عده‌ای زیادی بر اثر آن مردند؛ به‌حدی که مردم را دسته دسته و بدون غسل و نماز در گورهای دسته جمعی دفن می‌کردند و مردم اثاثیه‌های منازلشان را به کم‌ترین قیمت می‌فروختند.

در همین سال بربهاری سرانجام به علت جنایاتی که انجام داده بود، تحت تعقیب قرار گرفت و در اوج غربت و در خانه زنی درگذشت. خادم خانه به تنهایی بر او نماز گزارد و در همان جا دفنش کرد.

ابن کثیر عمر او را ۹۶، ولی ابن‌اثیر ۷۸ سال شمرده است و ذهبی می‌گوید: او ۷۷ سال عمر کرد و در آخر عمر با کنیزی باکره ازدواج کرد.^۲

◆ قدرت یافتن شیعه

با قدرت یافتن شیعه و مرگ بربهاری، طومار زندگی حنابله درهم پیچیده شد و شیعیان بغداد قدرتمندتر و صاحب نفوذ بیشتری شدند و قلب عالم اسلامی در دست گرفته، و در دوران آل بویه سیطره کاملی بر بغداد پیدا کردند. در قرن‌های چهارم و

۱. تکملة تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۹۱-۹۲؛ المنتظم، ج ۶، ص ۲۷۶؛ البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۱۸۲.
۲. تاریخ الإسلام، ۲۴ و ۲۶۰؛ طبقات الحنابله، ج ۲، ص ۴۴؛ شذرات الذهب، ج ۳، ص ۳۶.

پنجم به علت ظهور جریان‌های معتدل کلامی نامی از بربهاری و اندیشه‌های تشبیهی و تجسیمی او نماند تا آنکه ابن تیمیه بار دیگر نام او را زنده کرد.^۱

◆ ادامه خشونت‌های حنابله

ناگفته نماند حنابله بعد از این دوره هم دست از فتنه‌انگیزی و درگیری برنداشتند. برای نمونه، در سال ۴۴۷ق با شافعی‌های بغداد برسر بلند خواندن بسم الله و خواندن قنوت در نماز، نزاع کردند.

در سال ۴۶۹ق به بازار بغداد حمله‌ور شدند و کشتار راه انداختند. به سال ۴۷۵ق نیز با اهل سنت به زد و خورد پرداختند و به خانه‌های بنی فراء یورش بردند و آشوب‌هایی بر پا کردند. در سال ۴۴۸ق بار دیگر با شافعی‌ها و اصناف نیشابور کشمکش کردند که جمعی از مردم کشته شدند.

به سال ۵۹۷ق به مسجد شافعی‌ها که خوارزم شاه در مرو برایشان ساخته بود، حمله بردند و آن را به آتش کشیدند؛ البته این اقدامات به غیر از غائله‌هایی است که در دوران ابن عبدالوهاب و بعد از آن در عیینه، طائف، مکه و مدینه، یمن، عراق (کربلا) و حران اتفاق افتاد که منجر به کشته شدن هزاران مسلمان گردید.^۲

◆ نتیجه

برای معرفی نقطه آغازین سلفی‌گری وهابی نقش بربهاری را نمی‌توان نادیده انگاشت؛ چرا که مبانی سلفی‌گری ابن تیمیه و ابن عبدالوهاب پیشتر در اندیشه و عمل او هویدا گشته بود، ولی بنا به دلایلی مجال جلوه‌گری به او را نداد، اما در این میان آنچه بربهاری را از دیگران متمایز می‌سازد، آن است که معتقدات او بدون پشتوانه علمی و دارای جنبه‌های احساسی و به نوعی بلندپروازانه بود. او با تحمیل عقاید انحرافی‌اش و گاه در قالب تهدید، دیگران را با خود همراه می‌ساخت، اما خلف حرانی

۱. *الکامل فی التاریخ*، ج ۸، ص ۳۶۸، *البدایة و النهایة*، ج ۱۱، ص ۲۰۱؛ *أخبار الرضی و المتقی*، ص ۱۳۶.

۲. *ر.ک: الکامل فی التاریخ*، ج ۶، ص ۱۸۲، ۲۷۲، ۲۸۵ و ۳۶۴؛ ج ۷، ص ۴۴۴.

او لاقلاً مبانی خاص و مشخصی را اگرچه تکرار معتقدات او بود، در قالبی منسجم‌تر و مدلل‌تر بیان کرد. به بیان دیگر، اگر چه مبانی سلفی‌گری در سخنان بر بهاری آمده است، اما در حقیقت باید ابن تیمیه را بنیان‌گذار اعتقادی و بر بهاری را بنیان‌گذار رفتاری سلفی‌گری بر شمرد.

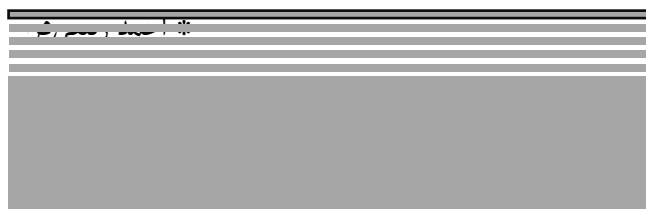
◆ منابع

۱. اخبار الراضي بالله والمتقي لله: محمد بن يحيى صولى، بيروت، ۱۳۹۹ق.
۲. الأعلام: خير الدين زركلى، بيروت: دار العلم للملايين، ۱۹۸۹م.
۳. البداية و النهاية: إسماعيل بن عمر بن كثير، بيروت: مكتبة المعارف، بى.تا.
۴. تاريخ ابن خلدون: ابن خلدون، بيروت: دار الكتب اللباني، ۱۹۸۳م.
۵. تاريخ الإسلام: شمس الدين ذهبى، تحقيق: عمر عبد السلام تدمرى، بيروت: دار الكتاب العربي، ۱۴۰۷ق.
۶. تاريخ المذاهب الإسلامية: ابو زهره، قاهرة: دار الفكر العربي، بى.تا.
۷. تاريخ بغداد: أحمد بن على أبو بكر خطيب بغدادى، بيروت: دار الكتب العلمية، بى.تا.
۸. تجارب الأمم: احمد بن محمد مسكويه، مصر، ۱۳۳۲ق.
۹. تكملة تاريخ الطبري: محمد بن عبد الملك، تحقيق: ألبرت يوسف كنعان، بيروت: مطبعة الكاثوليكية، ۱۹۵۸م.
۱۰. جريان شناسى تاريخى فقه سلفى: على بابايى آريا، پايان نامه كارشناسى ارشد الهيات، فقه و مبانى حقوق اسلامى دانشگاه.
۱۱. سلفيان باورها و كاركردها: نجم الدين طيسى، قم: انتشارات دليل ما، ۱۳۸۹ش.
۱۲. سلفي گرى و وهابيت: سيد مهدى عزيزاده موسوى، قم: الهادى، چاپ دوم، ۱۳۸۹ش.
۱۳. سنوات الحنابلة: علي بن محمد باخيل آل بابطين، بى.جا، ۱۴۲۵ق.
۱۴. سير أعلام النبلاء: محمد بن عثمان ذهبى، بيروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۳ق.
۱۵. شذرات الذهب في أخبار من ذهب: عبد الحي بن احمد العكرى حنبلى، تحقيق: عبد القادر ارنؤوط، محمود ارنؤوط، دمشق: دار ابن كثير، ۱۴۰۶ق.
۱۶. شرح السنة: حسن بن علي بن خلف بربھاري، تحقيق: محمد سعيد سالم قحطاني، دار ابن القيم، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
۱۷. شرح نهج البلاغه: ابن ابى الحديد، بيروت: دار الكتب العلمية، بى.تا.
۱۸. طبقات الحنابلة: ابو الحسين بن ابى يعلى، تحقيق: محمد حامد الفقى، بيروت: دار المعرفة، بى.تا.
۱۹. الغدير: عبدالحسين امينى، بيروت: دار الكتب العربي، بى.تا.
۲۰. الكامل في التاريخ: ابن اثير، بيروت: دار بيروت، ۱۳۸۶ق.
۲۱. مجله تاريخ اسلام: «مناقب خواني در دوره آل بويه»، دكتور حسين ايزدي و مهدي زيركي، ش ۳۳ و ۳۴، بهار و تابستان ۱۳۸۷ش.
۲۲. المستدرک على الصحيحين: نيشابوري، بيروت: دار الفكر، بى.تا.
۲۳. مسند احمد بن حنبل: احمد بن حنبل، بيروت: دار الفكر، بى.تا.
۲۴. معجم البلدان: ياقوت حموي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ۱۳۹۹ق.
۲۵. معجم المؤلفين: عمر رضا كحاله، بيروت: مكتبة المثنى - دار إحياء التراث العربي، بى.تا.
۲۶. المنتظم في تاريخ الملوك و الأمم: عبد الرحمن بن جوزي، بيروت، ۱۳۵۸ق.
۲۷. نشوار المحاضرة و اخبار المذاكرة: محسن بن علي تنوخي، تحقيق: عيود شالجي، بيروت، ۱۳۹۱ق.
۲۸. النصائح الكافية لمن يتولى معاوية: سيد محمد بن عقيل علوى، بغداد: مطبعة النجاح، بى.تا.

٢٩. الوافي بالوفيات: صفدى، تحقيق: احمد ارناؤوط وتركي مصطفى، بيروت: دار إحياء التراث، ١٤٢٠ ق.



سلفیه درباری



◆ چکیده

علمای وهابیت درباری در طول سالیان دراز در کنار حکام آل سعود و سایر سردمداران مستبید به دفاع از آنان و شرعی‌سازی اقدامات مجرمانه‌شان مشغول بوده‌اند و بر همین اساس بیشترین ضربه‌ها را بر پیکره جوامع اسلامی فرود آورده و جایگاه دین و دستورهای نجات‌بخش اسلام عزیز را در حد ابزاری در دست این حکومت‌ها تنزل داده‌اند. از این رو، مسلمانان باید برای شناخت این افراد و تفکرات و حیل‌های آنان تلاش کنند و پرده از واقعیت وجودی این طیف بردارند.

در این نوشتار سعی شده است که علاوه بر آشنایی با تفکرات این جریان منحرف، تا حدی به نقد این تفکرات پرداخته شود و تناقضات موجود در این جریان فکری برای مخاطبان گرمی روشن گردد.

کلیدواژه‌گان: سلفیه تقلیدی، سلفیه درباری، سلفیه ملکی، جامی، جامیه، قبوری، ربیع مدخلی.

◆ ظهور وهابیت درباری

یکی از عمده‌ترین گرایش‌های وهابیت که فعالیت و تأثیرگذاری بیشتری در جوامع اسلامی داشته است، وهابیت درباری است؛ به طوری که غالب گرایش‌های آن از این جریان منشعب شده‌اند؛ مانند وهابیت تکفیری و نوسلفیان.

وهابیت درباری از روز نخست، وجود خویش را مدیون حکام آل سعود بودند؛ زیرا زمانی که محمد بن عبدالوهاب، مؤسس این فرقه، از شهر عیینه رانده شد، به دلیل داشتن تفکراتی افراطی و تکفیر مسلمانانی که زائر حرم شریف نبوی^۹ بودند، حتی در میان نزدیکان خود نیز جایگاهی نداشت. او پس از آنکه به شهر درعیه وارد شد با حاکم آن دیار مذاکره کرد در نتیجه محمد بن سعود از او خواست که امام مردم باشد تا بر گرد او جمع شوند و اسلام را بنا به تعریف او بشناسند و به او و فرزندانش رجوع کنند. در مقابل محمد بن عبدالوهاب نیز به او وعده داد که اگر او را یاری کند، فتوحات و غنایم بسیاری نصیب او شود که همین اتفاق نیز افتاد و محمد بن سعود با محمد بن عبدالوهاب بیعت کرد و پس از مدت کوتاهی با حکم محمد بن عبدالوهاب و مشرک خواندن مسلمین به شهرها و روستاهای جزیره العرب حمله کرد و به غارت اموال مردم آن دیار پرداخت، تا جایی که شهر درعیه پر از ثروت و غنایم شد.^۱ پس می‌توان پیمان محمد بن عبدالوهاب با محمد بن سعود را نقطه آغاز فعالیت و ظهور علمای وهابیت درباری دانست. بر همین اساس قدرت و ضعف علمای درباری همیشه وابسته به قدرت گرفتن و ضعف حکومت آل سعود بوده است و در سه دوره حکومت آل سعود، وهابیت درباری نیز در کنار این خاندان به پوشاندن لباس مشروعیت بر پیکر اعمال این خاندان و ترویج تفکرات محمد بن عبدالوهاب پرداخته است.

◆ علمای وهابی درباری و مخالفت‌ها

در دهه‌های اخیر بعضی از علمای وهابی به مخالفت با درباری بودن عالمان برخاستند و عملکرد دولت آل سعود را مورد انتقاد قرار دادند و همین امر باعث شد که

۱. ر.ک: عنوان‌المجد، ج ۱، ص ۴۲.

وهابیت درباری تحت عنوان یک گرایش خاص به مقابله با این علما پردازد. این امر که از زمان محمد امان جامی (۱۳۴۹ - ۱۴۱۶ق) - یکی از علمای درباری وهابیت - آغاز گردید و باعث شد تا وهابیت درباری به عنوان یک جریان خاص وهابی تشخیص یابد و طرفداران این طیف در زمان محمد امان جامی با نام «جامیه» معرفی شوند. وی که یک وهابی درباری تمام‌عیار بود، در جریان‌های مختلف در مقابل معارضان حکومت به مقابله پرداخت و حمایت از حاکمان سعودی را نصب العین خویش قرار داد. در این میان محمد سرور زین العابدین که از منتقدان حکومت و درباری شدن علما بود، به مقابله با تفکر جامی پرداخت. از این‌رو، جامی در برابر او ایستاد و نام سروریه را بر طرفداران و همفکران او نهاد و در مقابل، نام جامیه بر جریان علمای درباری افراطی نهاده شد.^۱

شیخ احمد بن یحیی نجمی که از جماعت جامیه است، درباره سروریه می‌نویسد:

اینان قوم یا حزبی هستند که چیزی از سنت و چیزی از بدعت را جمع کرده‌اند، به حاکمان اشکال می‌گیرند و حرف‌هایی در مورد آنان می‌زنند که به فتنه و خطر می‌انجامد و از زبان حالشان برمی‌آید که حاکمان را تکفیر می‌کنند. البته در مقال، به این امر تصریح نمی‌کنند. همچنین به جهاد علیه آنان فرا می‌خوانند، به سب و شتم علمای سعودی می‌پردازند و آنان را متهم به خیانت به دین می‌کنند.^۲

در حال حاضر یکی از شاگردان محمد امان جامی، به نام ربیع بن هادی مدخلی، رهبری جریان جامیه را بر عهده دارد که از علمای بزرگ عربستان در علم حدیث به‌شمار می‌آید. وی کتب بسیاری را در رد علما و متفکرین مسلمان منتقد حاکمان، نوشته است و بیشترین کتاب‌ها و مقالات خود را در رد سید قطب نگاشته و شدیداً به او و جماعت اخوان المسلمین حمله کرده است.

۱. السعودیة سیرة دولة و مجتمع، ص ۱۷۷.
۲. الفتاوی الجلیة عن المناهج الدعویة، ص ۵۳.

ربیع المدخلی^۱ و دیگر علمای درباری را می‌توان نمادی بارز از علمای درباری سلفیه تقلیدی دانست. با مطالعه افکار و عقایدش، پی می‌بریم که او همه شاخصه‌های سلفیه تقلیدی همچون درباری بودن، ارتجاع، منحصر کردن اسلام در پوسته‌ای از عبادات ظاهری، تفرقه‌افکنی بین مسلمانان و همسویی با صهیونیست و ... را در خود جمع کرده است.

◆ نقد تفکرات وهابیت درباری

سلفیه درباری را از جهات مختلف می‌توان نقد کرد که هر یک از این جهات را بررسی و نقد می‌کنیم:

۱. محدود کردن توحید

توحید و مفهوم آن را می‌توان ریشه و اصل عمده اختلافات بین سلفیه درباری و سایر مناهج فکری اسلامی دانست که سلفیه معتدل نیز جزء این مناهج به‌شمار می‌آید. بیشتر دانشمندان اسلامی توحید را دارای جهات مختلفی می‌دانند، از جمله توحید ذات، توحید صفات، توحید افعال، توحید عبادت و...؛ اما مנהج سلفیه درباری که بر پایه تفکرات محمد بن عبدالوهاب استوار است، توحید را فقط در عبادت منحصر می‌کند و در تعریف عبادت افراط می‌کند و دایره عبادت را وسیع می‌داند.

محمد بن عبدالوهاب توحید را تنها به معنای توحید در عبادت تفسیر می‌کند^۲ و معتقد است غزوات پیامبر^۹ در مقابل کفار تنها بدین منظور بود که آنان فقط خدا را عبادت کنند و تنها برای او نذر کنند و نزد او استغاثه کنند و تمام انواع عبادت را فقط برای خدا انجام دهند.^۳

۱. ربیع بن هادی بن محمد عمیر مدخلی، از قبیله مدخله در اواخر سال ۱۳۵۱ق در روستای جرادیه که در غرب شهر صامطه در عربستان سعودی واقع شده است، به دنیا آمد. او از هشت سالگی به تحصیل علم پرداخت. در سال ۱۳۸۱ق هم‌زمان با افتتاح دانشگاه اسلامی در مدینه منوره در آن دانشگاه به مدت چهار سال در کلاس اساتیدی همچون عبدالعزیز بن باز، محمد ناصرالدین البانی، محمد امین شنقیطی و ... شرکت کرد. سپس وارد سطوح عالی‌تر شد و در سال ۱۴۰۰ق با مدرک دکترا در رشته حدیث از دانشگاه ملک عبدالعزیز در مکه فارغ التحصیل شد و پس از آن تاکنون در همان دانشگاه به تدریس در رشته حدیث مشغول بوده است.

۲. شرح کتاب التوحید، ص ۴۷.

۳. مجموع مؤلفات الشیخ محمد بن عبدالوهاب، ج ۱، ص ۵۱.

مفهوم توحید یکی از مهم‌ترین نقاط اختلاف میان ربیع مدخلی با دیگر اندیشمندان اهل سنت مانند سید قطب به حساب می‌آید که می‌توان آن را یکی از ریشه‌های اختلاف منهج سلفیه تقلیدی با متفکران سلفیه معتدل و بیداری اسلامی دانست. از این‌رو، ربیع مدخلی با حمله به نگرش سید قطب به جمله «لا إله الا الله»، سید قطب را در این دیدگاه تابع نظریات ابوالاعلی مودودی می‌داند^۱ و نظریات ایشان را نیز برگرفته از فلسفه غرب و ضد اسلامی به‌شمار می‌آورد. وی ابتدا به بیان دیدگاه سید قطب در کتاب *العدالة الاجتماعية* می‌پردازد. سید قطب در این کتاب می‌نویسد:

یقیناً هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که متدین به دین است، مگر بعد از اینکه شهادت دهد به لا إله الا الله، به این معنا که حاکمیتی جز حاکمیت خدا نیست و حاکمیت خداوند در قضا و قدرش جاری است؛ همچنان که در شرع و امر او نیز این حاکمیت جریان دارد.^۲

اشکال ربیع مدخلی بر سید قطب، این است که او نباید توحید را به معنای توحید در حاکمیت بداند، بلکه «لا إله الا الله» یعنی «لا معبود الا الله»، و توحید در عبادت، معنای حقیقی خاص این جمله است.^۳

مودودی و سید قطب تنها جامعه‌ای را جامعه اسلامی می‌شمرند که احکام و شریعت الهی در آن اجرا شود. از این‌رو، اگر در جامعه‌ای، احکام اسلامی اجرا نشود و حاکم، طبق نظر خودش برخلاف شریعت الهی حکومت کند، این جامعه را نمی‌توان جامعه اسلامی دانست، بلکه نام جامعه جاهلی را بر آن می‌نهند، حتی اگر مردم آن جامعه ادعای اسلام داشته باشند و نماز و عبادات را به‌جای آورند؛ چون آنها حاکمیتی غیر از حاکمیت خدا را پذیرفته‌اند.^۴

ربیع مدخلی با اشاره به این استدلال سید قطب، دو اشکال را بر او وارد می‌داند: اول اینکه بنابر این استدلال، سید قطب تمام جوامع مسلمین را تکفیر می‌کند و آنها را مشرک می‌داند. اشکال دوم این است که چرا سید قطب در این موضع و در سایر کتب خویش، هیچ حرفی از شرک در عبادت نزده است؟ چرا زیارت قبور، غلو در اهل بیت،

۱. *أضواء إسلامية على عقيدة سيد قطب وفكره*، ص ۶۳.

۲. *العدالة الاجتماعية*، ص ۱۸۲.

۳. *أضواء إسلامية على عقيدة سيد قطب وفكره*، ص ۶۴.

۴. *پیامبر و فرعون*، ص ۵۲.

اشک ریختن برای ایشان، ساختن ضریح برای آنان و زیارت قبورشان را شرک نخوانده و توجهی به آن نکرده است^۱؟

هر انسان منصفی که با تفکرات و تاریخ وهابیت اندکی آشناست، به خوبی می‌داند که اشکال اول ربیع، قبل از سید قطب، به شخص ربیع و همفکران وهابی او وارد است؛ زیرا محمد بن عبدالوهاب نخستین شخصی بود که تمام جوامع و ملل مسلمان را صراحتاً کافر و مشرک خواند و حتی با کمک محمد بن سعود به کشتار مسلمین و غارت اموال آنان در جزیره العرب پرداخت^۲؛ در صورتی که سید قطب و همفکران او به بهانه کفر و شرک دست به کشتار مسلمین نزدند.

به اشکال دوم نیز فائز ابراهیم محمد این گونه پاسخ داده است :

عقیده سید قطب در مورد توحید، بر محور حاکمیت الهی استوار است و همین امر باعث شده است تا عده‌ای خیال کنند سید قطب در ابراز عقیده خود در مقوله توحید اشتباه کرده و فقط یک جنبه را در نظر گرفته است؛ در صورتی که سید قطب نسبت به نیاز زمانش به این درک رسیده بود که پرداختن به جنبه حاکمیت الهی، مقتضای زمان اوست، البته با در نظر داشتن سایر جنبه های توحید. به عنوان مثال، ابن تیمیه به دلیل ظهور فرقه‌های انحرافی در زمانش، بیشتر بر محور توحید صفات اصرار داشت. از همین رو، بعضی از شاگردانش خیال کردند که توحید فقط به معنای توحید در صفات است. همچنین محمد بن عبدالوهاب به دلیل تفکراتش که زیارت قبور را عبادت به حساب می‌آورد، به توحید عبادی بیشتر پرداخت و از این رو، شاگردانش خیال کردند که شرک فقط در زیارت قبور خلاصه می‌شود و توحید را در جنبه عبادی محدود کردند؛ در صورتی که جنبه حاکمیت الهی را نادیده گرفتند.

سید قطب توحید را محور حاکمیت شریعت خدا قرار داد؛ چون در زمان او حکام کشورهای اسلامی براساس شریعت خدا حکومت نمی‌کردند؛ همچنان که هم اکنون این وضعیت در اغلب کشورهای اسلامی برقرار است.^۳

۱. اعضاء اسلامیة علی عقیده سید قطب و فکرة، ص ۷۵.

۲. آنین وهابیت، ص ۲۸؛ نقد و بررسی اندیشه وهابیت در مسئله توحید و لوازم آن، ص ۲۱.

۳. سید قطب و بیداری اسلامی، ص ۹۹.

وهابیت تقلیدی بر اساس همین عقیده در توحید، مسئله زیارت قبور را شرک دانسته و به مبارزه با آن پرداخته است و هر جا که قبری از بزرگان دین و اولیای خدا را یافتند، آن را تخریب کردند. این عملکرد وهابیت و تعصّب شدید آنها در مسئله قبور، به جایی رسید که عده‌ای، وهابیان را «القبوریة» نامیدند.

ربیع مدخلی با اتخاذ این موضع در مقابل سید قطب، به خوبی نشان می‌دهد که او و سلفیه تقلیدی به‌گونه‌ای در جنبه عبادی توحید جمود یافته‌اند که حتی با خواندن کتاب‌های سید قطب نیز متوجه جنبه حاکمیت الهی در توحید نمی‌شوند، بلکه سید قطب را محکوم می‌کنند که چرا دست از تکفیر شیعیان و زائران حرم نبوی برداشته و مشغول مبارزه با فساد حکام کشورهای اسلامی شده است.

دیدگاه سلفیه تقلیدی در برابر توحید، مستلزم این مطلب است که خداوند متعال در امور دنیوی دخالتی نداشته باشد و حکومت را به عهده انسان‌ها نهاده باشد. از این رو، ربیع مدخلی به وضوح به این عقیده اذعان می‌کند و می‌نویسد:

بنا به روایت تأیید نخل که پیامبر^۹ فرمودند: «أنتم أعلم بدنیاکم»، اگر مسلمین در امور دنیوی مباح نیازی به تنظیم داشته باشند، می‌توانند بدون توجه به امر خدا و رسولش عمل کنند.^۱

۲. ترجیح دادن صحابه بر اهل بیت پیامبر^۹

وهابیت تقلیدی در تمام کتب خود بیان فضایل اصحاب را بر اهل بیت: مقدم می‌دارند، البته با توجه به اینکه مفهوم «اصحاب» را عمدتاً بر سه خلیفه اول منطبق می‌کنند. این در حالی است که سفارش‌های مکرر پیامبر^۹ در مورد محبت اهل بیت: و تبعیت از آنان بر هیچ مسلمان عالم و منصفی پوشیده نیست؛ چنان‌که در حدیث ثقلین، پیامبر اسلام^۹ اهل بیت: را در کنار قرآن قرار داده و تنها راه نجات و سعادت امت خویش را تبعیت از قرآن و اهل بیت: با قید معیت اعلام می‌کند، اما در کتب وهابیت نه تنها جایی برای تکریم مقام اهل بیت: وجود ندارد، بلکه از قاتلین و ظالمین به ایشان حمایت و تجلیل می‌شود؛ چنان‌که البانی حتی نفرین پیامبر^۹ در حق معاویه را با

۱. الحد الفاصل بین الحق والباطل، ص ۵۸.

توجیهی غیر علمی به عنوان دعا در حق او قلمداد می‌کند. او ذیل این روایت که پیامبر^۹ معاویه را نفرین کردند و فرمودند: «لَأَشْبِعَ اللَّهُ بطنه»، می‌گوید:

ظاهر این است که ایشان این دعا را قصد نکرده‌اند، بلکه بر حسب عادت عرب در آوردن این اصطلاحات، این جمله را به کار برده‌اند.

او حتی برای حمایت از معاویه، مقام پیامبر^۹ را تنزل می‌دهد؛ تا حدی که ایشان بر غضب خود تسلط نداشته و گاهی نادانسته مرتکب اشتباه و سب و لعن مسلمان می‌شده‌اند.

وی برای توجیه این روایت، دست به دامان روایتی جعلی می‌شود که در آن روایت، زمانی که عایشه به پیامبر^۹ شکایت می‌کند که چرا از روی خشم دو شخص مسلمان را مورد سب و لعن خویش قرار داد، ایشان فرمودند:

أَوْ مَا عَلِمْتُ مَا نَسْرَطُ عَلَيْهِ رَبِّي؟ قُلْتُ: اللَّهُمَّ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ فَأَيُّ الْمُسْلِمِينَ لَعَنْتَهُ أَوْ سَبَبْتَهُ فَاجْعَلْ لَهُ زَكَاةً وَأَجْرًا؛ من با خدایم شرط کرده‌ام و گفته‌ام: پروردگارا، من نیز بشر هستم (و گاهی شخصی را نادانسته سب و لعن می‌کنم)، پس هر آن کس را که سب یا لعن کردم، این سب و لعن را زکات و اجری برای آن شخص قرار بده!

این روایت بر مبنای رجال اهل سنت، از دو جهت دارای ضعف سندی و از جهاتی دارای دلالتی ضعیف است:

۱. در سند این روایت جریر بن عبدالحمید قرار دارد که به نقل ابن حجر محکوم به تدلیس است^۲ و محدثین روایتی را که شخص مدلس، به صورت معنعن آورده باشد، ضعیف می‌دانند، مگر آنکه او به صورت سماع یا تحدیث روایت کرده باشد، که در این روایت چنین نیست.

۲. از طرفی دیگر سلیمان بن مهران اعمش نیز در سند این روایت حضور دارد که کرابیسی و نسائی و دارقطنی، او را مدلس شناخته و تضعیف کرده‌اند.^۳

۱. سلسلة الأحادیث الصحيحة، ج ۱، ص ۱۶۵.

۲. تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۶۶.

۳. طبقات المدلسین، ص ۳۳.

اما از لحاظ دلالتی، به وضوح آشکار است که این روایت کاملاً متناقض با آیات قرآن کریم است و هیچ عقل سلیمی چنین روایتی را نمی‌پذیرد؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید: (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ)؛^۱ او (پیامبر^۹) از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید. به علاوه، اگر به این روایت معتقد شویم، دیگر در هیچ موردی نمی‌توان به سخنان پیامبر^۹ تمسک کرد؛ زیرا بر طبق این روایت، ایشان نیز بشر بوده‌اند و - نعوذ بالله - در گفتار خویش دچار خطا و اشتباه می‌شدند.

شیعیان و مسلمانان راستین هیچ‌گاه چنین احادیثی را نمی‌پذیرند؛ زیرا برای هر انسان منصفی کاملاً روشن است که وهابیت برای پاک کردن پرونده سیاه بزرگان خود که بارها و بارها مورد لعن و نفرین پیامبر قرار گرفته‌اند، این حدیث را جعل کرده‌اند تا با فرار به جلو، تمام این روایات را مناقب بزرگان خود به حساب بیاورند. ربیع مدخلی در مقدمه کتاب *نظرة سید قطب إلى أصحاب رسول الله^۹* به‌طور

خلاصه عقیده خود را در مورد اصحاب این‌گونه بیان می‌کند:

نرى أنّ حبّهم و ولاءهم أصلٌ عظیم من أصول دين الله، و أنّ بغضهم و الطعن في دينهم و عدالتهم كفر؛ كما قرّر ذلك علماء الإسلام؛ لأنّ الطعن في دينهم و عدالتهم طعنٌ في من بلغنا ديننا قرآنًا و سنةً.

در پایان مقدمه این کتاب می‌نویسد:

اللهم اني أتقربُ إليك بحبِّ أصحاب محمد^۹ و الغيرة الإسلامية لهم، و أتقربُ إليك بالبراءة ممّن يطعنُ فيهم، و اغفر لي التقصير في حقك و حقهم، و وُقِّ المسلمین للقيام بحقوقك و حقوقهم. إنك سمیعٌ بصیر و على كلّ شيءٍ قدير.^۲

در واقع، می‌توان اثبات کرد که با این عبارت، ربیع مدخلی از صحابه براءت جسته و به طعن آنان پرداخته است؛ زیرا در منابع روایی وهابیت طعن برخی صحابه به یکدیگر نقل شده است؛ این در حالی است که در این عبارت، ربیع از کسانی که به صحابه طعن بزنند، اظهار براءت کرده است.

۱. سوره نجم، آیه ۳.

۲. *نظرة سید قطب إلى أصحاب رسول الله^۹*، ص ۲.

نکته مهم‌تر این است که - همان‌طور که در آینده خواهد آمد - یکی از کسانی که ربیع ارادت خاصی به او دارد و از وی حمایت فراوانی می‌کند، معاویة بن ابی سفیان است که ربیع، او را نیز از صحابه واجب الاحترام و واجب الاتباع می‌داند؛ در حالی که طبق کتب روایی اهل سنت، معاویه علاوه بر اینکه امیرالمؤمنین علی^۷ را سب می‌کرد، دیگران را نیز امر می‌کرد تا آن حضرت را سب کنند.^۱ بنابراین اولین شخصی که ربیع، با این عبارت، از وی برائت جسته است، معاویه است.

ثانیاً، این نحوه دعا و توسل، در هیچ‌یک از روایات و سیره صحابه وجود نداشته است. از این رو، بر مبنای وهابیت نیز این‌گونه دعا، بدعت و حرام است. اعتقاد ربیع به اصحاب پیامبر^۹ و بیان فضایل آنها، به مراتب بالاتر از اهل بیت: است؛ تا جایی که او مدح اهل بیت:، به ویژه امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب^۷ را رد می‌کند و کسی را که مرتکب این کار شود، رافضی می‌خواند. این در حالی است که خداوند متعال اجر رسالت را مودت و محبت اهل بیت: قرار داده است و مسلمین را به مودت و محبت آنان امر کرده است.^۲

ربیع، در سه فصل از کتاب *نظرة سید قطب إلى أصحاب رسول الله*^۹ سید قطب را محکوم به غلو درباره امام امیرالمؤمنین^۷ می‌کند و در رأس این سه فصل، اصطلاح «غلو فی علی» را به کار می‌برد. او در همین کتاب حتی رجحان امیرالمؤمنین^۷ بر معاویه را قبول نمی‌کند و به همین دلیل به سید قطب حمله می‌کند و او را رافضی می‌خواند؛ زیرا سید قطب در کتاب *کتب و شخصیات* نوشته است:

پیروزی معاویه و عمرو عاص در مقابل امیرالمؤمنین^۷ به این دلیل نبود که آنان از لحاظ سیاسی اعلم از آن حضرت بودند، بلکه از آن جهت توانستند به پیروزی ظاهری دست یابند که معاویه و عمرو خود را در استفاده از هرگونه سلاح و حيله‌ای آزاد می‌دیدند، اما امیرالمؤمنین^۷ در بهره‌گیری ابزار مبارزه، مقید به دین و اخلاق بود و زمانی که معاویه و همکارش متوسل به دروغ و فریب و نفاق و رشوه می‌شدند،

۱. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۴۳، ح ۲۴۰۴.

۲. سوره شوری، آیه ۲۳.

امیرالمؤمنین^۷ خود را از این ابزار دور نگاه می‌داشت و تن به این پستی نمی‌داد.^۱

همین عقیده سید قطب که مبتنی بر حقایق تاریخ است، ربیع را به غضب می‌آورد؛ تا جایی که در ذیل این عبارات سید قطب می‌نویسد: هر کس که حتی به یکی از اصحاب انتقاد کند، رافضی است.^۲

افراط ربیع در مورد اصحاب به جایی می‌رسد که در فتوایی، سب کنندۀ صحابه را بدون اقامه حجت، تکفیر می‌کند. در همین زمینه نزاعی بین او و ابوالحسن سلیمانی در گرفت که این نزاع در کتاب *الدفاع عن أهل الاتباع* این‌گونه آمده است: نظر سلیمانی این است که اگر کسی سب صحابه کند و به کفرشان تصریح کند، قرآن را رد کرده است؛ پس باید علیه او حجت اقامه شود و اگر توبه نکرد، تکفیر می‌شود.

ربیع در مقام اشکال بر سلیمانی می‌گوید:

بنا به قول ابن تیمیه، کفر این شخص بالاضطرار ثابت است و دیگر نیازی به اقامه حجت ندارد؛ زیرا او به وضوح، قرآن را تکذیب کرده است؛ چون خداوند در قرآن فرموده: (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ).^۳ پس کسی که صحابه را سب یا تکفیر کند، بدون نیاز به اقامه حجت و بلکه بالضروره، تکفیر می‌شود.

سلیمانی نیز در جواب ربیع می‌نویسد:

ابن تیمیه در این مورد تصریح به کفر شخص معین بدون اقامه حجت نکرده است، بلکه در مقام حکم عمومی بوده و فرق است نزد علما بین حکم عام و حکم بر واحد معین، و این مسئله را ابن تیمیه در مواضعی از کتبش بیان داشته است که تکفیر شخص معین، به استیفای شروط و انتفای موانع نیاز دارد، بلکه این مسئله را حتی در مورد شیعه نیز که مورد بحث در اینجا هستند، بیان کرده است؛ چنان‌که ابن تیمیه در مجموع *الفتاوی* می‌نویسد: شخص معین را نمی‌توان تکفیر کرد، مگر اینکه حجت

۱. کتب و شخصیات، ص ۲۴۲.
۲. نظرة سید قطب الی اصحاب رسول الله ۹، ص ۲۷.
۳. سوره توبه، آیه ۱۰۰.

بر او اقامه شود؛ مانند کسی که وجوب نماز را رد کند و شرب خمر و زنا را حلال بشمارد.^۱

چنان که بیان شد، ربیع مدخلی حب اصحاب را اصل مهمی از اصول دین می‌داند. او شیعیان را رافضی می‌خواند و به این دلیل که شیعیان، ائمه را معصوم از هر عیب و گناهی می‌دانند، آنان را متهم به غلو می‌کند، در حالی که خود، اصحاب را معصوم از هر نقص و خطایی می‌داند و انتقاد از عملکرد اشتباه بعضی صحابه را انتقاد به اصل دین می‌شمرد.^۲

در همین جهت، یکی از مهم‌ترین اشکالات ربیع به سید قطب که باعث شده سید را محکوم کند و کتب او را کتب ضاله بداند،^۳ انتقادات سید قطب به روش اداره حکومت در زمان خلیفه سوم، عثمان بن عفان، است. ربیع از انتقادات سید قطب به خلیفه سوم با عنوان مطاعن یاد می‌کند و این انتقادات را این‌گونه بر می‌شمارد:

۱. ما اعتقاد داریم که خلافت علی^۷ ادامه خلافت دو خلیفه اول است!! و دوره عثمان، شکافی در میان این دو مقطع است.
۲. از بخت بد بود که عثمان در زمان کهولت سنش عهده‌دار خلافت شد و از این‌رو، در مقابل فریب بنی امیه ضعیف بود و نتوانست با قدرت کافی حکومت اسلامی را اداره کند.
۳. عثمان خلافت را ابزاری در دست خویش دید که به سبب آن آزاد است تا در بیت المال مسلمین تصرف کند و به بذل و بخشش از آن پردازد و همچنین نزدیکان خود را که از بنی امیه بودند، به قدرت برساند و با اینکه رسول خدا^۹ برخی از آنها را رانده بود، او آنان را دوباره بر مسند قدرت و بردوش مسلمانان سوار کرد.
۴. عثمان در روز ازدواج دخترش دویست هزار درهم از بیت المال را به دامادش حارث بن حکم بخشید و زمانی که خازن بیت المال مسلمین با چشمان

۱. الدفاع عن أهل الإتياع، ج ۱، ص ۷۵.
۲. نظرة سید قطب إلى أصحاب رسول الله، ص ۲.
۳. أضواء إسلامية على عقيدة سید قطب و فكره، ص ۱۰.

- گریان به نزد عثمان آمد و به کار او اعتراض کرد، خلیفه او را از منصبش عزل کرد و به او گفت: «ألق بالمفاتيح يابن أرقم! فإنا سنجد غيرك».
۵. عثمان ولایات و مناصب حکومتی را به نزدیکان خویش سپرد و از جمله آنان معاویه بود که عثمان در بخشیدن مناصب به او زیاده‌روی کرد؛ تا جایی که بذر ادعای خلافت در مقابل علی^۷ را در وجود معاویه پرورش داد.
۶. سید قطب، عثمان را به انحراف از روح اسلام متهم می‌کند و می‌گوید: اصحاب، این انحراف از روح اسلام را در زمان عثمان می‌دیدند. البته دشوار است که ما روح اسلام را در وجود عثمان نفی کنیم، اما نمی‌توان او را از این خطا مبرا بدانیم که او پیرمردی بود که پوسته زشتی از بنی‌امیه اطراف او را فرا گرفته بود.
۷. سید قطب انقلابی را که علیه حکومت عثمان شکل گرفت، مدح می‌کند.
۸. وی عثمان را به مقدمه‌سازی برای دولت اموی متهم می‌کند.^۱
- البته ربیع مدخلی در نقل این عبارات از سید قطب، مرتکب مبالغه شده و بعضی از عبارات را جابه‌جا کرده و یا تعویض کرده است. برای مثال، در مطلب ششم، عبارت سید قطب این‌گونه است: «و لقد كان الصحابة يرون هذه التصرفات الخطيرة العواقب»، اما ربیع با ایجاد تحریف، آن را این‌گونه نقل می‌کند: «ولقد كان الصحابة يرون هذا الإنحراف عن روح الإسلام».
- ربیع المدخلی تمام انتقاداتی را که سید قطب به شیوه حکومت عثمان وارد می‌کند، با این جمله رد می‌کند که: اینها تهمت‌هایی ظالمانه است که در حق خلیفه سوم مسلمین روا داشته شده است؛ در حالی که او از صحابه‌ای است که خدا و رسولش در قرآن و سنت از آنان به نیکی یاد کرده و آنان را بهترین امتی دانسته است که از بین مردم انتخاب شده‌اند.
- این سخن ربیع در حالی است که انتقادات سید قطب با واقعیت‌های تاریخی منطبق است و تهمت به حساب نمی‌آید و از طرفی دیگر، این ادعای مدح عثمان در قرآن، ادعایی کذب است؛ زیرا عثمان در هیچ آیه‌ای مدح نشده است، بلکه آیات، کلی

۱. همان، ص ۳۲.

است و قاعدتاً کسانی که مانند منافقان از راه مستقیم منحرف گشتند، از صحابه استثنا شده‌اند و اگر در آیاتی اُمَّت یا صحابه مدح شده‌اند، به این معنا نیست که هیچ‌کس از آنان استثنا نشده است. سیاق این آیات مانند این است که گفته شود مردم فلان شهر انسان‌های خوب و شریفی‌اند. مسلماً این بدان معنا نیست که در میان آنان هیچ انسان بدی وجود ندارد.

او به نقل از أبوزرعة الرازی می‌نویسد:

هر کس که به یکی از صحابه انتقاد کند، پس بدان که او زندیق است و می‌خواهد در شخصیت اصحاب که شاهدان ما بر کتاب و سنت هستند، تشکیک کند تا دیگر راهی به کتاب و سنت نداشته باشیم.^۱

ظاهراً وهابیت حدیث ثقلین و آیه تطهیر را ندیده‌اند؛ از این رو، جایگاه عصمت اهل‌بیت: را به صحابه داده و آنان را معصوم دانسته‌اند؛ چنان که ربیع از زبان ابوالحسن اشعری می‌نویسد:

و كل الصحابة أئمة مأمونون غير متهمين في الدين، و قد أثنى الله و رسوله على جميعهم، و تعبدنا بتوقيرهم و تعظيمهم و موالاتهم، و التبري من كل من ينتقص أحداً منهم، رضي الله عن جميعهم.

نکته حائز اهمیت در قبال این فتاوا و عقاید وهابیت، این است که بنابر این فتوا، هر کس به یکی از اصحاب انتقاد کند یا طعن زند، زندیق است و کتاب‌هایش، کتب ضاله به‌شمار می‌آیند، از این رو، آشکار می‌شود که شیخ الاسلام وهابیان (ابن تیمیه) نیز - که تمام علمای وهابیت جیره‌خوار تفکرات او هستند - بنابر فتوای خودشان زندیق است و کتب او هم کتب ضاله‌اند؛ زیرا ابن تیمیه به مراتب، شدیدتر از سید قطب به طعن اصحاب و خلفای راشدین پرداخته است و حتی آنان را متهم به حب دنیا کرده است که «رأس كل خطيئة» محسوب می‌شود. عسقلانی به نقل از ابن تیمیه می‌نویسد:

علی در هفده مورد دچار اشتباه شد و با نص قرآن مخالفت کرد که یکی از آنها درباره عدّه زن شوهر مرده است، که طولانی‌ترین زمان را تعیین

۱. أضواء إسلامية على عقيدة سيد قطب و فكره، ص ۵۹.

۲. همان، ص ۶۰.

کرد. البته برخی ابن تیمیه را منافق می‌دانند، به دلیل این قولش که گفته است: علی بن ابی طالب به هر جهتی که رو می‌آورد، دچار خذلان و سرافکندگی می‌شد. او بارها برای به دست آوردن خلافت، تلاش کرد، ولی کسی او را یاری نکرد. جنگ‌های او برای دیانت خواهی نبود، بلکه برای ریاست‌طلبی بود. او ریاست و مقام را دوست می‌داشت و عثمان مال و ثروت را دوست می‌داشت.^۱

این عبارات به وضوح نشان می‌دهد براساس حقد و کینه به اصحاب و برای تخریب چهره اصحاب پیامبر^۹ نگاشته شده است، بنابراین باید بر مبنای وهابیت، به زندق بودن استاد اعظم وهابیان حکم شود.

ابونعیم اصبهانی و ربیع مدخلی، از احمد بن حنبل نقل می‌کنند:

اگر کسی را دیدی که یکی از اصحاب رسول خدا^۹ را به بدی یاد می‌کرد، او را متهم بدان بر اسلام. و هرکس که احدی از اصحاب را دارای نقص بداند، یا به دلیل اشتباهی که از او سرزده، بغض آن صحابی را در دل داشته باشد یا بدی‌های او را ذکر کند، بدعت‌گذار است، مگر اینکه برای تمام اصحاب طلب رحمت کند و قلبش در برابر آنان تسلیم باشد.^۲

سؤال مهم اینجاست که چرا عالمان وهابی به جای نگارش کتاب‌های متعدد در ردّ علمای شیعه و اهل سنت، ابتدا به نگارش کتاب در ردّ امامشان ابن تیمیه نپرداخته‌اند؟ چرا که ابن تیمیه بارها به طعن و تنقیص اصحاب و اهل بیت: پرداخته است، تا جایی که به نفی خصایص امیرالمومنین^۷ پرداخته و حتی در اسلام و جهاد ایشان مناقشه کرده است.^۳

از این رو، طبق فتوایی که ربیع از احمد بن حنبل نقل کرده است، باید به اسلام شیخ الاسلام وهابیت شک کرد و کتاب‌های او را ضاله بدانیم.

سؤال دیگری که در این موضع مطرح می‌شود، این است که چرا ربیع مدخلی و همفکرانش در این مسئله بر خلاف ابن تیمیه فتوا داده و کسی را که قائل به کفر

۱. الدرر الكامنة، ج ۱، ص ۱۸۱.
۲. کتاب الإمامة و الردّ علی الرافضة، ص ۷؛ أضواء اسلامية علی عقيدة سيد قطب و فكره، ص ۶۰.
۳. أخطاء ابن تیمية في حق رسول الله واهل بيته، ص ۸۷.

بعضی از اصحاب شود، بالضروره تکفیر کرده‌اند؛ در صورتی که ابن تیمیه در این باب می‌نویسد:

کسی که بنا بر اعتقادی اشتباه در مورد بعضی از صحابه، معتقد به کفر آنان شود یا گمان کند که بعضی از صحابه فاسق هستند و بغض آنان را در دل داشته باشد، منافق نیست، بلکه انسانی جاهل و ظالم به شمار می‌آید.^۱

بنابراین استاد اعظم وهابیان (ابن تیمیه) نه تنها منتقدین به صحابه را زندقه نمی‌نامد، بلکه حتی اگر کسی قائل به کفر آنان شود، به عقیده او کافر نیست و حتی صفت منافق را هم بر او منطبق نمی‌داند، بلکه چنین فردی را تنها انسانی جاهل و ظالم محسوب می‌کند البته اگر ابن تیمیه در این دوره می‌زیست و عقاید مسلمانان آزاده‌ای همچون سید قطب را مخالف سیاست‌های اربابان صهیونیستی و هابیت می‌دید، او نیز همچون شاگردانش، دست بر شمشیر تکفیر و تفسیق می‌برد و فرزندان اسلام را قربانی مطامع غرب و حکام خودخوانده کشورهای اسلامی می‌کرد.

دیدگاه ربیع درباره اصحاب که تمام آنان را از اشتباه مصون می‌داند و اشتباهاتشان را توجیه می‌کند، دیدگاهی افراطی است که می‌توان آن را ریشه فتاوی ناعادلانه و هابیت در مورد حاکمان اسلامی دانست که هر گونه انتقادی را در برابر حکام کشورهای اسلامی حرام و اطاعت از آنان را واجب می‌دانند و قیام در برابر ظلمشان را خروج از دین به حساب می‌آورند؛ هرچند انسان‌های فاجر و گناهکاری باشند. در مقابل، صبر بر ظلم آنان را از واجبات می‌دانند؛ هرچند در اجرای قوانین بر طبق احکام اسلامی عمل نکنند.^۲

در همین زمینه و برای مصونیت بخشیدن به حاکمان خودخوانده کشورهای اسلامی یکی از اشکالاتی که ربیع مدخلی در کتب خود به سید قطب وارد می‌کند، در مورد موضع سید در برابر ابوذر غفاری^۳ است. سید قطب در این باره می‌نویسد:

فساد مالی حکومت عثمان باعث شد که ابوذر به مبارزه با این مفسدین مالی برخیزد و در مقابل معاویه و بنی امیه بایستد و به بذل و بخشش‌های عثمان از بیت المال انتقاد کند.

۱. ر.ک: منهاج السنة النبویة، ج ۷، ص ۱۴۹.

۲. الشیخ الالبانی ومنهجه فی تقریر مسائل الاعتقاد، ص ۶۳۲-۶۳۵.

زمانی که ابوذر اطلاع یافت عثمان یک پنجم خراج افریقا را به مروان بن حکم بخشیده و به حارث بن حکم دویست هزار درهم و به زید بن ثابت صد هزار درهم بخشیده، نتوانست در برابر این عملکرد طاقت بیاورد. پس میان مردم رفت و خطبه خواند و گفت اعمالی در این حکومت صورت گرفته است که به خدا قسم نه در کتاب خداست و نه در سنت پیامبرش. معاویه و مروان در برابر روشنگری‌های ابوذر طاقت نیاوردند، نزد عثمان رفتند و او را راضی کردند تا ابوذر را به ریزه تبعید کند.^۱

ربیع مدخلی با اشاره به این نوشتار سید قطب، دو اشکال عمده بر او وارد می‌کند: اول اینکه سید قطب از اصحاب بزرگ پیامبر^۹ به عنوان مترفین یاد کرده است^۲ و ثانیاً او در این نوشتار دروغ‌ها و افتراءاتی را که شیعیان در حق ابوذر روا داشته‌اند، نقل می‌کند.^۳ این در حالی است که تاریخ صدر اسلام بر کسی پوشیده نیست، حتی شمس الدین ذهبی نیز به رغم اینکه سعی کرده است تبعید ابوذر به ریزه را خواست خود او قلمداد کند، نتوانسته مبارزه ابوذر با دستگاه عثمان و اطرافیانش به ویژه معاویه را نفی کند؛ چنان که ذهبی در کتابش نقل می‌کند:

از آنجا که پیامبر^۹ به ابوذر فرموده بودند که بعد از ایشان به مبارزه مسلحانه در برابر حاکمان نپردازد، او نیز به فرمان ایشان گردن نهاد و دست بر شمشیر نبرد، اما روشنگری‌های ابوذر در شام به جایی رسید که معاویه در نامه‌اش به عثمان می‌نویسد: «إِنَّهُ قَدْ أَفْسَدَ الشَّامَ»، و زمانی که عثمان او را به نزد خویش فراخواند و از او دعوت کرد که نزد عثمان بماند، ابوذر در جوابش گفت: لا حاجة لي في دنياكم انذن لي حتى أخرج إلى الربيعة.^۴

۳. ایجاد بدبینی علیه شیعیان

یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین سیاست‌هایی که وهابیت در جهت اهداف خود با آن به مبارزه برخاسته‌اند، سیاست تقریب بین مذاهب اسلامی و اتحاد ملل مسلمان است که با نگاهی به عقاید وهابیت درباری در مورد تشیع، این مسئله به خوبی آشکار می‌شود:

۱. العدالة الاجتماعية، ص ۱۷۴.
۲. نظرة سید قطب إلى أصحاب رسول الله ۹، ص ۲۰.
۳. أضواء إسلامية على عقيدة سید قطب و فكره، ص ۴۷.
۴. تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر و الأعلام، ج ۳، ص ۵۵۸.

با مطالعه کتب وهابیان و رصد عملکرد آنان پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، آشکار می‌شود یکی از اهداف اصلی وهابیت که در جهت اجرای سیاست‌های صهیونیسم جهانی است، ایجاد اختلاف میان مسلمانان است. آنان پس از پیروزی انقلاب اسلامی بیشترین فعالیت را برای ایجاد شکاف و دشمنی بین شیعیان و سایر مسلمین داشته‌اند تا از نفوذ تفکر انقلاب و مقاومت در میان توده مسلمانان جلوگیری شود، اما خداوند می‌فرماید: (يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ)^۱ (وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ)^۲.

ربیع مدخلی در کتب خود می‌کوشد که نقاط افتراق میان شیعه و سنی را برجسته کند و به نقل مباحث و اقوالی پردازد که شکاف بین مذاهب را مضاعف سازد. او در همین زمینه می‌نویسد:

سیاست تقریب بین مذاهب بلایی است که مسلمان به آن دچار شده‌اند و منشأ این سیاست شیعیان هستند که می‌خواهند بدین وسیله باقی مسلمانان را داخل در شیعیان کنند. این درحالی است که شیعیان، صحابه و همچنین سایر مسلمانان را تکفیر می‌کنند و هیچ شکی در کفر اهل سنت ندارند و اهل سنت را بدتر از یهود و نصارا می‌دانند. پس چگونه با آنها برادری کنیم و بگوییم آنها برادران ما هستند؟! این تفکر (برادری با شیعیان) در اذهان بعضی از نویسندگان و سیاسیون رسوخ کرده است که منشأ آن رافضی‌ها هستند.^۳

او روایاتی را که در باب نواصب آمده است، با تحریف در مورد اهل سنت نقل می‌کند و فرقه ناصبی را که هم‌اکنون وجود خارجی ندارد و به‌طور کلی نابود شده است، به سنی ترجمه می‌کند و می‌نویسد:

زمانی که کتاب‌های معتبر و اقوال فقهایمان را مطالعه می‌کنیم، در می‌یابیم که یگانه دشمن شیعه، اهل سنت هستند و به همین دلیل به آنان عامه می‌گویند و نام نواصب را بر آنان نهاده‌اند و این اعتقاد تمام

۱. سوره صف، آیه ۸.
 ۲. سوره یونس، آیه ۸۲.
 ۳. مکانة الصحابة في الإسلام، ص ۴۱.

شیعیان است؛ چون فقهای ما، اهل سنت را با کافر و مشرک و خوک هم‌ردیف و آنان را از اعیان نجس می‌دانند.^۱
فعن داود بن فرقد قال: قلت لأبي عبد الله: ما تقول في قتل الناصب؟ فقال: حلال الدم.^۲

این در حالی است که در روایات و فقه شیعه، اهل سنت غیر از نواصب‌اند و این اصطلاح بر کسانی اطلاق می‌شود که بغض اهل بیت را در دل داشته و به دشمنی با آنان می‌پردازند.

البته از کتب سلفیه تقلیدی، به خوبی عیان است که این طیف تا قبل از انقلاب اسلامی ایران، شیعه را نیز مانند سایر مذاهب اسلامی دارای عقاید کفرآمیز می‌دانستند و فقط در حد اختلاف افکنی بین مذاهب اسلامی به آن می‌پرداختند، اما بعد از انقلاب اسلامی ایران، انقلاب با شعار ایجاد وحدت بین ملت‌های مسلمان برای مبارزه با صهیونیست، به صدور این تفکر به کشورهای اسلامی پرداخت، که نمونه بارز آن، نامیدن جمعه آخر ماه رمضان به روز قدس، تشکیل هسته‌های مقاومت اسلامی متحد شیعه و سنی مانند حزب الله و حماس و... است. از این رو، صهیونیست و دست‌نشاندهانش در کشورهای اسلامی به هراس افتادند و ابزار را که دو قرن، به اختلاف‌افکنی بین مسلمین پرداخته بود، بار دیگر فعال کردند و فعالیت و هابیت را در مسیر ضربه زدن به تفکر انقلابی شیعه و بیداری اسلامی افزایش دادند. وهابیت نیز به شدت به سیاه‌نمایی چهره تشیع پرداخته و به متفکران سنی مذهبی که تفکراتی انقلابی و ضد استعماری داشتند، حمله کرد.

به عنوان حسن ختام این نوشتار، جملاتی را از دکتر عصام العماد که خود شاگرد ربیع المدخلی بوده است، می‌آوریم که این کلام خود شاهدهی زنده بر خیانت‌های وهابیت است:

بنده قبل از شیعه شدنم نزد فردی به نام «المدخلی» درس می‌خواندم که نزد این شیخ قریب صد کتاب در لعن و رد بزرگان اسلام اعم از سید محمد قطب، شیخ محمد غزالی، آیت الله خویی، شیخ محمد عبده و ...

۱. مناقشة ما دار في قناة المستقلة من الحوار حول السلفية الذي أجراه الهاشمي (و بیان شیء من حال الروافض)، الحلقة الأولى، ص ۵.
۲. همان، ص ۹.

وجود داشت. این در حالی است که ما در میان کتب وهابیون کتابی در رد مارکسیست، بودائیسیم، بهائیت و تفکرات اسرائیلی و آمریکایی نمی‌بینیم. تمام نوشته‌های آنان فقط و فقط علیه مسلمانان است. وی تأکید کرد: فتوای وهابیون ناشی از تأثیرات عناصر اسرائیلی در میان آنان است و باید توجه داشت که این فتوایی است که از قصر سعودی صادر شده است؛ زیرا تمام علما و مفتی‌های عربستان، کارگزار حکومت هستند. این فتوا در جهت منافع اسرائیل و برای متوقف کردن حرکت حزب‌الله لبنان و حماس و اخوان المسلمین و... صادر شده است.^۱

چنین تفکری با این پرونده سیاه درباره ایجاد تفرقه بین مسلمین، صدمه زدن به دین اسلام و یاری دشمنان اسلام، آیا می‌تواند ادعای پرچم‌داری تفکر اصیل اسلامی را داشته باشد؟

۱. نامه جامعه، «وهابیت؛ مشکل اتحاد و انسجام: افشای ماهیت وهابیت در گفتگو با دکتر عصام العماد» ش ۳۳، ص ۱۲، خرداد ۱۳۸۶.

◆ منابع

- * قرآن كريم.
١. أخطاء ابن تيمية في حق رسول الله ٩ وأهل بيته :: محمود السيد صبيح، بي جأ، بي تا.
 ٢. أضواء إسلامية على عقيدة سيد قطب و فكره: ربيع المدخلي،
<http://www.rabee.net/show_des.aspx?pid=١&id=١&gid>
 ٣. پیامبر وفرعون: ژيل كپل، تهران: انتشارات كيهان، ١٣٨٢ ش.
 ٤. تاريخ الإسلام و وقيات المشاهير و الأعلام: محمد بن احمد عثمان ذهبي، قاهره: المكتبة التوفيقية، بي تا.
 ٥. تهذيب التهذيب: ابن حجر، بيروت: دار الفكر، چاپ اول، ١٤٠٤ ق.
 ٦. الحد الفاصل بين الحق و الباطل: ربيع المدخلي،
<http://www.rabee.net/show_des.aspx?pid=١&id=٢&gid>
 ٧. الدرر الكامنة في أعيان المائة الثامنة: شهاب الدين عسقلاني، هند: مجلس دائرة المعارف العثمانية، ١٣٩٢ ق.
 ٨. الدفاع عن أهل الإتياع: ابو الحسن مصطفى بن اسماعيل سليمانى، دار الانصار، ١٤٢٦ ق.
 ٩. سايت باشگاه انديشه، «افشاي ماهيت و هابيت»: عصام العمام، ١٣٨٥/١١/٢٥
http://www.bashgah.net/fa/content/show/٣٦٠٢٣
 ١٠. السعودية سيرة دولة و مجتمع: عبدالعزيز الخضر، بيروت: شبكة العربية، ٢٠١١ م.
 ١١. سلسلة الأحاديث الصحيحة: محمد ناصر الدين الباني، رياض: مكتبة المعارف، ١٤١٥ ق.
 ١٢. سيد قطب و بيدارى اسلامى: فائز ابراهيم محمد، تهران: نشر احسان، ١٣٨٣ ش.
 ١٣. شرح كتاب التوحيد: محمد بن عبد الوهاب، شارح: عبدالعزيز بن عبدالله بن باز، مصر: دار المودة، ١٤٣٠ ق.
 ١٤. الشيخ الباني و منهجه في تقرير مسائل الاعتقاد: أبى عبدالرحمن محمد بن سرور شعبان، مصر: دار الفاروق، ٢٠٠٩ م.
 ١٥. صحيح مسلم: مسلم بن حجاج نيشابورى، شارح: يحيى بن شرف نووى دمشقى، تحقيق: محمد صدقى، بيروت: دار الفكر، ١٤٣٠ ق.
 ١٦. طبقات المدلسين: ابن حجر، تحقيق: عاصم بن عبدالله قزوينى، اردن: مكتبة المنار، چاپ اول، بي تا.
 ١٧. العدالة الإجتماعية: سيد قطب، مصر: دار الشروق، چاپ دوم، ١٩٩٣ م.
 ١٨. عنوان المجد في تاريخ النجد: عثمان بن عبدالله بن بشر، رياض: دار الملك عبدالعزيز، ١٤٠٢ ق.
 ١٩. الفتاوى الجليلة عن المناهج الدعوية: احمد بن يحيى نجمى، مكتبة الفرقان، چاپ دوم، ١٤٢١ ق.
 ٢٠. كتاب الإمامة و الرد على الرافضة: أبى نعيم الإصبهانى، مدينه: مكتبة العلوم و الحكم، چاپ چهارم، ١٤٢٥ ق.
 ٢١. كتب و شخصيات: سيد قطب، بيروت: دار الشروق، ١٤٠٣ ق.
 ٢٢. مجموع مؤلفات الشيخ محمد بن عبد الوهاب: محمد بن عبد الوهاب، بيروت: مليار للاستثمار، ٢٠١٠ م.
 ٢٣. مكانة الصحابة في الإسلام: ربيع المدخلي، الجزائر: دار الميراث النبوى، ١٤٣١ ق.

۲۴. منهاج السنة النبویة: ابن تیمیہ، تحقیق: محمد رشاد سالم، جامعة امام محمد بن سعود، بی‌جا، بی‌تا.
۲۵. نامه جامعه، «وهابیت؛ مشکل اتحاد و انسجام: افشای ماهیت و هابیت در گفتگو با دکتر عصام العماد»، ش ۳۳، ص ۱۲، خرداد ۱۳۸۶.
۲۶. نقد و بررسی اندیشه و هابیت در مسئله توحید و لوازم آن: خادم حسین حبیبی، قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی؛ ۱۳۸۹ش.



علمای شافعی و ابن تیمیه

چهارمین شماره

◆ چکیده

ابن تیمیه که یکی از اصلی‌ترین نظریه‌پردازان وهابیت است و آرای او میانی فکری علمای وهابی بوده، نقش به‌سزایی در رشد و گسترش تفکر سلفی و بعدها شکل‌گیری وهابیت داشته است. علمای مذاهب اسلامی با درک خطر افکار التقاطی وی، همواره به نقد وی پرداخته و در جهت مقابله با این افکار تلاش کرده‌اند. از این رو، برای شناخت وهابیت و مقابله با آن، آگاهی از دیدگاه علمای اهل سنت که با رویکرد علمی به نقد افکار وی پرداخته‌اند، ضروری به نظر می‌رسد.

این مقاله در صدد است تا نظر برخی از مهم‌ترین منتقدین و مخالفین ابن تیمیه، از علمای مذهب شافعی چون ذهبی، و سبکی از معاصرین تا علمای قرون متأخر را بررسی کند تا زمینه برای شناخت صحیح و دقیق این فرقه فراهم گردد.

کلیدواژگان: ابن تیمیه، وهابیت، مذهب شافعی، توسل، زیارت قبور.

از آنجا که ابن تیمیه یکی از بنیان‌گذاران فکری وهابیت و حلقه وصل تفکر سلفی با وهابیت شناخته می‌شود، برای نقد وهابیت شناخت همه جانبه آرا و اندیشه‌های وی ضروری به نظر می‌رسد. برای نقد اندیشه ابن تیمیه، لازم است آرا و دیدگاه‌های معاصرین ابن تیمیه و دیگر علمای اهل سنت درباره این اندیشه بررسی شود.

◆ ابن تیمیه کیست؟

نام وی ابوعباس احمد بن عبدالحلیم، معروف به ابن تیمیه و بنیان‌گذار فکری وهابیت است. وی در سال ۶۶۱ ق در حرّان، از توابع شام به دنیا آمد. به علت ترس از حملات مغولان به شام، عبدالحلیم پدر وی، با تمام خانواده‌اش به دمشق کوچ کردند.

او عقیده تشبیه و تجسیم و جهت داشتن خداوند را مطرح کرد. وقتی ساکنان شهر حماة از او درباره آیه (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى)^۱ پرسیدند، وی در تفسیر آن جایگاهی برای خداوند در عرش تعیین کرد. چنان‌که در دیگر فتاوی وی نیز مشهود است، وی قائل به جسمانیّت خداوند بود و این نظر را به ظاهر آیات و روایات نسبت می‌داد.

از خصوصیات بارز ابن تیمیه، فتوا دادن بر خلاف آرای مشهور و اجماع میان مسلمین بود. دیدگاه او، به دلیل ضعف مبانی و استدلال در مقابل علمای شام و خشونت در کلام و بدزبانی‌اش در گفتار، رواج نیافت و علمای زیادی به نقد و ردّ آن پرداختند.

بنابر نقل ابن کثیر، در شوال ۷۰۷ ق، صوفیّه به سبب جسارت‌های ابن تیمیه به ابن عربی، به دولت مصر شکایت کردند و دولت او را محاکمه کرد.

قاضی بدرالدین شافعی، ابن تیمیه را به عنوان یک عنصر منحرف محکوم کرد، دولت مصر ابن تیمیه را به زندان انداخت^۲ و عاقبت در سال ۷۲۸ ق در زندان قلعه دمشق درگذشت.

۱. سوره طه، آیه ۵.
۲. البدایه و النهایه، ج ۱۴، ص ۵۱.

◆ علمای اهل سنت و اندیشه‌های ابن تیمیه

با ظهور ابن تیمیه و عرضه آرای مخالف کتاب و سنت، تعداد زیادی از علمای مذاهب اعم از حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی، چه در زمان حیاتش و چه پس از وفاتش، به مخالفت با وی پرداختند و به تبیین عقاید انحرافی او مبادرت ورزیدند که در این مجال به آرای علمای مذهب شافعی اشاره می‌کنیم:

۱. محمد بن عبدالرحیم هندی ارموی (م ۷۱۵ق)

وی از علمای برجسته مذهب شافعی در فقه، اصول و کلام است که در سال ۶۴۴ ق در هند به دنیا آمد و در سال ۷۱۵ ق در دمشق از دنیا رفت. وی از جمله کسانی است که برای مقابله با افکار انحرافی ابن تیمیه به مناظره با وی پرداخت.^۱

۲. محمد بن محمد بن عمر بن مکی، معروف به ابن وکیل (م ۷۱۶ق)

وی از اهالی دمیاط است که با پدرش به دمشق آمد و به درجات علمی رسید و مدتی در حلب زندگی کرد و در سال ۷۱۶ ق در قاهره از دنیا رفت. زرکلی در شرح حال وی نگاشته است که وی از فقیهان و شاعران مذهب شافعی بود و هفت سال ریاست دارالحدیث اشرفیه دمشق را به عهده داشت.

وی از اولین کسانی است که اقدام به مناظره با ابن تیمیه کرد.^۲

۳. علی بن یعقوب بن جبریل بکری (م ۷۲۴ق)

وی از علمای شافعی مذهب مصر و از جمله منتقدین ابن تیمیه در مسائل اعتقادی خصوصاً بحث استغاثه و توسل است و در این زمینه کتابی از ابن تیمیه با نام *الرد علی البکری* وجود دارد.^۳

۴. کمال الدین زملکانی انصاری شافعی (م ۷۲۷ق)

ابن زملکانی محمد بن علی کمال الدین، از فقها و رؤسای مذهب شافعی بود.^۴ ابن کثیر درباره وی می‌نویسد: «وی استاد شافعیه در عصر خود بود که ریاست

۱. معجم المؤلفین، ج ۱۰، ص ۱۶۱.

۲. الأعلام، ج ۶، ص ۳۱۴.

۳. همان، ج ۵، ص ۳۳.

۴. همان، ج ۶، ص ۲۸۴.

تدریس و افتا و مناظره به او واگذار گردید و بر هم‌دوره‌های خود در مذهب شافعی چیره گشت و برتری یافت»^۱.

وی از علمای بزرگ معاصر ابن تیمیه، امام مفتی و قاضی القضاة شام بود و به زعامت مذهب شافعی و مقام فتوا و مناظره دست یافت. ایشان کتاب‌های *العمل المقبول في زيارة الرسول*^۲، *الدرّة المضيئة في الرد على ابن تیمیه*^۳ و رساله دیگری در موضوع طلاق بر رد افکار ابن تیمیه نگاشته است.^۴

۵. **شهاب‌الدین احمد بن یحیی حلبی شافعی**، معروف به ابن جبرئیل (م ۷۳۳ق) وی از علمای شافعی است و کتابی با نام *خبر الجهة في الرد على ابن تیمیه في العقائد* تحریر کرد.^۵

۶. **شمس‌الدین ذهبی (م ۷۴۸ق)** شمس‌الدین ذهبی از علمای معاصر ابن تیمیه و از استوانه‌های علمی اهل سنت در زمینه‌های مختلف خصوصاً حدیث و رجال حدیث است. وی در سال ۶۹۵ ق برای تکمیل مطالعات و فراگیری علوم مختلف عازم مصر شد. وی صاحب تألیفاتی چون *الكاشف في معرفة من له رواية في الكتب الستة*، *تذكرة الحفاظ*، *میزان الاعتدال و تاریخ الإسلام* است.^۶

مشهور است که وی نصیحتی به ابن تیمیه داشته است که به *النصيحة الذهبية* معروف شده است و نسخه خطی این نصیحت به خط قاضی القضاة برهان‌الدین بن جماعه، در دارالکتب المصریة موجود است. در بخشی از این رساله خطاب به ابن تیمیه آمده است:

... خوشا به حال کسی که عیب‌هایش او را از عیوب مردم بازداشته، و بدا به حال کسی که عیوب مردم او را از عیب خود بازداشته است. تا به کی خار و خاشاک را در چشم برادرت می‌بینی، ولی تنه درخت را در چشمان خودت مشاهده نمی‌کنی؟!!

۱. *البدایة و النهایة*، ج ۱۴، ص ۱۵۳.

۲. *طبقات الشافعیة*، ج ۵، ص ۱۰۶.

۳. *هدیة العارفين*، ج ۲، ص ۱۴۶.

۴. *الأعلام*، ج ۶، ص ۲۸۴.

۵. *معجم المؤلفين*، ج ۲، ص ۲۰۱، *هدیة العارفين*، ج ۱، ص ۱۰۸.

۶. ر.ک: *سیر اعلام النبلاء*، ج ۹، ص ۷-۱۱.

تا به کی خود و مطالبی را که می‌پرانی و عبارات را مدح می‌کنی و در مقابل، علما را مذمت می‌کنی و به دنبال عیوب مردم هستی؛ در حالی که می‌دانی پیامبر از این کار نهی کرده، آنجا که فرمود: «مرده‌های خود را جز به خیر یاد نکنید؛ زیرا آنان در گرو اعمالی هستند که پیش فرستادند»^۱.

آری، می‌دانم که تو برای این که خودت را یاری کنی، می‌گویی: «من کسانی را تنقیص می‌کنم که هرگز بویی از اسلام استشمام نکرده‌اند و از سنت پیامبر آگاهی ندارند و این، در حقیقت جهاد به حساب می‌آید...»

وی در ادامه می‌نویسد:

ای مرد، قسم به خدا، باید مقابل زبانت را بگیری. تو بحث‌کننده‌ای هستی زبان‌دان که نه آرام هستی و نه فروکش می‌کنی. بپرهیز از این لغزش‌هایی که در دین داری، که پیامبر تو، از این مسائل کراهت داشت و از کثرت سؤال نهی می‌فرمود... سخن زیاد، حتی بدون لغزش، اگر در مورد حلال و حرام باشد، باعث قساوت قلب می‌شود.

حال اگر آن سخنان، کفرگویی باشد (که تو انجام می‌دهی)، قلب‌ها را کور می‌کند و پیامد خوبی نخواهد داشت.

ای فرومایه، کسی که از تو پیروی می‌کند، اگر علم و دینش کم باشد، خودش را در معرض انکار خداوند و نابودی دینش قرار داده است.

پیروان تو نیستند، مگر عده‌ای دست و پا بسته و کم عقل، یا بی‌سواد و دروغ‌گو و ابله، یا بیگانه‌ای ساکت که مکرش قوی است، و یا فردی صالح، اما خشک و نفهم.

ای مسلمان، مرکب شهوت را برای مدح خودت پیش بیاور! تا چه اندازه نفس خود را تصدیق می‌کنی و نیکان را خوار می‌شماری؟ تا چه اندازه نفس خود را بزرگ می‌شماری و عابدان را کوچک می‌دانی؟! تا کی با نفس‌دوستانه برخورد می‌کنی و کار زاهدان را زشت می‌شماری؟! تا کی می‌خواهی کلامت را به گونه‌ای ستایش کنی که - به خدا قسم - احادیث صحیحین (صحیح بخاری و صحیح مسلم) را آن‌چنان مدح نمی‌کنی؟! ای کاش احادیث صحیحین از دست تو سالم می‌ماند، بلکه هر وقت

۱. «لا تذکروا موتاكم إلا بخیر ، فإنتهم قد أفضوا إلى ما قدموا» (المصنف، ج ۳، ص ۲۴۵؛ کتاب الدعاء، ص ۵۷۲).

خواستی، آنها را با برچسب تضعیف و موهوم بودن یا با تأویل و انکار تغییر داده‌ای.

آیا وقت آن نشده که از کارهایت دست برداری؟ آیا وقت توبه و انابهات فرا نرسیده است؟ آیا در سنین هفتاد سالگی نیستی و هنگام رحلتت فرا نرسیده است؟...

ولی من گمان نمی‌کنم که حرف مرا قبول کنی و به موعظه‌هایم گوش فرادهی، بلکه بلندترین همت تو، نقض این ورقه با نوشتن چند جلد کتاب است، تا با کلمات خود حرف مرا قطع کنی و مدام از خود دفاع کنی تا این که بگویم ای کاش من ساکت شده بودم!
حال تو نزد من که مهربان و دوست و رفیق تو هستم، این‌گونه است، چه رسد به حال تو نزد دشمنانت! دشمنانی که در بین آنها افراد صالح و عاقل و فاضل وجود دارد؛ همان‌گونه که در میان دوستداران تو افراد فاجر، دروغ‌گو، جاهل، باطل و غیرمتوازن وجود دارد. من از تو راضی می‌شوم اگر مرا آشکارا دشنام دهی، ولی از حرف‌های من مخفیانه نفع ببری...^۱

ملاحظه کنید که چقدر ابن تیمیه از مسیر حقیقت دور شده و چه مقدار بر پافشاری در اشتباهاتش اصرار کرده است که شخصیتی چون ذهبی که سابقه دوستی با وی را دارد، چنین نامه‌ای به وی می‌نویسد و این‌گونه با ناامیدی از هدایتش، از وی انتقاد می‌کند!
وی همچنین در برخی مسائل دیگر چون طلاق و زیارت قبور در آرای ابن تیمیه مناقشه کرده است.^۲

او در جای دیگری درباره ابن تیمیه می‌نویسد:

... من بسیار در بررسی احوال او زحمت کشیدم و درباره او به این نتیجه رسیدم که علت کناره‌گیری اهل مصر و شام و دلیل تنفر مردم از او و سرزنش و تکذیب او، تکبر و خودخواهی و شدت علاقه‌اش به رهبری در

۱. السیف الصغیر، ص ۲۱۷-۲۱۸؛ التوفیق الربانی فی الرد علی ابن تیمیه الحرانی، ص ۲۰۶.
۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۶۶؛ ج ۴، ص ۴۸۴.

میان علما و توهین به بزرگان بوده است.^۱

۷. تقی الدین سُبُکی شافعی (م ۷۵۶ق)

تقی الدین علی بن عبد الکافی سُبُکی مصری از علمای شافعی مذهب است که در سال ۶۸۳ ق در سُبُک، از قریه‌های مصر، به دنیا آمد. پس از وفات جلال الدین قزوینی، قاضی القضاة دمشق، در سال ۷۳۹ ق، ناصر، حاکم مصر، وی را به قاضی القضاة دمشق منصوب کرد. او در سال ۷۴۲ ق مدتی خطیب جمعه مسجد جامع اموی در دمشق شد و در سال ۷۵۶ ق دیده از جهان فرو بست.

بزرگان علم رجال به مقام علمی وی در مذهب شافعی پرداخته‌اند:

ذهبی شافعی درباره وی می‌نویسد:

«وی علامه صاحب فنون فخر حفاظ^۲ و قاضی القضاة مسلمین و نویسنده کتب زیادی است».^۳

سیوطی، از علمای بنام اهل سنت، درباره وی می‌نویسد:

وی امام فقیه، محدث، حافظ، مفسر قرآن، اصولی، متکلم، نحوی، لغوی،

ادیب، مجتهد و شیخ الإسلام دوران خود بود.^۴

از وی بیش از ۱۵۰ کتاب برجای مانده است که برخی کتب وی عبارت است از:

۱. النکت علی صحیح البخاری؛ ۲. ضیاء المصابیح فی اختصار مصابیح البغوی؛
۳. السیف المسلول علی من سب الرسول؛ ۴. ابراز الحکم من حدیث رفع القلم؛
۵. الدر النظیم فی تفسیر القرآن العظیم؛ ۶. احياء النفوس فی صنعة إلقاء
- الدروس؛ ۷. الإغریض فی الحقیقة والمجاز والکنایة والتعریض؛ ۸. المسائل
- الحلبیة فی الفقه؛ ۹. الإبتهاج فی شرح المنهاج فی الفقه الشافعی؛ ۱۰. الفتاوی السبکیة.

سه کتاب از تألیفاتش در رد ابن تیمیه و عقاید انحرافی اوست که عبارت‌اند از:

الف) شفاء السقام فی زیارة خیر الأنام: این کتاب در ده باب تنظیم شده است.

۱. بیان زغل العلم و الطلب، ص ۱۷-۱۸.

۲. حافظ یکی از بالاترین درجات محدثین در بین علمای اهل سنت است.

۳. تذکرة الحفاظ، ج ۴، ص ۱۰۷.

۴. ذیل طبقات الحفاظ، ص ۳۰۲.

عبارت‌اند از:

باب اول: احادیث وارد شده درباره زیارت؛
باب دوم: روایات دال بر فضیلت زیارت، حتی اگر لفظ زیارت در آن نیامده باشد؛
باب سوم: روایات دال بر سفر برای زیارت پیامبر ۹ و مشروعیت آن؛
باب چهارم: نظر علما درباره استحباب زیارت قبر رسول گرامی اسلام ۹؛
باب پنجم: در ادله اینکه زیارت موجب تقرب است؛
باب ششم: در ذکر دلایل اینکه سفر برای زیارت قبر پیامبر ۹ موجب تقرب است؛
باب هفتم: در دفع اشکالات منکرین و بحث درباره آرائشان؛
باب هشتم: در توسل و استغاثه به انبیا و اولیا؛
باب نهم: در حیات انبیا، پس از مرگ؛
باب دهم: در شفاعت عظمای پیامبر ۹ در روز قیامت.
ب) *الدرة المضيئة في الرد على ابن تيمية*: در این کتاب نیز به نقد و بررسی
برخی از عقائد ابن تیمیه پرداخته است.

ج) *السيف الصيقل في رد على ابن زفيل*:^۱ وی در این کتاب نیز آرای ابن تیمیه و
امثال وی را درباره تجسیم و تشبیه و حیات برزخی انبیا و اولیا نقد و بررسی کرده
است. این کتاب همراه با تکمله‌ای از یکی از علمای الأزهر به قلم محمد زاهد کوثری
در مکتبه زهران مصر منتشر شده است.

وی درباره ابن تیمیه می‌نویسد:

ابن تیمیه بعد از آنکه خود را پیرو کتاب و سنت معرفی و اظهار
کرده که دعوت‌کننده به حق و هدایت‌کننده به سوی بهشت
است، در اصول عقاید مطالبی را بدعت گذاشته و از پایه‌های
اسلام، ارکان و مبانی آن را نقض کرده و به این دلیل از پیروی
حق خارج و داخل در عنوان بدعت‌گذار گشته و با مخالفت با
اجماع از دایره مسلمین خارج شده است. او سخنی گفته که
لازمه آن جسمانی بودن خدا و مرکب بودن ذات اوست، تا آنجا

۱. ابن زفیل همان ابن قیم جوزی شاگرد ابن تیمیه است و این کتاب در نقد قصیده نونیه ابن قیم است.

که ازلی بودن عالم را ملتزم شده و با این سخنان حتی از ۷۳ فرقه نیز بیرون رفته است.^۱

وی همچنین درباره بدعت ابن تیمیه در تحریم توسل به انبیا و طلب شفاعت از رسول گرامی اسلام^۹ می نویسد:

بدان که جایز و پسندیده است توسل و استغاثه و طلب شفاعت به واسطه پیامبر، از خدا، و جواز و پسندیده بودن آن برای هر کسی که دین دارد، از امور بدیهی است و این پسندیده بودن معروف است از عمل انبیا و مرسلین و سیره سلف صالح و علما و عموم مسلمانان. و هیچ کس از پیروان ادیان آن را انکار نکرده است و در هیچ زمانی از زمان‌ها چنین نظری شنیده نشد؛ تا اینکه ابن تیمیه آمد و در این باره حرفی زد که مسئله را برای افراد ضعیف الاعتقاد مشتبه کرد و بدعتی گذاشت که کسی در قرون قبل از او نگذاشته بود.^۲

۸. ابوبکر بن محمد حصنی دمشقی شافعی (م ۸۲۹ق)

شیخ تقی الدین ابوبکر بن محمد حصنی دمشقی شافعی در سال ۷۵۲ ق در قریه‌ای به نام حوران به دنیا آمد و پس از آن به دمشق آمد و فقه شافعی را نزد استادانی چون زهری، ابن جابی، صرخدی و غزّی آموخت و پس از آن به مقابله با ابن تیمیه پرداخت و در این راه تلاش بسیار کرد و عده‌ای از طلاب علوم دینی از او پیروی کردند و به همین جهت در شام نزاع‌های فراوان به وجود آمد. وی در سال ۸۲۹ ق از دنیا رفت.^۳

از وی کتاب‌های بسیاری چون شرح صحیح مسلم در سه جلد، المهمات در دو جلد و قواعد الفقه به جای مانده است. یکی از مهم‌ترین کتاب‌های وی کتاب دفع شبه من شبهة و تمرّد در رد افکار ابن تیمیه است که مکتبته الازهریة للتراث به صورت افست آن را چاپ کرده است و در سال ۱۴۱۸ق با تحقیقات و فهارس به نام دفع الشبه عن

۱. السیف الصقیل، ص ۱۹۰؛ التوفیق الربانی فی الرد علی ابن تیمیة الحرانی، ص ۳۰؛ التوسل بالنبی و جهلة الوهابیون، ص ۲۱۸.
۲. شفاء السقام، ص ۲۹۳.
۳. دفع الشبه عن الرسول، مقدمه کتاب.

الرَّسُولَ به چاپ رسیده است.^۱

وی درباره آرای ابن تیمیه می نویسد:

ابن تیمیه گفته است: هر کس به مرده و یا فرد دور از نظر استغاثه کند...
ظالم و گمراه و مشرک است.

از این سخن ابن تیمیه، بدن انسان می لرزد. این سخن، قبل از زندیق حرّان، ابن تیمیه، از دهان هیچ کسی در هیچ زمان و هیچ مکانی بیرون نیامده است این زندیق نادان و خشک، داستان عمر را وسیله‌ای برای رسیدن به نیت ناپاکش در بی‌اعتنایی به ساحت حضرت رسول اکرم^۹ قرار داده و با این سخنان بی‌اساس، مقام و منزلت آن حضرت را در دنیا پایین آورده و مدّعی شده است که حرمت و رسالت آن بزرگوار پس از رحلت از بین رفته است. این عقیده به یقین کفر و در واقع زندقه و نفاق است.^۲

حصنی دمشقی همچنین بابتی را به عنوان پرهیز از عقاید ابن تیمیه باز کرده و وی را اهل گمراهی دانسته و نوشته:

(پرهیز از عقاید ابن تیمیه که اهل زیغ است): ای کسی که دوست داری نفست را از گرو اهل زیغ گمراه و گمراه‌گر برهانی و اقتدا کنی به کسانی که در دین سالم هستند! زمانی که این مقدّمه برای تو آورده شد، بدان من در سخنان این خبیث(ابن تیمیه) - که در قلب او مرض زیغ وجود دارد و متشابهات از قرآن و احادیث را برای فتنه‌انگیزی دنبال می‌کند،^۳ و جمعی از عوام و دیگران که خدا قصد هلاک کردن آنها را دارد، از وی پیروی می‌کنند - دقت کردم، چیزهایی یافتم که قادر به بیان آن نیستم، و انگشتانی که مرا در نوشتن آن یاری کند ندارم؛ چون که خدای عالمین را در تنزیه خودش(از تجسیم و تشبیه) تکذیب کرد.^۴

وی ملاک خوبی برای گمراهی ابن تیمیه بیان می‌کند و آن استفاده از آیات متشابه

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۳۱.

۳. اشاره به آیه کریمه: (هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ ...) (سوره آل عمران، آیه ۷).

۴. دفع الشبهة عن الرسول، ص ۸۲.

قرآن برای اثبات عقاید خویش است و این در واقع بزنگاه انحرافات ابن تیمیه و پیروان اوست.

۹. ابن حجر عسقلانی (م ۸۵۲ق)

شهاب الدین ابوالفضل کنانی عسقلانی مصری شافعی، معروف به ابن حجر، در شعبان سال ۷۷۳ق در مصر به دنیا آمد و خیلی زود اقدام به حفظ قرآن و یادگیری علوم اسلامی کرد و پس از مدتی از اساتید خود اجازه افتا و تدریس گرفت.^۱ درباره شخصیت علمی و کتب او در مقدمه محقق کتاب *تهذیب الکمال* آمده است: «حافظ عصر خود و دارای تألیفات بسیاری چون *تهذیب التهذیب* و *تقریب التهذیب* است».^۲

وی دارای بیش از ۱۵۰ تألیف است که بسیاری از آنها مشهور و مورد استفاده فراوان اهل علم است.

کتبی چون *تلخیص الحییر*، *الإصابة*، *لسان المیزان*، *تقریب التهذیب*، *تهذیب التهذیب*، *طبقات المدلسین و فتح الباری فی شرح صحیح البخاری* از مشهورترین آثار اوست.

کتاب *فتح الباری فی شرح صحیح البخاری* معروفترین و مهمترین شرح کتاب *صحیح بخاری* می باشد.

چنان که در تألیفات وی نیز مشهود است، او دارای گرایش‌ها شدید به اهل حدیث بود و خود یکی از ارکان علمی حدیث نزد اهل سنت است.

وی درباره ابن تیمیه و برخورد علما با وی می نویسد:

بزرگان اهل سنت درباره ابن تیمیه دیدگاه‌های مختلفی دارند؛ بعضی معتقدند که وی قائل به تجسیم است؛ زیرا او در کتاب *العقیده الحمویة* برای خداوند متعال دست و پا، ساق پا و صورت، تصور کرده است؛ و بعضی به سبب مخالفت او با توسل و استغاثه به رسول اکرم، که این نیز تنقیص مقام نبوت و مخالفت با عظمت حضرت به حساب می آید،

۱. *فتح الباری*، ج ۱، ص ۲.
۲. *تهذیب الکمال*، ج ۱، ص ۶۶.

وی را زندیق و بی‌دین دانسته‌اند.

و بعضی به جهت سخنان زشتی که درباره امیرمؤمنان بیان داشته، وی را منافق دانسته‌اند؛ چون وی گفته است: جنگ‌های علی بن ابی طالب برای دیانت خواهی نبود، بلکه برای ریاست طلبی بود...

تمامی این سخنان نشانه نفاق اوست؛ چون پیامبر گرامی به علی^۷ فرموده است: جز منافق کسی تو را دشمن نمی‌دارد.^۱

وی همچنین درباره فتوای ابن تیمیه به حرمت زیارت قبور می‌نویسد:

علما به ابن تیمیه نسبت داده‌اند که او بار سفر بستن برای زیارت مرقد آقایان رسول خدا^۹ را حرام شمرده است و ما نیز این کار ابن تیمیه را قبول نداریم. البته شرح دادن دلایل ابن تیمیه و مخالفین او، بسی طولانی است. این مسئله از زشت‌ترین مسائلی است که از ابن تیمیه نقل شده است. از جمله دلایل‌هایی که ابن تیمیه در رد مخالفین خود - که به اجماع علما در مورد جایز بودن زیارت آن حضرت استدلال کرده‌اند - ذکر می‌کند، عبارتی است که از مالک بن انس نقل شده است که او کراهت داشت بگوید: «قبر پیامبر را زیارت کرده‌ام»، اما محققینی که تابع مذهب مالک بوده‌اند، در جواب ابن تیمیه گفته‌اند: مالک برای اظهار ادب و احترام به پیامبر، کراهت داشت که این عبارت را بگوید، نه اینکه از زیارت کردن رسول خدا^۹ کراهت داشت؛ زیرا که زیارت پیامبر^۹ از برترین اعمالی است که انسان را به خداوند نزدیک می‌کند و جایز بودن آن مورد اجماع تمام علمای امت اسلامی است و هیچ اختلافی در این زمینه وجود ندارد و خداوند هدایت‌کننده به راه درست است.^۲

وی همچنین می‌نویسد:

وقتی خبر به قاضی رسید که برخی از افراد نزد ابن تیمیه رفت و آمد می‌کنند گفت: اگر برای کفری که از وی ثابت شده، کشته نشود، باید در برابر وی سخت‌گیری شود. آن‌گاه دستور داد وی را به زندان انفرادی منتقل کنند.

۱. الدرر الكامنة، ج ۱، ص ۱۵۵.

۲. فتح الباری، ج ۳، ص ۵۳.

پس از آن قاضی شافعی دمشق دستور داد که در دمشق اعلان کنند که: «من اعتقد عقیده ابن تیمیة حلّ دمه و ماله؛ هر کس معتقد به عقاید ابن تیمیه باشد، خون و مالش حلال است».

و این اعلامیه را یکی از علمای بزرگ اهل سنت به نام شهاب الدین محمود در مسجد جامع دمشق قرائت کرد که به دنبال آن حنبلی‌ها و افراد دیگری که در معرض اتهام بودند، جمع شدند و اعلام کردند که ما بر مذهب و عقیده امام شافعی هستیم.^۱

از مجموع کلمات ابن حجر عسقلانی درباره ابن تیمیه روشن می‌گردد که مقابله با ابن تیمیه و منحرف دانستن وی در اعتقادات، مختص شیعه نیست، بلکه کسانی چون ابن حجر عسقلانی که از متعصبین اهل سنت است نیز با وی مقابله کرده و عقاید وی را انحرافی دانسته‌اند.

۱۰. صالحی شامی (م ۹۴۲ق)

وی که از علمای شافعی و صاحب کتاب معروف *سبل الهدی و الرشاد* در سیره و احوال و آثار نبوت رسول گرامی اسلام^۹ است، درباره فتوای ابن تیمیه در منع زیارت قبور می‌نویسد:

و مشروعیت سفر برای زیارت قبر پیامبر که درباره آن شیخ تقی الدین سبکی و شیخ جمال الدین زملکانی و شیخ داوود ابو سلیمان مالکی و دیگران از علما، کتاب نوشته و در آن نظر ابن تیمیه را که معاصر آنها بوده، رد کرده‌اند؛ زیرا او در این مورد نظر زشتی داده است که آب دریاها آن را پاک نمی‌کند...^۲

این نشان‌دهنده قبح فتوای ابن تیمیه در میان علمای مذهب شافعی است که فتوایی چون ممنوعیت سفر برای زیارت قبر پیامبر، این‌گونه موجب موضع‌گیری ایشان حتی قرن‌ها پس از وی می‌شود.

۱۱. ابن حجر هیتمی مکی شافعی (م ۹۷۴ق)

ابن حجر مکی، از علمای بزرگ مذهب شافعی، درباره ابن تیمیه می‌نویسد:

۱. الدرر الكامنة، ج ۱، ص ۱۴۷.
۲. سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۲، ص ۳۸۴.

ابن تیمیه بنده‌ای است که خداوند او را خوار، گمراه، کور و کر گردانیده است و این مطلبی است که امامانی که فساد احوال و دروغ اقوالش را بیان کرده‌اند، به آن تصریح کرده‌اند... و کسی که می‌خواهد از آن اطلاع پیدا کند، بر اوست که به کلام امام مجتهد که بر امامت و جلالتش و رسیدن به مرتبه اجتهادش اتفاق افتاده، یعنی کسانی چون ابوالحسن سبکی، فرزندش تاج الدین، شیخ امام عزّ بن عبدالسلام و جماعتی از علمای هم‌عصر او و غیر آنان از علمای شافعی و مالکی و حنفی مراجعه و نوشته‌های آنها را مطالعه کند. او کسی بود که اعتراضش را بر متأخرین صوفیه محصور نکرد، بلکه بر امثال عمر بن خطاب و علی بن ابی‌طالب نیز همان‌گونه که به آن اشاره خواهیم کرد، اعتراض کرد.

حاصل اینکه کلام او هیچ ارزشی ندارد، بلکه با کمال تأسف به دور انداخته می‌شود و اعتقاد ما درباره او این است که او بدعت‌گذار و گمراه و گمراه‌کننده و جاهل و اهل غلوّ است. خداوند با او به عدالتش رفتار کند و ما را از مثل روش و عقیده و کردارش پناه دهد. از برخی سلف خبر داده شده که نزد او یادی از علی بن ابی‌طالب^۲ شد. او گفت: سیصد مورد اشتباه کرده است. ای کاش می‌دانستم اگر به گمان تو علی اشتباه کرده است، از کجا صواب به دست تو رسیده است؟!^۱

وی در جای دیگری می‌گوید: «من خرافات ابن تیمیه التي لم يقلها عالم قبله و صار بها بين أهل الإسلام مثله، أنه أنكر الإستغاثة و التوسل به»^۲. این عبارات به‌طور روشن، نظر علمای مذاهب مختلف اسلامی را درباره ابن تیمیه و انحرافات وی روشن می‌سازد.

۱۲. یوسف بن اسماعیل نبهانی شافعی (م ۱۳۵۰ق)

وی درباره ابن تیمیه می‌گوید:

بدان که من در مورد ابن تیمیه و شاگردش ابن قییم و ابن عبدالهادی معتقدم که از امامان دین و بزرگان علمای مسلمانان بوده‌اند که امت محمدی را با علم خود نفع عظیمی دادند؛ گرچه در بدعت منع زیارت و استغاثة،

۱. التوسل بالنبي ۹ و جلة الوهابيون، ص ۲۳۴؛ الفتاوى الحديثية، ص ۴۴.
 ۲. الجوهر المنظم، ص ۴۸.

نهایت اسائه ادب را کردند و به اسلام و مسلمانان ضررهای بزرگی وارد ساختند. به خدای بزرگ قسم یاد می‌کنم که قبل از اطلاع یافتن از کلام آنان در این باب در شئون رسول خدا، گمان نمی‌کردم که مسلمانی چنین جرئتی داشته باشد و در مدت چند ماه در ذکر عبارات آنها تفکر می‌کردم و جرئت بر نقل آنها نداشتم؛ گرچه برای رد کردن آنها نیز می‌ترسیدم سبب نشر آنها به جهت شدت افتضاح آنها شوم.^۱

۱۳. نجم الدین محمد امین کردی شافعی (م ۱۴۰۰ ق)

وی نظر ابن تیمیه را صورت دیگری از بدعت‌های یهودیان دانسته و از مقابله علمای اهل سنت با این انحرافات به عنوان قیام علمای اهل سنت و جماعت یاد کرده و نوشته:

در قرن‌های پیشین بین اهل اسلام بدعت‌هایی یهودی از قبیل قول به تشبیه و تجسیم و اعتقاد به جهت و مکان در حق خدای متعال وجود داشت که از ساخته‌ها و پرداخته‌های دشمنان اسلام بود، تا کینه خود را بر ضد اسلام محکم سازند؛ در حالی که برخی از اهل اسلام از آنان غافل بوده‌اند... تا اینکه در اوایل قرن هشتم این بدعت‌ها به شکل دیگری، صورتی شبیه به یهود به خود گرفت که خطر آن کمتر از اقدامات یهود نبود. این کارها به دست فردی به نام ابن تیمیه حرّانی انجام گرفت که علمای اهل سنت و جماعت در مقابل آنها قیام کردند به طوری که در عصر او کسی باقی نماند تا او را یاری کند، مگر کسی که دارای غرض یا در قلبش مرض بود...^۲

چنان که روشن است، در طول قرون متمادی پس از ظهور ابن تیمیه و آشکار شدن افکار انحرافی‌اش، بسیاری از علمای اسلامی از مذاهب مختلف وظیفه خود دانستند که به مقابله با این انحراف بزرگ پردازند و کسانی که ذکر شدند، تنها برخی از این افراد بودند. همه این علما و بسیاری دیگر از علمای مذاهب مختلف اسلامی که به نقد وی پرداختند و در مقابل انحرافات وی ایستادند، آرای وی را در تقابل با میسر صحیح

۱. شواهد الحق في الإستغاثة بسيد الخلق، ص ۶۲.
۲. فرقان القرآن، ص ۲.

اسلامی می دانستند و همواره بر ضال و مضل بودن وی تأکید داشتند.

۱۴. جباوی سعدی شافعی (معاصر)

وی از علمای شهر صیدا در لبنان و صاحب چهار کتاب در رد ابن تیمیه است. وی در مقدمه یکی از این کتاب‌ها با نام *کشف المین فی شرح الحرانی لحديث ابن حصین* می‌نویسد:

این کتاب را کشف المین (یعنی کذب) نامیدم و در آن تهمت ابن تیمیه حرّانی و نسبت‌های ناروایش را به عقل و نقل بیان کردم... و این بعد از اطلاع کامل من از کتاب‌های او همچون *مجموع الفتاوی و درء التعارض و منهاج السنّة و الصفنیة* و دیگر کتاب‌های اوست که برخی از نصوص آن را نقل کردیم و از آن جمله اعتقاد به قدیم بودن نوع عالم در کتاب کشف *الزّکر* است که به‌طور مفصل مذهبش را بیان و آن را ردّ کردیم...^۱

وی همچنین می‌نویسد:

از خداوند متعال می‌خواهم که چشم بصیرت به پیروان او بدهد و آنان را به حق هدایت کند، تا چه رسد به کسانی که مغبون شدند و فریب حرف‌های او را خوردند، تا جایگاه این بدعت‌گذار را به‌خوبی بدانند و آگاه گردند که او جز فردی خارج شده از دین و کافر نیست و در اعتقادات منفرد بدعت‌گذار و گمراه بود و از جماعت مفارقت کرد.^۲

۱۵. حسن بن علی السقاف شافعی (معاصر)

وی نویسنده توانمند شافعی مذهب عصر حاضر است^۳ و از وی شش کتاب در مقابله با اندیشه‌های ابن تیمیه و وهابیت به چاپ رسیده است:

۱. *الإغاثة بأدلة الإستغاثة*: در بیان حیات انبیا بعد از مرگ و ادله جواز توسّل به پیامبر بعد از وفات ایشان است که انتشارات الامام نووی عمان (اردن) در سال ۱۹۹۰م چاپ کرده است.

۱. کشف المین فی شرح الحرانی لحديث ابن حصین، مقدمه.

۲. کشف المین فی شرح الحرانی لحديث ابن حصین، خاتمه کتاب.

۳. از وی کتبی چون *إقام الحجر للمتطاول علی الأشاعرة من البشر، إعلام الخائض بتحریم القرآن علی الجنب والحائض، احتجاج الخائب بعبارة من ادعی الإجماع فهو کاذب، القول المبتوت فی صحة حديث صلاة الصبح بالقنوت*، به چاپ رسیده است.

۲. البشارة و الإتحاف بما بين ابن تيمية و الألباني في العقيدة من الإختلاف: این کتاب در باب اختلاف‌های عقیدتی بین علمای سلفی چون آلبانی و ابن تیمیه تألیف شده است و در سال ۱۴۱۳ق انتشارات دارالامام النووی در اردن چاپ کرده است.
۳. قاموس شتائم: یکی دیگر از کتب وی در رد وهابیت است که در آن اهانت‌های آلبانی، از سلفی‌های معاصر، به علمای اهل سنت را در آن جمع آوری کرده و به آن پاسخ داده است.^۱
۴. التندیید بمن عدد التوحید: یکی دیگر از کتب وی در رد تفکرات ابن تیمیه است. وی در این کتاب اقدام ابن تیمیه به تقسیم توحید به توحید ربوبیت و توحید الوهیت و تکفیر مسلمانان به گمان عدم اعتقادشان به توحید الوهیت را نقد کرده است. وی در مقدمه این کتاب درباره این تقسیم‌بندی ابن تیمیه می‌نویسد:
- این تقسیم بدعت زشتی است که در قرن هشتم و پس از گذشت بیش از هشتصد سال از دوران پیامبر واقع شده است و کسی قبل از او (ابن تیمیه) این مطلب را نگفته است و هدف قائلین این دیدگاه تشبیه مؤمنین مخالف با به ظاهر سلفی‌ها به کفار و بلکه تکفیر آنها با این ادعا که آنها مثل سایر کفار توحید ربوبیت دارند، اما توحید الوهیت ندارند و به همین جهت، متوسلین به انبیا و اولیا کافر هستند و همین‌طور بسیاری از کسانی که در بسیاری از اموری که فکر می‌کنند حق است با آنها مخالف‌اند، کافرند و باعث همه اینها این حرّانی (ابن تیمیه) است.^۲
۵. تنقیح المفهوم العالیة بما ثبت و ما لم یثبت فی حدیث الجاریة: این کتاب در ردّ کتاب مختصر العلو نوشته ناصر الدین البانی، از علمای سلفی مذهب، درباره تجسیم و تشبیه خدا و اثبات مکان برای باری تعالی است.
- این کتاب در سال ۱۴۱۴ق در اردن به همت انتشارات دارالامام النووی به چاپ رسیده است.^۳
۶. فتح المعین: این کتاب نقد کتاب /ربعین (چهل حدیث) ابواسماعیل هروی در

۱. قاموس شتائم، ص ۶.
 ۲. التندیید بمن عدد التوحید، ص ۸.
 ۳. تنقیح المفهوم العالیة، مقدمه کتاب.

موضوع صفات باری تعالی است. وی در این کتاب به این روایات که اثبات صفات جسمانی برای خداوند متعال است، اشکالات اساسی وارد کرده است و در ضمن آن عقاید تجسیم‌ی و تشبیهی ابن تیمیه را نیز نقد کرده است.^۱

۱۶. محمود سعید ممدوح (معاصر)

وی یکی از علمای معاصر مذهب شافعی و از نویسندگان مشهور اهل سنت در دوران حاضر است. از وی کتابی به نام *رفع المنارة في تخريج أحاديث التوسل و الزيارة* در سال ۱۴۱۶ق به همت دارالامام نووی اردن به چاپ رسیده است. وی در این کتاب به طور مبسوط و مستدلّ به بررسی احادیث توسل و زیارت پرداخته و به اشکالات ابن تیمیه و دیگر حنبلی‌ها به احادیث زیارت و توسل پاسخ داده است.^۲ همچنین از وی کتابی به نام *وصول التهاني بإثبات سنّة السبحة و الردّ علی الألبانی* در ردّ یکی از دیدگاه‌های البانی از علمای وهابیت، به چاپ رسیده است.^۳

۱۷. بغدادی نقشبندی خالدی معروف به طحطاوی (معاصر)

از وی کتابی با نام *المنحة الوهبيّة في ردّ الوهابيّة* در سال ۱۹۸۶م به همت انتشارات الحقیقة استانبول ترکیه به چاپ رسیده است.^۴

◆ نتیجه

از مجموع مطالبی که از تعدادی از علمای مذهب شافعی نقل شد، این‌گونه استفاده می‌شود که از آغاز پیدایش تفکرات ابن تیمیه، با این تفکرات به عنوان یک انحراف در جامعه اسلامی علمای مذاهب مختلف اسلامی مقابله کردند؛ به طوری که تنها علمای یکی از مذاهب فقهی اهل سنت این چنین اهتمام به نقد و مقابله با وی پرداختند و این مقابله و برخورد جدی، زمینه‌ساز طرد افکار وی از جامعه اسلامی و نابودی مروّجان این تفکر یعنی وهابیت است. به امید آنکه علمای معاصر نیز به این وظیفه خود عمل کنند و با انحرافات اعتقادی اسلامی به مقابله برخیزند.

۱. ر.ک: فتح المعین، ص ۳.

۲. رفع المنارة، ص ۲۸۸.

۳. وصول التهاني، ص ۳.

۴. المنحة الوهبيّة في ردّ الوهابيّة، مقدمة، ص ۲.

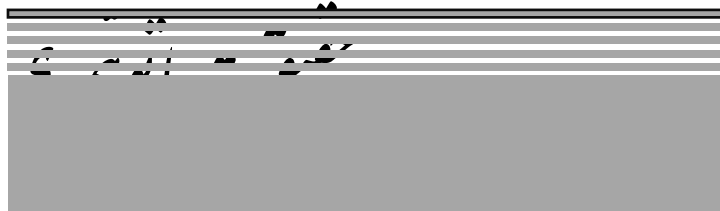
◆ منابع

- * قرآن كريم.
١. الأعلام: خير الدين زركلي، بيروت - لبنان: دار العلم للملايين، چاپ پنجم، ١٩٨٠م.
 ٢. البداية و النهاية: ابن كثير، تحقيق: علي شيري، بيروت: دار إحياء التراث العربي، چاپ اول، ١٤٠٨ق.
 ٣. البداية و النهاية: اسماعيل ابن كثير، تحقيق: علي شيري، بيروت: دار إحياء التراث العربي، چاپ اول، ١٤٠٨ق.
 ٤. بيان زغل العلم و الطلب: شمس الدين ذهبي، منبع الكترونيكي الشاملة.
 ٥. تذكرة الحفاظ: شمس الدين ذهبي، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، بی تا.
 ٦. التنديد بمن عدد التوحيد: حسن بن علي سقاف، عمان - اردن: دار الإمام النووي، چاپ دوم، ١٤١٣ق.
 ٧. تنفيح المفهوم العالية: حسن بن علي سقاف، عمان - اردن: دار الإمام النووي، چاپ اول، ١٤١٤ق.
 ٨. تهذيب الكمال: المزي، تحقيق: بشار عواد معروف، بيروت - لبنان: مؤسسة الرسالة، چاپ چهارم، ١٤٠٦ق.
 ٩. التوسل بالنبي ٩ و جهلة الوهابيين: ابي حامد ابن مرزوق، استانبول: مكتبة ايشيق، ١٨٧٦م.
 ١٠. التوفيق الرباني في الرد على ابن تيمية الحراني: جماعة من العلماء، افسس، بی تا.
 ١١. الجوهر المنظم: ابن حجر هينمي مكي، بی تا.
 ١٢. الدرر الكامنة في أعيان المائة الثامنة: ابن حجر عسقلاني، بی تا.
 ١٣. دفع الشبه عن الرسول: تقى الدين حصني دمشقي، قاهره: انتشارات دار إحياء الكتاب العربي، چاپ دوم، ١٤١٨ق.
 ١٤. نيل طبقات الحفاظ: جلال الدين سيوطي، بی تا.
 ١٥. سبل الهدى والرشاد: صالحى شامى، تحقيق و تعليق: عادل احمد الموجود و على محمد معوض، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٤ق.
 ١٦. سير أعلام النبلاء: شمس الدين ذهبى، تحقيق: حسين اسد، بيروت: مؤسسة الرسالة، چاپ نهم، ١٤١٣ق.
 ١٧. السيف الصيقل في رد على ابن زفيل: تقى الدين سبكي شافعي، مصر: مكتبة زهران با مقدمه گروهی از علمای دانشگاه الأزهر، بی تا.
 ١٨. شفاء السقام: تقى الدين سبكي، تحقيق: سيد محمد رضا حسيني جلالى، بی تا، چاپ چهارم، ١٤١٩ق.
 ١٩. شواهد الحق في الاستغاثة بسيد الخلق: شيخ يوسف بن اسماعيل نبهاني، استانبول: مكتبة حقيقة، ١٩٨٤م.
 ٢٠. طبقات الشافعية: تاج الدين، بيروت: عالم الكتب، چاپ اول، ١٤٠٧ق.
 ٢١. فتح الباري في شرح صحيح البخاري: احمد بن علي ابن حجر عسقلاني، بيروت - لبنان: دار المعرفة للطباعة و النشر، چاپ دوم، بی تا.
 ٢٢. فتح المعين: حسن بن علي سقاف، عمان - اردن: دار الإمام النووي، چاپ اول، ١٤١٠ق.
 ٢٣. قاموس شتائم: حسن بن علي سقاف، عمان: دار الإمام النووي، چاپ اول، ١٤١٤ق.
 ٢٤. كتاب الدعاء: براني، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٣ق.
 ٢٥. كشف المين لحديث الحراني لحديث ابن حصين: طارق بن محمد سعدى شافعي، بيروت: مكتبة دار الجنيد، چاپ اول، بی تا.

٢٦. المصنف: ابن ابي شيبة كوفي، تعليق و تحقيق: سعيد اللحام، بيروت - لبنان: دار الفكر، چاپ اول، ١٤٠٩ق.
٢٧. معجم المؤلفين: عمر كحاله ، بيروت - لبنان: مكتبة المثنى، بی تا.
٢٨. هدية العارفين: اسماعيل باشا البغدادي، بيروت - لبنان: دار احياء التراث العربي، بی تا.



مصحف امام امیرالمؤمنین علیؑ؛



◆ چکیده

نوشتار پیش‌رو پاسخی است به یکی از شبهات ناصر القفاری که در کتاب *اصول مذهب الشيعة* بدان اشاره کرده است. این نوشتار با توجه به منابع فریقین درصدد اثبات حقیقت مصحف امام امیرالمؤمنین علی[ؑ] می‌باشد. از این‌رو، نخست دلایل و مستندات قفاری با استفاده از منابع اهل سنت و شیعه مورد نقد و بررسی قرار گرفته و با بیان دلایل فراوان، وجود مصحف مبارک امام امیرالمؤمنین علی[ؑ] به اثبات رسیده است.

کلیدواژگان: مصحف علی[ؑ]، قرآن، تحریف، جمع قرآن، مصحف امام امیرالمؤمنین[ؑ]، شیعه، کلینی.

◆ طرح اشکال

برخی از علمای وهابی مانند ناصر بن عبدالله القفاری^۱ اشکالی بر مصحف امام امیرالمومنین علی بن ابی طالب^۷ وارد کرده و آن را وهم و خیال شیعه به ویژه مرحوم کلینی در *اصول کافی* خوانده و با استناد به کلام ابن حجر و آلوسی، اخبار مربوط به وجود چنین مصحفی را در منابع اهل سنت، ناتمام دانسته است.^۲ ولی ادعای وی در قالب الفاظی که شایسته پژوهشگر نیست، از جهاتی بی پایه و نادرست است.

◆ گزارش منابع اهل سنت از مصحف علی^۷

با قطع نظر از منابع شیعی،^۳ بیشترین اخبار درباره وجود چنین مصحفی از آن منابع اهل سنت است و برای طولانی نشدن بحث، فقط به فهرست آن منابع بسنده می‌گردد: عبدالرزاق (م ۲۱۱ق) در *المصنف*،^۴ ابن سعد (م ۲۳۰ق) در *الطبقات*،^۵ ابن ندیم (م ۳۷۸ق) در *الفهرست*،^۶ ابونعیم (م ۴۳۰ق) در *حلیة الأولیاء*،^۷ ابن عبدالبر (م ۴۳۶ق) در *الإستیعاب*،^۸ عبدالکریم شهرستانی (م ۵۴۸ق) در *مفاتیح الأسرار و مصابیح الأنوار*،^۹ حسکانی از بزرگان قرن پنجم در *الشواهد التنزیل*،^{۱۰} ابن عساکر (م ۵۷۱ق) در *تاریخ مدینة دمشق*،^{۱۱} خوارزمی (م ۵۶۸ق) در *المناقب*،^{۱۲} کلبی در *التسهیل*،^{۱۳} ذهبی (م ۷۴۸ق) در

۱. این شخص از مریدان سرسخت ابن تیمیه است و در دو کتاب خود به نام‌های *مسألة التقریب بین أهل السنة و الشیعة* که پایان‌نامه کارشناسی ارشد و کتاب *اصول مذهب الشیعة الإمامیة الإثنی عشریة* در ۱۶۵۶ صفحه در سه جلد، که پایان‌نامه دکترای اوست، اعتقادات و باورهای شیعه امامیه را نقد کرده و تهمت‌های فراوانی از جمله اعتقاد به تحریف قرآن را به شیعه نسبت داده و کتاب *اصول کافی* را مروج این باورها دانسته است.

۲. ر.ک: *اصول مذهب الشیعة*، ج ۱، ص ۲۷۵-۳۱۹.

۳. کتاب *سلیم بن قیس*، ص ۳۲-۳۳؛ *اصول کافی*، ج ۱، ص ۲۲۸؛ ج ۲، ص ۶۳۱، و ص ۶۳۳، ج ۲۳؛ *الاعتقادات*، ص ۶۲، باب ۲۳؛ *مناقب آل ابی طالب*، ج ۲، ص ۵۰؛ *بحار الأنوار*، ج ۱۹، ص ۲۹.

۴. *المصنف*، ج ۵، ص ۴۵۰، رقم ۹۷۶۵، و ج ۷، ص ۱۹۷.

۵. *الطبقات الکبری*، ج ۲، ص ۳۳۸؛ *کنز العمال*، ج ۲، ص ۵۸۸ رقم ۴۷۹۲.

۶. *الفهرست*، ص ۱۴۵.

۷. *حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء*، ج ۱، ص ۶۷.

۸. *الإستیعاب فی معرفة الأصحاب*، ج ۳ (القسم الثالث)، ص ۹۷۴، ذیل رقم ۱۶۳۳.

۹. *مفاتیح الأسرار و مصابیح الأنوار*، ج ۱، ص ۱۳.

۱۰. *الشواهد التنزیل*، ج ۱، ص ۳۶-۳۷.

۱۱. *تاریخ مدینة دمشق*، ج ۳۲، ص ۳۹۷؛ ترجمه علی ۷، پایان جزء ۳۵۳ اصلی.

۱۲. *المناقب*، ص ۹۴، ج ۹۳.

۱۳. *التسهیل لعلوم التنزیل*، ج ۱، ص ۴ (مجموعه ۱-۴).

سیر أعلام النبلاء،^۱ ابن أبي داود سجستانی (م ۳۱۶ق) در المصاحف،^۲ قرطبی در تفسیر قرطبی،^۳ سیوطی در الإیتقان،^۴ زرقانی در مناهل العرفان،^۵ و ابیاری در الموسوعة القرآنية.^۶

در این منابع، براساس کاوش نگارنده، مجموعه‌ای از روایات مشاهده می‌شود و این نتیجه را می‌دهد که هیچ تردیدی در وجود مصحف علی^۷ نیست و عالمان مسلمان بدان توجه داشته‌اند، از این‌رو، آن‌گونه که قفاری مدعی شد، این مصحف، موهوم و بهتان و خیالی نیست.

♦ بررسی سند خبر مصحف علی^۷

قفاری با اینکه از یک‌سو، مصحف علی^۷ را مزعوم، موهوم و خیالی می‌شمارد،^۷ از سویی دیگر، می‌گوید که این ادعا در برخی از منابع اهل سنت آمده، ولی سندش ثابت نشده است،^۸ و این سخن شکی باقی نمی‌گذارد که با وجود اذعان به وجود آن مصحف در منابع اهل سنت، تعبیرهای قفاری دور از عرف پژوهش و امری ناصواب است. برای اینکه بدانیم تا چه اندازه ادعای وی نزدیک به واقع است، توجه به نکاتی که در ادامه می‌آید، لازم است.

حدیث مصحف امیر المؤمنین^۷ در مجموع از سه طریق در منابع اهل سنت گزارش شده است:

الف) محمد بن سیرین،^۹ از علی بن ابی طالب^۷؛^{۱۰}

ب) عبد خیر^{۱۱} از علی^۷؛^۱

۱. سیر أعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۲۲.

۲. المصاحف، ص ۱۶.

۳. تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۵۹.

۴. الإیتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۱۱۷.

۵. مناهل العرفان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۲۹.

۶. الموسوعة القرآنية، ج ۱، ص ۳۵۱.

۷. اصول مذهب الشیعة، ج ۱، ص ۳۱۹.

۸. همان، ص ۲۸۹ و ۳۱۹.

۹. تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، ج ۲۵، ص ۳۳۴ به بعد، رقم ۵۲۸۰.

۱۰. ر.ک: المصنف عبدالرزاق، الطبقات ابن سعد، شواهد التنزیل حسکانی، کتاب المصاحف ابن ابی داود سجستانی، تاریخ مدینة دمشق ابن عساکر.

۱۱. تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، ج ۱۱، ص ۷۱-۷۲، رقم ۳۷۱۷.

ج) عکرمه^۲ از علی^۳.

در میان نویسندگان اهل سنت تنها طریق نخست (محمد بن سیرین)، تضعیف شده است:

۱. ابن ابی داود سجستانی در ذیل روایت می‌گوید:

قال ابوبکر: ^۴ لم يذكر المصحف أحدًا إلا أشعثٌ و هو لئین الحديث، و إنما رَووا حتى أجمع القرآن، یعنی اتم حفظه، فإنه يقال: للذي يحفظ القرآن قد جمع.

۲. ابن حجر سند حدیث ابن ابی داود را از چند جهت ضعیف می‌شمارد: منقطع بودن آن؛ بر فرض عدم انقطاع، مراد از «جمع» در کلام علی^۷ حفظ قرآن در سینه است نه مصحف، و در بعضی از نقل‌ها که عبارت «حتى جمعه بين اللوحين»^۷ آمده: «وهم راوی است»^۸ واقعیت ندارد.

۳. آلوسی نیز، با نگاهی کلی‌تر به نقد روایت می‌پردازد و می‌گوید:

آنچه که شایع شده که علی^۷ بعد از وفات رسول الله^۹ در خانه نشست و قرآن را جمع‌آوری کرد، برخی از طرق این اخبار ضعیف، برخی دیگر جعلی و بعضی دیگر صحیح است، ولی همان‌گونه که گفته شده (ابن حجر)، مراد از «جمع» حفظ کردن در سینه است،^۹ نه در مصحف.

قفاری نیز با استناد به کلام ابن حجر، روایت محمد بن سیرین را ضعیف دانسته، می‌گوید: در منابع اهل سنت نیز از وجود مصحف علی^۷ خبر رسیده، ولی صحتش به اثبات نرسیده است.

♦ ارزیابی و نقد اشکالات

پاسخ اشکال اول

۱. این‌ندیم در الفهرست، ابو نعیم اصفهانی در حلیة الأولیاء، ذهبی در سیر اعلام النبلاء، حسکانی در الشواهد التنزیل، خوارزمی در المناقب.
۲. تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، ج ۲۰، ص ۲۶۴، رقم ۴۰۰۹.
۳. عبدالرزاق در المصنف، حسکانی در الشواهد التنزیل، ابن عبدالبر در الإستیعاب.
۴. مقصود، خود ابن ابی داود است، زیرا کنیه او ابی بکر است.
۵. المصاحف، ص ۱۶.
۶. همان.
۷. حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۶۷، ترجمه علی^۷.
۸. فتح الباری، ج ۹، ص ۱۵، کتاب فضائل القرآن، باب جمع القرآن، ذیل رقم ۴۹۸۸؛ الإیتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۱۱۷.
۹. روح المعانی، ج ۱، ص ۲۲، الفائدة السادسة.

در کلام همه نویسندگان یاد شده آن است که حدیث را به دلیل وجود اشعث که جز وی کسی حدیث را نقل نکرده و او ضعیف است، ناتمام و غیر قابل استناد می‌دانند؛ در حالی که اولاً، مقصود از اشعث، به قرینه دو طرف وی،^۱ اشعث بن سوار کندی نجار است و تضعیف او مورد اتفاق نیست. ابو احمد بن عدی می‌گوید: «هرچند، با برخی روایاتی که اشعث بن سوار از مشایخ گزارش کرده، مخالفت شده، ولی فی الجملة یکتب حدیثه».^۲ ابن حجر از بزّار نقل می‌کند که می‌گوید: «لَا نَعْلَمُ أَحَدًا تَرَكَ حَدِيثَهُ إِلَّا مِنْ قَلِيلِ الْمَعْرِفَةِ».^۳ بنابراین ضعیف بودن اشعث اجماعی نیست.

ثانیاً، راوی این حدیث از محمد، تنها اشعث نیست، بلکه همان‌گونه که اشاره شد، یزید بن هارون از ابن عون و وی از محمد بن سیرین،^۴ اسماعیل بن ابراهیم از ایوب و او از ابن عون از محمد بن سیرین،^۵ و اسماعیل بن علیّه از ایوب سختیانی و او از محمد بن سیرین، این روایت را^۶ بازگو کرده‌اند.

ثالثاً، مضمون روایت محمد بن سیرین از طریق عبد خیر و عکرمه که هر دو مورد تأیید رجال شناسان اهل سنت‌اند، نقل شده است. بنابراین منقطع بودن روایت محمد، مرتفع می‌گردد؛ چه اینکه سیوطی بعد از کلام ابن حجر، تصریح می‌کند: «قُلْتُ: قَدْ وَرَدَ مِنْ طَرِيقٍ آخَرَ، أَخْرَجَهُ ابْنُ الضَّرِيرِ فِي فُضَائِلِهِ...».^۷ آلوسی نیز که برخی از اسناد این حدیث را تأیید می‌کند و صحیح می‌شمارد، لفظ «جمع» را به «حفظ در سینه» معنا می‌کند، که منظور همان سند ضریس است.^۸

پاسخ اشکال دوم

ابن حجر و دیگران، تعبیر «جمع» در حدیث را به حفظ در سینه و حافظه، معنا می‌کنند. این اشکال از جهاتی مردود و ناپذیرفتنی است:^۹

۱. راوی از او، ابن فضیل و مروی عنه، محمد بن سیرین.

۲. تهذیب الکمال، ج ۲، ص ۲۷۴، رقم ۵۱۷.

۳. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۵۴، رقم ۶۴۵.

۴. المصنف، ج ۷، ص ۱۹۷، تحت عنوان: اول من جمع القرآن.

۵. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۳۸، ترجمه علی بن ابی طالب.

۶. الإستیعاب، ج ۳ (القسم الثالث)، ص ۹۷۴.

۷. الإتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۱۱۷.

۸. روح المعانی، ج ۱، ص ۲۲.

۹. همان.

جهت اول: خود ابن حجر در ابتدای همان باب جمع القرآن، واژه جمع را این گونه معنا می کند:

المراد بالجمع هنا جمع مخصوص، وهو جمع متفرقة في صُحُفٍ، ثم جمع تلك الصُحُفِ في مُصْحَفٍ واحدٍ مرتب السُّور.^۱

جهت دوم: اولاً ابن حجر عبارت ابن ابی داود را، برخلاف اصل امانت داری نادیده گرفته و آن را تحریف کرده است وی تحت: عنوان «جَمَعَ علي بن ابی طالب القرآن في المصحف»، می گوید: «حدثنا ابن فضيل عن أشعث ... أقسم علي أن يرتدي برداء إلبا لجمعة حتى يجمع القرآن في مصحف، ففعل...»^۲ ولی ابن حجر مفهوم صریح عبارت های کلیدی «مصحف» هم در عنوان و هم در متن حدیث، و نیز جمله «فَفَعَلَ» را به معنای حفظ در سینه گرفته است!، که نوعی خیانت است.

ثانیاً، به اعتراف خود آلوسی که روایت ابن ضریس صحیح است، در متن همین روایت آمده: «فَقُلْتُ لعكرمة: أَلْفَوْه كما أنزل، الْأَوَّلُ فَالْأَوَّلُ»،^۳ در عین حال سخن ابن حجر را می پذیرد که مراد، حفظ در سینه است. چگونه معقول است علی^۷ قرآن را بر اساس تاریخ نزول (الأول فالأول)، در سینه اش «تألیف» کند؟^۴

ثالثاً، آلوسی در بررسی روایات، راه علمی را که در علم درایه به اثبات رسیده، نپیموده است؛ زیرا در احادیثی که مضمونشان هماهنگ است ولی برخی اسنادشان به اصطلاح آلوسی ضعیف است، حدیث صحیح، مورد استناد قرار می گیرد، نه اینکه حدیث صحیح تحت تأثیر روایت ضعیف باشد.^۵ هم چنین وی ادعای جعلی بودن برخی سندهای روایت را کرده، ولی ادعایش را اثبات نکرده است.

رابعاً، اگر مقصود از «جمع آوری» حفظ در ذهن باشد، چه نیازی بود که امیرالمؤمنین^۷ در خانه بنشیند و جز برای نماز (نماز جمعه) از خانه خارج نگردد؟^۶ برای سپردن در ذهن، راهی غیر از نشستن در خانه نیز وجود داشت. گذشته از آن، در

۱. فتح الباری، ج ۹، ص ۱۳، کتاب فضل القرآن.

۲. المصاحف، ص ۴۱۶ ر.ک: تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۳۹۸.

۳. الإتقان في علوم القرآن، ج ۱، ص ۱۱۷.

۴. سلامة القرآن من التحريف، ص ۴۲۰.

۵. همان.

۶. همان، ص ۴۲۱.

گزارش عبدالرزاق که تعبیر «حتی أجمعَه للناس»^۱ آمده است، یعقوبی و شهرستانی از عرضه آن بر مردم خیر می‌دهند؛^۲ و این با توجیه ابن حجر سازگار نیست.

پاسخ اشکال سوم

اشکال سوم این است که ابن حجر عبارت «من اللّوحن» را وهم راوی خواند و با این تعبیرش عبد خیر را متهم به خطا و ضعف کرد؛ در حالی خود او همین راوی را در روایت دیگر^۳ که مضمون آن به نفع ابوبکر است، تأیید می‌کند!^۴ به راستی چگونه معقول است یک راوی نسبت به حضرت علی^۷ تضعیف می‌گردد و نسبت به ابوبکر مورد اعتماد است؟ آیا این انصاف در تحقیق است! چه اینکه تعبیر «من اللّوحن» در روایات دیگر، از علی^۷ نقل شده است.

ابو نعیم در *حلیة الأولیاء*، جمله «حتی أجمع ما بین اللّوحن»^۵ را می‌آورد. ابن عساکر در چند روایت این تعبیر را درباره علی^۷ نقل می‌کند که می‌فرماید: «از من از میان دو لوح پیرسید».^۶ بنابراین سخن ابن حجر ناصواب و مردود است و در اصل وجود مصحف امیر المؤمنین^۷ هیچ تردیدی نیست.

♦ محتوای مصحف علی^۷ بر پایه منابع اهل سنت

ناصر القفاری مانند همیشه در این مورد نیز از حربه تهمت بهره می‌گیرد و شیعه را متهم می‌کند که با اعتقاد به مصحف علی^۷، اضافاتی بر قرآن قائل‌اند،^۷ اما به راستی محتوای این مصحف شریف زاید بر قرآن چیست؟ تفاوت اساسی آن با مصحف رایج در چه بوده و چه ویژگی‌های داشته است؟

۱. المصنف، ج ۷، ص ۱۹۷.
۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲؛ مفاتیح الأسرار و مصابیح الأنوار، ج ۱، ص ۱۳.
۳. المصاحف، ص ۱۳.
۴. فتح الباری، ج ۹، ص ۱۵.
۵. حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۶۷.
۶. تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۳۹۹.
۷. اصول مذهب الشیعة، ج ۱، ص ۳۱۹.

با معرفی ویژگی‌هایی که منابع اهل سنت برای مصحف علی^۷ ارائه می‌دهند، می‌توان به محتوای آن پی برد:

«إِنَّهُ ۷ كَتَبَهُ عَلَى تَنْزِيلِهِ»، قَالَ (محمد بن سيرين) «فَلَوْ أُصِيبَ ذَلِكَ الْكِتَابُ كَانَ فِيهِ عِلْمٌ»^۱.

قال ابن سيرين: «فبلغني أنه كتب [كتبه] على تنزيله ولو أصيب ذلك لوجد فيه علم كثير»^۲.
«فجمعه على ترتيب نزوله، و لو وُجد مصحفه لكان فيه علم كبير ولكنه لم يوجد»^۳.

«برخی (از مصاحف) سوره إقرأ را ابتدای قرآن قرار داده بودند و هذا أول مصحف علي (رضي الله عنه)»^۴.

«قال محمد: فقلت لعكرمة ألقوه كما أنزل، الأوّل فالأوّل؟ قال: لو اجتمعت الإنس والجنّ على أن يؤلّفوه هذا التّأليف ما استطاعوا»^۵.

«و فيه أنه كتّب في مصحفه النّاسخ والمنسوخ و أنّ ابن سيرين قال: فطلبتُ ذلك الكتاب وكتبتُ فيه إلى المدينة فلم أقدر عليه»^۶.

ابن عساکر روایات متعددی را در این خصوص گزارش می‌کند؛ از جمله از ابی‌الطفیل می‌آورد که علی^۷ بر منبر پس از حمد و ثناء فرمود:

يا أيّها الناس! سلّوني قبل أن تفقدوني. فوالله ما بين لوحى المصحف آية تخفى عليّ فيما أنزلت ولا أين نزلت، ولا ما عنى بها^۷.

به نقل دیگر از او فرمود: «سلّوني عن كتاب الله، فإنّه ليس من آية إلا وقد عرفتُ بلبيلٍ نزلت، ام بنهار، أم في سهل، أم في جبل»^۸.

۱. الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۳۳۸.

۲. الإستهجاب، ج ۳ (القسم الثالث)، ص ۹۷۴، رقم ۱۶۳۳.

۳. التسهيل لعلوم التنزيل، ج ۱، ص ۴.

۴. الجامع لأحكام القرآن، ج ۱، ص ۵۹.

۵. الإتيان في علوم القرآن، ج ۱، ص ۱۱۷؛ مناهل العرفان في علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۲۹.

۶. همان.

۷. تاريخ مدينة دمشق، ج ۴۲، ص ۳۹۷.

۸. همان، ص ۳۹۸.

در تعبیر دیگر آمده: «...ولا تجدون أحداً اعلم بما بين اللوحين مني، فسلوني»^۱.

شهرستانی نیز گزارش مفصل‌تر داده و از جزئیات بیشتری پرده برمی‌دارد که به دلیل اهمیت کلام او به عین کلام وی توجه کنید:

وهو لما فرغ عن تجهيز رسول الله^۹ و غسله و تكفينه والصلوة عليه و دفنه، ألى أن لايرتدى برداء إلا لجمعة حتى يجمع القرآن، إذ كان مأموراً بذلك أمراً جزمياً. فجمعه كما أنزل من غير تحريف و تبديل و نقصان؛ و قد كان أنه أشار النبي^۹ إلى مواضع الترتيب و الوضع، و التقديم و التأخير... و يروى أنه لما فرغ من جمعه أخرجه هو و غلامه قنبر إلى الناس، و هم في المسجد... و قال لهم: هذا كتاب الله أنزله على محمد^۹ جمعه بين اللوحين. فقالوا: ارفع مصحف؛ لا حاجة بنا إليه. فقال^۷: والله لا ترونه بعد هذا ابداً. إنما كان عليّ أن أخبركم حين جمعه، فرجع به إلى بيته قائلاً: (وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا)^۲ و تركهم على ما هم عليه؛ كما ترك هارون^۷ قوم أخيه موسى بعد إلقاء الحجة عليهم، و اعتذر لأخيه، بقوله: (...إني خشيت أن تقول فرقت بين بني إسرائيل و لم ترُفب قولي)^۳.

يعقوبی می‌گوید: علی بن ابی‌طالب^۷ پس از وفات رسول الله^۹، قرآن را در هفت جزء تنظیم کرد که هر جزء شامل شانزده سوره و ۸۸۶ آیه بود، با یک سوره شمردن معوذتین که در مجموع ۱۱۲ سوره، ۶۲۰۲ آیه می‌شود. او این قرآن را بر شتری بار کرد و نزد مردم آورد و فرمود: «هذا القرآن قد جمعه»^۴.

ابن ندیم زمان جمع‌آوری آن را سه روز می‌داند.^۵

مطالبی که همه از منابع اهل سنت نقل شد، نکات زیر را به ارمغان می‌آورد:

۱. همان.
۲. سوره فرقان، آیه ۳۰.
۳. سوره طه، آیه ۹۴؛ مفاتیح الأسرار و مصابیح الأنوار، ج ۱، ص ۱۳؛ سلامة القرآن من التحريف، ص ۱۳.
۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲.
۵. الفهرست، ص ۴۵.

۱. این مصحف شریف علاوه بر ترتیب سوره‌های قرآن بر اساس تاریخ نزول، مشتمل بر حقایق فراوانی چون تبیین، تفسیر، تأویل، شأن نزول، ناسخ و منسوخ و ... بود^۱ و این کار به امر رسول الله^۹ و تعیین مواضع سوره‌ها^۲ به املاي آن حضرت و خط علی بن ابی طالب^۷، صورت گرفته است.^۳
۲. تفاوت این مصحف با مصحفی که در زمان عثمان مشهور شد، تنها در تقدیم و تأخیر سوره‌ها و ... نبود، بلکه همان‌گونه که از تعبیرات «فیه علم»، «فیه علم کثیر»، «لکان فیه علم کبیر» «لو اجتمعت الإنس والجن...» و «لا تجدون أحداً أعلم بما بین اللوحین...» استفاده می‌شود، این مصحف مملو از دانش و حقایق نجات‌بخش بشر بوده است.
۳. تعداد سوره‌ها و آیات آن با قرآن موجود هیچ تفاوتی نداشته است^۴ آنچه این مصحف را ممتاز ساخته بود، حقایق و شرح و تبیین است که بر اساس «تنزیل» آن مکتوب شده بود. و واژه «تنزیل» براساس دیدگاه خود پژوهشگران اهل سنت یعنی «اعلام»^۵ و اعلام، هم با نزول قرآن و هم با اعلام حقایقی که متن قرآن نیست، ولی سخن خداوند و وحی است، سازگار است؛ چنان که ابن قتیبه (م ۲۷۶ق)^۶ و ابن حزم ظاهری (م ۴۵۶ق)^۷ و علی حسن عریص^۸، به یک حقیقت وحیانی و تنزیلی معتقدند که قرآن نیست، ولی سخن خداوند هست.

۱. سلامة القرآن من التحريف، ص ۲۲۷.
۲. مفاتيح الأسرار ومصابيح الأنوار، ج ۱، ص ۱۳.
۳. شواهد التنزيل، ج ۱، ص ۴۰؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ۴۲، ص ۳۸۶؛ مع دكتور ناصر القفاري في اصول مذهبه حول القرآن والتشيع، ص ۳۲۵.
۴. آن‌گونه که يعقوبی گزارش داد، ۱۱۲ سوره و ۶۲۰۲ آیه در هفت جزء.
۵. مناهل العرفان في علوم القرآن، ج ۱، ص ۴۲.
۶. تأويل المختلف الحديث، ص ۳۱۳: «ويجوز أن يكون أنزله وحيا اليه كما تنزل عليه أشياء من امور الدين، ولا يكون ذلك قرأنا، كتحريم نكاح العمه على بنت أخيها».
۷. الاحكام في أصول الأحكام، ج ۴، ص ۴۸۰: «ولكننا نقول: إنها كانت وحيا أوحاه الله تعالى إلى نبيّه ۹ مع ما أوحى إليه من القرآن، فقرأ المثلثون مثبوتاً في المصاحف والصلوات، وقرأ سائر الوحي منقولا محفوظاً معمولاً به، كسائر كلامه الذي هو وحى فقط...».
۸. فتح المنان في نسخ القرآن، ص ۲۲۵-۲۲۷.

بنابراین آنچه زاید بر متن قرآن در این مصحف شریف وجود داشته، کلمات و حیانی بوده که جبرئیل به رسول الله^۹ القا کرده و علی^۷ که بر اساس حدیث متواتر ثقلین^۱ عدل قرآن است، به عنوان شرح و تفسیر و تأویل و تنزیل، آن را نوشته است و قطعاً در آن چیزی که خشم ناصر القفاری را فراهم کرده^۲ - یعنی اسامی منافقین و طعن برخی از اصحاب - وجود داشته است؛ ولی این مسئله اولاً، به تحریف قرآن ربطی ندارد. ثانیاً، این مشکل از سوی خود اصحاب بود، نه خداوند و نه کسی دیگر. اینکه برخی سران صحابه در هنگام مرگ رسول الله^۹، آن گاه که قلم و دواتی خواست چیزی بنویسد تا بعد از او امت گمراه نشوند، گفتند: «ما شأنه أھجر؟»^۳ (هذیان می‌گوید؟) و «قد غلبه الوجع»^۴، این عمل چه توجیهی دارد؟ با توهین و اسائه ادب به مقام رسول الله^۹ که حتی ابن عباس را به گریه واداشت و آن روز را روز مصیبت بزرگ «إِنَّ الرِّزْيَةَ كُلُّ الرِّزْيَةِ» خواند،^۵ تا جائیکه پیامبر در آخرین لحظات عمرش به آن‌ها فرمود: «قوموا» (بروید بیرون!)،^۶ آیا این افراد از دیدگاه قفاری و هم‌قطارانش مستحق تمجید هستند؟

۴. کلام شهرستانی که گفت جمع و ترتیب سوره‌ها به فرمان رسول الله^۹ بود و سخن ابن ندیم مبنی بر اینکه علی^۷ در سه روز مصحفش را جمع‌آوری کرد، نه تنها دیدگاه شیعه را تقویت، که قطعی می‌سازد که قرآن در زمان رسول الله^۹ جمع‌آوری شده بود^۷ و امیرالمؤمنین^۷ در مدت سه روز آن را آماده عرضه ساخت؛ زیرا معقول نیست حضرت آن را در طول سه روز از ابتدا جمع‌آوری کند؛ چه اینکه ابن حجر تصریح می‌کند که: «و قد كان القرآن كله كتب على عهد النبي^۹، لكن غير مجموع

۱. الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۱۹۴؛ المعجم الكبير، ج ۳، ص ۶۶؛ ج ۵، ص ۱۵۴؛ المصنف، ج ۷، ص ۱۷۶؛ السنن الكبرى، ج ۵، ص ۴۵، کنز العمال، ج ۱، ص ۱۸۶، رقم ۹۴۴؛ ج ۱۳، ص ۱۰۴، رقم ۳۶۳.
 ۲. اصول مذهب الشيعة، ج ۱، ص ۳۲۱-۳۲۲.
 ۳. صحيح البخاري، ج ۵، ص ۱۳۷؛ فتح الباري، ج ۸، ص ۱۶۷، رقم ۴۴۳۱؛ الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۲۴۴؛ صحيح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۵۹.
 ۴. صحيح البخاري، ص ۱۳۷؛ فتح الباري، ج ۸، ص ۱۶۷.
 ۵. همان، شماره‌های ۱۱۴، ۳۰۵۴، ۳۱۶۸، ۴۴۳۱، ۴۴۳۲، ۵۶۶۹، ۷۳۶۶؛ صحيح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۵۷، رقم ۲۰.
 ۶. فتح الباري، ج ۸، ص ۱۶۷، رقم ۴۴۳۲.
 ۷. البيان في تفسير القرآن، ص ۲۴۶؛ آلاء الرحمن في تفسير القرآن (موسوعة العلامة البلاغي) ج ۱، ص ۴۴.

في موضع واحد و لا مرتب السور». ^۱ در نتیجه طبعاً دهها سؤال پدید خواهد آمد؛ از جمله اینکه گفته می‌شود ابوبکر و پس از او عثمان، قرآن را با اقامه دو شاهد، از مردم پذیرفت و جمع‌آوری کرد چرا قرآنی که رسول‌الله ^۹ جمع‌آوری کرده بود، مورد توجه قرار نگرفت؟!

۵. مضمون روایات اهل سنت در این خصوص نه تنها با روایات شیعه در تعارض نیست، که کاملاً هماهنگ است، بلکه جزئیات بیشتری از مصحف علی ^۷ بیان شده است. احادیث منقول در تاریخ مدینه دمشق و کلام شهرستانی، شاهد روشن این مدعاست.

◆ ردّ نقش کلینی در اشاعه مصحف علی ^۷

ناصر القفاری مدعی شده است کلینی در شایع سازی مصحف علی ^۷ نقش داشته است. پاسخ او از مباحثی که درباره محتوای این مصحف بود، کاملاً آشکار شد: اولاً، گزارش از این مصحف، در منابع اهل سنت بیشتر است تا در اصول کافی. ثانیاً، کلینی امر غیرعادی و آنچه موجب طعن و نقص قرآن باشد، روایت نکرده است.

◆ نکاتی درباره کتاب سلیم بن قیس

قفاری نخستین کتابی را که از مصحف علی ^۹ خبر داده کتاب سلیم بن قیس هلالی عامری (م ۹۰ق) می‌داند و می‌گوید چون راوی از سلیم، ابان بن ابی‌عیاش است و او به اتفاق علما ضعیف است، پس حدیث سلیم اعتباری ندارد. ^۲
این کلام قفاری از جهاتی قابل نقد و بررسی است:

۱. تردیدی نیست که سلیم از اصحاب امیرالمؤمنین ^۷ بوده و چهار امام از امامان شیعه ^۳ - امام حسن، امام حسین، امام سجاد و امام باقر: - را درک کرده است و قبل از امام صادق ^۷ بدرود حیات گفته است. ^۴ وی به دلیل اینکه تحت تعقیب حجاج بود،

۱. فتح الباری بشرح البخاری، ج ۹، ص ۵، ذیل رقم ۴۹۸۸.

۲. اصول مذهب الشیعة، ج ۱، ص ۳۱۹ (نقل به مضمون).

۳. الفهرست، ص ۲۷۱، رجال الطوسی، ص ۴۳، ۶۸، ۷۴ و ۹۱؛ رجال النیرقی (همراه با رجال ابن داود)، ص ۴۷ و ۸.

۴. النریعة، ج ۲، ص ۱۵۲، رقم ۵۹۰.

به ابان بن عیاش پناه آورد و کتابش را به او داد و این کتاب نخستین کتابی است که در شیعه پدید آمد: «ولم یروه غیره».^۲

اصل کتاب وی نیز نزد امامان از جمله امام صادق^۷ از جایگاه خاصی برخوردار بود؛ چنان که فرمود:

مَنْ لَمْ یُکُنْ عِنْدَهُ مِنْ شِیعَتِنَا وَ مُحِبِّینَا کِتَابَ سَلِیمِ بْنِ قَیْسِ
الْهَلَالِی، فَلِیْسَ عِنْدَهُ مِنْ أَمْرِنَا شَیْءٌ وَلَا یَعْلَمُ مِنْ أَسْبَابِنَا شَیْءٌ وَ
هُوَ أَجَدُّ الشَّیْعَةِ وَ هُوَ سَرٌّ مِنْ أَسْرَارِ آلِ مُحَمَّدٍ.^۳

این کتاب یکی از مهم‌ترین اصولی است که قبل از عصر امام صادق^۷ تدوین گردید.^۴ این کتاب به عنوان «مناوله» به ابان بن عیاش داده شد و وی به عمر بن محمد بن عبدالرحمن بن اذینه،^۵ ولی نسخه‌های متفاوتی از آن کتاب پدید آمد و شک و تردیدی در مورد آن ایجاد کرد. علامه تهرانی نسخه‌های متفاوتی از این کتاب را نام می‌برد و تفاوت‌های اساسی آنها را متذکر می‌شود.^۶ شاید به همین جهت ابن داود حلی (م ۶۴۷ ق) کتاب او را «موضوع» می‌شمارد^۷ و کشی^۸ و شیخ طوسی^۹ از این کتاب نام برده‌اند. شایسته است اهل پژوهش، به تحقیق مفصلی که در مقدمه این کتاب به چاپ رسیده، مراجعه کنند.^{۱۰}

اما ابان بن ابی عیاش فیروز، هرچند که تضعیف گردیده^{۱۱} و جعل کتاب سلیم به وی نسبت داده شده است،^{۱۲} ولی چنان که اشاره شد، مضمون روایت آن، در خصوص

۱. همان.
۲. الفهرست، ص ۲۷۱.
۳. الذریعة، ج ۲، ص ۱۵۲.
۴. همان.
۵. همان، ص ۱۵۵.
۶. همان، ص ۱۵۶-۱۵۸.
۷. رجال ابن داود حلی، ص ۱۷۸، رقم ۷۲۱.
۸. إختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۲۳۱، رقم ۱۶۶.
۹. الفهرست، ص ۱۶۲، رقم ۳۳۶.
۱۰. شیخ محمد باقر انصار زنجانی خوئینی (نشر الهادی، چ ۱، ۱۵۴۱ق) که این کتاب را تحقیق و در سه جلد منتشر کرده است.
۱۱. رجال الطوسی، ص ۸۳، رقم ۱۰۶ و ۱۰۷، رقم ۳۶ اصحاب امام باقر ۷: تابعی ضعیف.
۱۲. منتهی المقال، ج ۱، ص ۱۳۲، رقم ۹؛ معجم الرجال، ج ۱، ص ۱۴۱، رقم ۲۲.

مصحف علی^۷ به طور وسیع در منابع اهل سنت نقل گردیده است و مواردی که کلینی درباره این مصحف گزارش می‌کند، از کتاب سلیم بن قیس نیست.^۱

۲. کلام ناصر القفاری منبئ بر اینکه کتاب سلیم، از آن جهت که مصحف علی^۷ را نقل کرده دسیسه «سبئیّه» است، مردود است؛ زیرا اولاً، محتوای روایت سلیم در منابع خود اهل سنت واضح‌تر و صریح‌تر آمده است و اگر صرف آمدن چنین روایت در کتابی از دسایس «سبئیّه» محسوب گردد، بسیاری از کتاب‌های اهل سنت که از این مصحف خبر داده‌اند، شامل این قاعده می‌شوند.^۲ ثانیاً، بسیاری از عالمان شیعه وجود گروهی به عنوان «سبئیّه» و یا عبدالله بن سبأ را منکرند و آن را یک توطئه می‌دانند.^۳

♦ بررسی حدیث مربوط به منع از کتابت، جز قرآن

یکی دیگر از نقدهای قفاری، بر وجود مصحف امیرالمؤمنین^۷ این بود که بر اساس حدیث سلیم بن قیس، در این مصحف غیر از قرآن همچون تنزیل، تأویل و ناسخ و منسوخ و ... مکتوب بوده است. و می‌گوید اولاً، از اساس باطل است. ثانیاً، برخلاف اصولی است که رسول الله^۹ تأسیس کرد و فرمود: «لَا تَكْتُبُوا عَنِّي شَيْئاً إِلَّا الْقُرْآنَ».^۴ این نویسنده روایات سلیم بن قیس را به دلیل حضور ابان بن ابی‌عیاش بالاتفاق ضعیف می‌داند^۵ و در عین حال به روایت او استناد می‌کند که این امری غیر معقول و بر خلاف تعهدش مبنی بر تمسک به روایات صحیح شیعی است.^۶ با وجود این سخن وی به چند لحاظ غیر علمی و مردود است:

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۲۸، کتاب الحجة باب انه لم يجمع القرآن كله إلا الأئمة، و ج ۲، ص ۶۳۳، کتاب فضل القرآن، باب النواذر، ح ۲۳.
 ۲. سلامة القرآن من التحريف، ص ۴۱۴.
 ۳. برای اطلاع بیشتر می‌توانید به کتاب عبدالله ابن سبأ تألیف علامه عسکری مراجعه نمایید.
 ۴. اصول مذهب الشیعة، ج ۱، ص ۲۸۹-۲۹۰.
 ۵. همان، ج ۱، ص ۲۲۸.
 ۶. اصول مذهب الشیعة، ج ۱، ص ۱۶ و ۲۷.

۱. مصحف علی^۷ علاوه بر قرآن، با نظم خاصی مشتمل بر تنزیل، تأویل، تفسیر، ناسخ و منسوخ و ... است و تنها مستند به روایت سلیم بن قیس نیست، بلکه همان گونه که ملاحظه گردید، عمده مدارک آن منابع اهل سنت است.^۱
۲. حدیث «لا تکتبوا عنی شیئاً إلا القرآن» در منابع مختلف اهل سنت انعکاس یافته است که ریشه همه آنها مسند احمد بن حنبل (م ۲۴۱ق)^۲ و صحیح مسلم (م ۲۶۸ق)^۳ است. راویان هر دو منبع بعد از همّام بن یحیی مشترکند، منتها با متن متفاوت، و قویاً احتمال می رود که مسلم، حدیث را از مسند امام احمد بن حنبل گرفته باشد.
۳. با اینکه موضوع منع تدوین حدیث و پیامدهای آن، شایسته بررسی مفصل است، ولی باید گفت منع رسمی تدوین و نقل حدیث که نخستین بار از سوی عمر بن خطاب (م ۲۳ق) صورت گرفت^۴ و عمر بن عبدالعزیز (م ۱۰۱ق) آن را لغو کرد، حدود یک قرن طول کشید و این منع از اساس نادرست و برخلاف سیره رسول الله^۹ بود، ولی در پاسخ ناصر القفاری، به چند نکته اشاره می گردد:
- اول: با فرض اینکه حدیث صحیح مسلم غیر از حدیث مسند امام احمد بن حنبل باشد - که نیست -، اولاً قفاری حدیث را بر خلاف اخلاق امانت داری آن گونه که در صحیح مسلم نقل شده، نیاورده است. برخی از عالمان اهل سنت آن را متفرد^۵ می دانند،^۶ برخی دیگر آن را «موقوف» و علیل می شمارند،^۷ و شکی نیست که با حدیث متفرد یا موقوف نمی شود منع تدوین را که مخالف عقل و نقل، اعم از قرآن و

۱. سلامة القرآن من التحريف، ص ۴۳۵.

۲. المسند، ج ۴، ص ۴۳، رقم ۱۱۱۵۸.

۳. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۲۹۸، کتاب الزهد و الرقائق، باب ۱، التثبیت فی الحدیث و حکم کتابة العلم، ج ۷۲ (۳۰۰۴).

۴. تنویر الحوالمک شرح علی موطأ مالک، ج ۱، ص ۴ (مقدمه)؛ المصنف، ج ۱۱، ص ۲۵۸، رقم ۲۰۴۸۸.

۵. صحیح البخاری، ج ۱، ص ۴۹: کتاب العلم، باب کیفیت قبض العلم.

۶. الحدیث ومصطلحه، ص ۵۹: «الفرد هو أن ینفرد الراوی بالحدیث، یعنی أن یروی الحدیث رجل واحد، و الغالب علی الافراد ضعف».

۷. تقیید العلم، ص ۳۲.

۸. توثیق السنة فی القرن الثاني الهجری، ص ۴۳-۵۵؛ فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، ج ۴، ص ۶۹۴، رقم ۶۱۶۷.

روایات متعدد - از جمله فرموده رسول الله ۹: «أَكْتُبْ، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا خَرَجَ مِنِّي إِلَّا الْحَقُّ»^۱ - و نیز مخالفت با سیره آن حضرت است، ثابت کرد.

دوم: اما حدیث مسند امام احمد بن حنبل؛ اولاً، از نگاه ابن تیمیه اصل مسند ابن حنبل مشهور و مقبول است،^۲ ولی چون عبدالله بن احمد بن حنبل، و قطیعی در آن کتاب تصرف و روایات جعلی را وارد آن کرده‌اند، کتاب را از اعتبار انداخته‌اند: **ثُمَّ إِنَّ هَذَا الْكِتَابَ (الْمُسْنَدَ) زَادَ فِيهِ ابْنُهُ عَبْدِ اللَّهِ زِيَادَاتٍ، ثُمَّ أَنَّ الْقَطِيعِي الَّذِي رَوَاهُ عَنْ ابْنِهِ عَبْدِ اللَّهِ زَادَ عَنْ شَيْوْخِهِ زِيَادَاتٍ وَ فِيهَا أَحَادِيثٌ مَوْضُوعَةٌ بِاتِّفَاقِ أَهْلِ الْعِلْمِ...^۳**

ثانياً، ابن تیمیه این سخن را در ردّ حدیث ثقلین که علامه حلی از مسند امام احمد بن حنبل نقل می‌کند، اظهار می‌دارد و می‌گوید:

وهذا الرافضي وأمثاله من شيوخ الرافضة جهال فهم ينقلون من هذا المصنف فيظنون إنَّ كلَّ ما رواه القطيعي أو عبدالله، قد رواه أحمد نفسه ولا يميزون بين شيوخ أحمد وشيوخ القطيعي، ثم يظنون إنَّ أحمد إذا رواه فقد رواه في المسند...؛^۴

در حالی که در چاپ‌های مختلف این کتاب، حدیث ثقلین از شخص امام احمد بن حنبل نقل شده است،^۵ نه از عبدالله پسر او، و حدیث «لَا تُكْتَبُوا عَلَيَّ شَيْئًا إِلَّا الْقُرْآنُ» از عبدالله پسر اوست،^۶ و این سخن ابن تیمیه، گواه روشنی است که این فرقه وهابیت است که در کتاب‌های بزرگان خویش، دخل و تصرف می‌کنند، نه شیعه که قفاری شیعه را متهم به این خیانت می‌کند.^۷

۱. مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۶۲۴، رقم ۶۸۱۶، (مسند عبدالله بن عمر)؛ جامع بیان العلم و فضلہ، ص ۸۵، باب ۱۶، (رقم ۳۵۴).

۲. منهاج السنة، ج ۷، ص ۳۹۹: فصل قال الرافضي البرهان الحادي والثلاثون.

۳. همان.

۴. همان.

۵. مسند الإمام احمد بن حنبل، جزء ۳۲، حدیث رقم ۱۹۲۶۵، ۱۹۴۷.

۶. همان، (چاپ قاهره)، ج ۳، ص ۲۱، رقم ۱۱۱۷۴: «مسند ابی سعید الخدری، حدیثنا عبدالله، حدیثی ابی، ثنا یزید أنا همام بن یحیی، عن زید بن اسلم...؛ نسخة وزارت الاوقاف المصرية، جزء ۳۲، ص ۴۱۵، رقم ۱۱۳۸۳، مسند ابی سعید الخدری...».

۷. اصول مذهب الشيعة، ج ۱، ص ۲۷۵.

ثالثاً، به فرض که مسند / احمد بن حنبل به دلیل تصرفات، معتبر نباشد، حدیث تقلین در دهها منبع دیگر اهل سنت آمده است، به طوری که ابن حجر بعد از نقل حدیث تقلین می‌آورد: «قد أخرج الترمذي و النسائي، وهو كثير الطرق جداً، وكثير من أسانيدھا صحاح و حسان»^۱.

سوم: عالمان اهل سنت در توجیه همین روایت به شدت دچار اختلافاند: گروهی بر این باورند که نهی از کتابت حدیث در صورتی بود که حدیث همراه قرآن در یک صفحه مکتوب می‌شد تا قاری میان قرآن و حدیث دچار خلط و اشتباه نگردد^۲ و در صورت امن از اختلاط، منعی وجود نداشت. گروهی دیگر معتقدند روایت نهی از کتابت حدیث، با احادیث جواز کتابت، نسخ گردیده است^۳ و نووی در شرح خودش نمونه‌هایی از این روایات را آورده است؛ چه اینکه از قاضی عیاض این عبارت در همین خصوص نقل شده است:

قال القاضي: كان بين السلف من الصحابة والتابعين اختلاف كثير في كتابة العلم، فكرها كثيرون، منهم أجازها أكثرهم، ثم أجمع المسلمون على جوازها و زال ذلك الخلاف^۴.

ذهبی در ترجمه عبدالله بن عمرو بن العاص می‌گوید:

كتب الكثير بإذن النبي ۹ وترخيصه له في الكتابة بعد كراهيته للصحابة أن كتبوا عنه سوى القرآن، وسوغ ذلك ۹، ثم انعقد الإجماع بعد اختلاف الصحابة ۲ على الجواز والاستحباب لتقييد العلم بالكتابة^۵.

گروه سوم، نهی از کتابت حدیث را هم‌زمان با نزول قرآن به دلیل پرهیز از مشتبه شدن آن با قرآن می‌داند. نویسنده فیض القدير پس از اینکه کتابت را امری معقول، ماندگار، قابل استفاده برای دیگران می‌شمارد، می‌گوید:

۱. فتح الباري بشرح الصحيح البخاري، ج ۷، ص ۹۳، باب ۹؛ مناقب علی بن ابی طالب ۷.
۲. صحيح مسلم، ج ۱۸، ص ۳۳۹، كتاب الزهد والرفاق، باب ۱۶ التثبيت في الحديث، ح ۷۷؛ فيض القدير شرح الجامع الصغير، ج ۴، ص ۶۹۴؛ تاريخ القرآن، ص ۲۱.
۳. همان.
۴. همان.
۵. سير اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۸۰، رقم ۱۷.

مقصود از نهی (لا تکتبوا...)، نهی خاص هنگام و هم‌زمان نزول قرآن است: خوف لبسه بغيره، أو كتابة غير القرآن معه في شيء واحد، إذ النهي متقدم و الإذن ناسخ عند أمن اللبس.^۱

برخی از نویسندگان اهل سنت این عقیده را ابراز می‌دارند که منع از کتابت حدیث، حتی همراه قرآن تنها در خصوص اصحاب، غیر از علی^۷ بوده است؛ وی تصریح می‌کند که:

إنّ كلاً من السنة الصحيحة والقرآن الكريم واجب الطاعة، و قد كان من الصحابة من يكتب حديث النبي^۹ ليحفظه، حتى نهى الرسول عن كتابة ما ليس بقرآن، إلا ما كان في صحيفة علي(كرم الله وجهه).^۲

بنابراین از زمان پیامبر^۹، مصحف علی^۷ معروف بوده و در آن غیر قرآن هم مکتوب می‌شده است.

چهارم: به نظر می‌رسد همه جار و جنجال‌ها و تهمت‌ها از سوی ناصرالقفاری و همفکران وی، برسر این نکته است که از یک‌طرف، می‌خواهند با تکلف و فشار ثابت کنند که جمع‌آوری قرآن جز با تلاش ابوبکر و عمر و بالأخره عثمان انجام نگرفت تا این کار را برای آنان فضیلت بشمارند و از طرف دیگر، علی‌رغم انبوه روایات درباره جایگاه علی^۷، در صدد اثبات این نکته‌اند که علی^۷ با دیگر اصحاب هیچ تفاوتی ندارد و مصحف او نیز همانند مصاحف دیگر است؛ در حالی که این هدف برای ابوبکر و عمر تأمین نمی‌گردد؛ زیرا:

اولاً، باتوجه به اینکه منع کتابت حدیث بر خلاف عقل و سیره رسول‌الله^{۳۹} و احادیث دال بر کتابت است،^۴ تدوین قرآن در زمان خود حضرت انجام شد؛ چنان‌که

۱. فیض القدير شرح جامع الصغير، ج ۴، ص ۶۹۴، رقم ۶۱۶۷: «قيدوا لعلم بالكتابة».

۲. فتح المنان في نسخ القرآن، ص ۲۲۵.

۳. الإستيعاب، ج ۳، (القسم الثالث)، ص ۹۲۰، ترجمه ۱۵۵۶؛ الترتيب الإداري نظام للحكومة النبوية، ج ۱، ص ۴۸: پیامبر ۹ سعد بن عاص را مأمور کرد به اهل مدینه کتابت تعلیم دهد و همچنین اسرای بدر را در مقابل تعلیم کتابت به ده نفر از جوانان، آزاد کردند.

۴. سلامة القرآن من التحريف، ص ۴۳۶-۴۳۷.

ابن حجر تصریح می‌کند: «وقد كان القرآن كله كتب على عهد رسول الله ٩ لكن غير مجموع في موضع واحد و لا مرتب السور...»^١.

محقق دیگر می‌گوید:

و من الثابت أنّ القرآن الكريم قد جمع في حياة النبي الكريم بعد أن كان مُفرّقاً في جريد النخيل... و صفائح الحجارة... والعظام والجلود والرقاع... و لم يترتب يومئذ على حسب السور الموضوعه؛^٢

چه اینکه بخاری صحیح‌ترین کتاب اهل سنت از ابن عباس نقل می‌کند که: «ما ترك النبي ٩ إلا ما بين الدفتين»^٣ و بی‌تردید در صورت نپذیرفتن این نظر (دیدگاه شیعه)، دهها سؤال اساسی درباره قرآن ایجاد خواهد شد و به احتمال بسیار قوی ابوبکر و عمر که اقدام به جمع‌آوری قرآن کردند، از این باب نبود که قرآن جمع‌آوری نشده است، بلکه بدان جهت بود که دیگر بزرگان صحابه چون علی^٤، عبدالله بن مسعود و ابی‌بن‌کعب و.. مصحف داشتند و آن دو، نداشتن مصحف را برای خود کسر شأن می‌شمردند. از این‌رو، به چنین کاری دست زدند، و الا چرا یکی از مصحف‌هایی را که به نقل بخاری وجود داشت، انتخاب نکردند؟! وقتی از انس بن مالک سؤال شد که چه کسی در عهد رسول‌الله قرآن را گردآورد، گفت: «أربعة كلهم من الأنصار: أبي بن كعب، و معاذ بن جبل، و زيد بن ثابت و ابو زيد»^٥ و به همین جهت مصحف ابوبکر هیچ‌وقت میان مردم منتشر نشد و مصحف او همانند مصحف‌های عبدالله بن مسعود، فقط جنبه شخصی داشت؛ هرچند از سوی مقام رسمی اداره مسلمانان گردآوری شد؛ چنان‌که برخی می‌نویسند: «غير أنّ هذا المصحف الرسمي لم يأخذ طريقة الرسمي إلى الأمصار، و لعل مقتل عمر هو الذي أحر ذلك»، و همین مصحف پس از ابوبکر به عمر منتقل شد و نزد حفصه دختر عمر ماند تا به عثمان رسید.

١. فتح الباري، ج ٩، ص ٥، رقم ٤٩٨٨.

٢. الشيعة، فلسفة وتاريخ، ص ١٧٧.

٣. صحيح بخاري، ج ٦، ص ١٩٠، رقم ٥٠١٩.

٤. همان، ص ١٨٧، رقم ٥٠٠٣.

٥. الموسوعة القرآنية، ج ١، ص ٣٥٤.

عمر بن خطاب هم برای اینکه مصحفی مستقل داشته باشد، اعلام کرد هر کسی چیزی از قرآن از رسول الله^۹ شنیده، با دو شاهد بیاورد، ولی موفق نشد: «فَقُتِلَ عُمَرُ قَبْلَ أَنْ يَجْمَعَ ذَلِكَ»^۱.

دلیلش این است که قبل از یکپارچه‌سازی مصاحف از سوی عثمان، مصحف‌های متعددی وجود داشت و در هر شهری یک مصحف رایج بود. مصحف ابن مسعود میان اهل کوفه، مصحف ابوموسی میان اهل بصره، مصحف مقداد بن اسود، در دمشق و مصحف ابی بن کعب میان اهل شام مورد توجه بود،^۲ و چون اختلاف قرائات و ادعای هر صاحب مصحفی (مصحف من!) به اوج خود رسید، عثمان بن عفان به پیشنهاد حذیفه مجبور شد که مصحف‌های دیگر را جمع آوری کند و نابود سازد^۳ و مصحف عثمانی را ارائه دهد، از این رو آن اقدام را از اهم کارهای وی می‌شمارند.^۴

ثانیاً، همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، نوشتن در حاشیه مصحف و یا حتی در کنار آیات، برای توضیح و تفسیر و تأویل، میان صحابه امر معمول و رایج بود.^۵

سرانجام اینکه ققاری در مرحله نخست علی^۷ و در مرحله بعدی شیعه را متهم می‌کند که با اعتقاد به مصحفی که در آن تفسیر و تأویل و... مکتوب بوده و این مخالف دستور پیامبر: «لَا تَكْتُبُوا عَلَيَّ شَيْئاً إِلَّا الْقُرْآنَ» بوده، کاملاً مردود و باطل است.

◆ لازمه مصحف علی^۷ کوتاهی در امر رسالت!

برخی از نویسندگان، لازمه وجود مصحف علی^۷ را کوتاهی رسول الله^۹ در امر تبلیغ قرآن و طعن صحابه، می‌دانند؛^۶ ولی باید گفت: اولاً، این سخن مخالف نصّ کلام خداوند است که فرمود: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي...)^۷.

۱. تاریخ مدینه المنوره، ج ۲، ص ۷۰۵.

۲. الموسوعة القرآنية، ج ۱، ص ۳۵۴؛ الكامل في التاريخ، ج ۳، ص ۸، حوادث سال ۳۰.

۳. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۸۳، کتاب فضائل القرآن، باب جمع القرآن، رقم ۹۸۷۴.

۴. همان.

۵. مذهب التفسیر الاسلامی، ص ۱۶؛ قصّة التفسیر، ص ۵۳.

۶. الوشیعة في نقد عقائد الشیعة، ص ۱۲۶.

۷. سوره مائده، آیه ۳.

ثانیاً، با توجه به منابع خود اهل سنت نسبت به این مصحف، نه تنها کوتاهی رسول الله^۹ - (نعوذ بالله) - در امر تبلیغ را ثابت نمی‌کند، که تأیید و تثبیت و تبلیغ رسالت و قرآن است، و بر پایه همان مدارک و حدیث مشهور ثقلین در جهت ماندگاری تبلیغ قرآن تا روز رستاخیز از خاتم الانبیاء^۹ صادر شد و آن حضرت اهل البیت: و در رأس آن علی^۷ را عدل قرآن معرفی کرد؛ همان علی^۷ که بنا بر نقل مدارک خود آنها فرمود: «سَلُونِي عَنْ كِتَابِ اللَّهِ؛ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ آيَةِ إِلَّا وَ قَدْ عَرَفْتُ بَلِيلَ نَزَلَتْ، أَمْ بِنَهَارٍ، أَمْ فِي سَهْلٍ أَمْ فِي جَبَلٍ». ^۱ و یا فرمود: «وَاللَّهِ! مَا نَزَلَتْ آيَةٌ إِلَّا وَ قَدْ عَلِمْتُ فِيمَا نَزَلَتْ، وَأَيْنَ نَزَلَتْ، وَ عَلَى مَنْ نَزَلَتْ، إِنَّ رَبِّي وَهَبَ لِي قَلْبًا عَقُولًا وَ لِسَانًا نَاطِقًا». ^۲ علی^۷ هرآنچه از رسول الله^۹ گرفته بود، عرضه داشت؛ با این حال چگونه می‌توان مدعی شد که رسول الله^۹ در تبلیغ قرآن کوتاهی کرده است!

ثالثاً، همان‌گونه که اشاره شد، علی^۷ به عنوان ادای وظیفه دینی و سیاسی مصحف خویش را بر اصحاب عرضه داشت و برای همیشه عذر آنان را برید^۳ و اینکه اصحاب به هر دلیلی آن را نپذیرفتند، تردیدی باقی نمی‌گذارد که صحابه در نپذیرفتن آن مقصرند و بر اساس نقل شهرستانی علی^۷ هنگام بازگشت و شنیدن این سخن برخی از اصحاب: «إِذَا رَفَعَ مَصْحَفَكَ لِأَحَابَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ!»^۴ با کوله‌باری از درد و شکوه‌آمیزانه آیه شریفه: (وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا)^۵ را با خود زمزمه می‌کرد و صحابه را به سان قوم موسی^۷ شمرد که در غیاب موسی نه تنها از هارون اطاعت نکردند و حجت‌های او را نپذیرفتند، که او را تهدید کردند. از این رو، هارون در پیشگاه برادرش چنین عذر آورد: (قَالَ يَا ابْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَكَلِمَاتِي إِنَِّّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَلِمَاتِي وَكَلِمَاتِي وَكَلِمَاتِي وَكَلِمَاتِي).^۶

۱. الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۳۳۸؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۹۸.

۲. همان دو منبع؛ حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۶۷.

۳. مفاتیح الأسرار و مصابیح الأنوار، ج ۱، ص ۱۳.

۴. همان.

۵. سوره فرقان، آیه ۳۰.

۶. سوره طه، آیه ۹۴. سلامة القرآن من التحریف، ص ۴۱۴.

♦ وضعیت فعلی مصحف امیرالمؤمنین^۷

موسی جارالله با طرح این سؤال که: «مصحف علی^۷ کجاست» و شیعه معتقدند مهدی مزعوم که در سرداب موهوم، مخفی است، روزی با آن مصحف از سرداب خارج می‌شود،^۱ از چند جهت قابل نقد است:

اولاً، همین پرسش درباره مصحف ابی‌بکر و عمر نیز مطرح خواهد شد؛ زیرا با گذشت بیش از چهارده قرن و صدها حوادث تلخ و نابود کننده، طرح چنین سؤالی به عنوان نقد بر اعتقادات شیعه، غیر عاقلانه است و بی‌شک در دسترس نبودن مصحف علی^۷ دلیل بر نبود آن نخواهد بود، و الا هزاران کتاب ارزشمند و میراث فرهنگی مسلمانان که هم اکنون در اختیار نیست و بر اثر حوادث روزگار، از بین رفته است، باید دروغ قلمداد شود!

ثانیاً، با توجه به برخورد منفی و کینه‌توزانه برخی از سران صحابه، در برابر علی^۷ و مصحف او، و منع شدید نقل و تدوین حدیث رسول‌الله^۹ قریب یک قرن، و دشمنی شدید بنی‌امیه و در رأس آن معاویه بن ابی‌سفیان، با خاندان رسول‌الله^۹ و سپس بنی‌عباس^۳ با این همه ... انتظار باطل است که مصحف شریف و مکتوبات امام امیرالمؤمنین علی^۷ در اختیار مردم باشد! کسی و کسانی که امکانات و بیت المال مسلمانان را حتی برای محو نام آنان به کار می‌گرفتند «حتی یربؤ علیه الصغیر، و یرم علیه الکبیر، و لا یذکر ذاکرٌ فضلاً»، چگونه می‌گذارند آثار مکتوبش در اختیار عموم مسلمانان باشد! ثانیاً براساس گزارش برخی از عالمان اهل سنت، مصحفی به امضای امیرالمؤمنین^۷ در سال شهادتش در نجف اشرف دیده شده است:

۱. الوشیعة فی نقد عقائد الشیعة، ص ۱۲۶ (با تلخیص).

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۵۶ - ۵۸ - ۵۹ - ۷۴ - ۱۱۰؛ الغدیر، ج ۲، ص ۱۲۶.

۳. ر.ک: تاریخ زندگی امامان معصوم در دوران بنی‌عباس، از جمله سیره پیشوایان تألیف مهدی پیشوایی.

۴. کتاب حضرت علی^۷، به جامعه، یا جغر، یا صحیفة، یا الفرائض نیز معروف است.

۵. معاویه این سخن را در جواب گروهی از بنی‌امیه گفت که از سب ولعن علی بن ابی‌طالب به ستوه آمده بودند و پیشنهاد توقف آن را به وی داد. ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۵۷.

لقد كان في دارالكتب العلوية في النجف مصحف بخط الكوفي
مكتوب في آخره: كتبه علي بن أبي طالب في سنة أربعين من
الهجرة^١.

هرچند نمی شود قطع پیدا کرد که این مصحف همان مصحف نخستین باشد.
بنابراین مصحف امیرالمؤمنین^٧ و سایر مکتوبات آن حضرت و امانت‌های نبوت و
رسالت، نزد امامان معصوم: بوده است و از امامی به امام دیگر که در واقع منبع علوم
آنان است، منتقل می‌گردد^٢ و این باور، نه تحریف قرآن است و نه انحراف از دین؛ و
اگر عدم دسترسی مسلمانان به این مصحف مورد ایراد باشد، باید از پیروان مکتب خلفا
پرسید که چرا و به چه دلیل؟ آن همه محدودیت‌ها و ستم‌ها و بی‌عدالتی‌ها... در مورد
خاندان وحی صورت گرفت و چرا از نشر علوم آنان جلوگیری به عمل آمد؟!
ثالثاً، ادعای نویسندگان یاد شده مبنی بر اینکه: روزی مهدی موعوم از سرداب
موهوم خارج می‌شود و مصحف علی^٧ را به همراه خواهد داشت: اولاً به اعتقاد پیروان
اهل‌بیت: نه تنها مصحف یاد شده، که امانت‌های رسالت پیامبر^٩ نزد آن حضرت
است. ثانیاً اینکه مهدی موعود^٧ نه از سرداب مورد نظر شما، که از کنار خانه خدا قیام
می‌کند. ثالثاً اینکه اعتقاد به منجی عالم، فرامذهبی است و اختصاص به شیعه ندارد،
بلکه همه ادیان الهی معتقد به منجی‌اند.

◆ نتیجه‌گیری

اصل وجود مصحف امیرالمؤمنین^٧ که به فرمان و املاي رسول الله^٩ و خط
علی^٧ تنظیم یافته، بر پایه منابع خود اهل سنت، امری مسلم است. این مصحف پس از
رسول الله^٩ بر اصحاب عرضه شد، ولی به دلایلی مورد پذیرش قرار نگرفت.
ویژگی‌هایی همچون تنظیم متن قرآن بر اساس تاریخ و ترتیب نزول آیات، همراه با
تأویل، تفسیر و بیان مصادیق، ناسخ و منسوخ و... این مصحف را از قرآن موجود،
متفاوت ساخته است، ولی از نظر تعداد سوره‌ها و تعداد آیات هیچ فرقی با مصحف
فعلی ندارد. اینکه برخی وجود این مصحف را دلیل بر تحریف قرآن می‌شمارند و کلینی

١. الموسوعة، ج ١، ص ٣٥٥.

٢. مع الدكتور ناصر القفاري في اصول مذهبه حول القرآن، ص ٣٣٥.

را در ترویج آن متهم می‌کنند، از جهات مختلف مردود است و نه تنها این مصحف،
شاهدی بر تحریف قرآن نیست، که مؤید عدم تحریف آن است و آنچه قفاری و
دیگران در این جهت بافته‌اند، افترا و تهمتی بیش نیست و در حقیقت بی‌اطلاعی
خویش را در معرض دید گذاشته‌اند!

◆ منابع

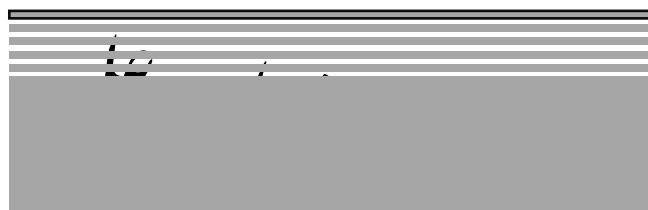
- * قرآن كريم.
١. آلاء الرحمن في تفسير القرآن: محمد جواد بلاغي، تحقيق: لطيف فرادى - عباس محمدى، قم: مركز العلوم والثقافة الإسلامية قسم حياء التراث الإسلامي، چاپ اول، ١٤٢٨ ق.
 ٢. الإتقان في علوم القرآن: جلال الدين سيوطى، ضبط و تصحيح واخراج آيات: محمد سالم هاشم، قم: ذوي القربى، چاپ دوم، ١٤٢٩ ق.
 ٣. الاحكام في اصول الأحكام: على بن احمد بن سعيد بن الحزم ظاهري، تحقيق: لجنة العلماء، بيروت: دار الجليل، چاپ دوم، ١٤٠٧ ق.
 ٤. إختيار معرفة الرجال المعروف برجال الكشي: ابي جعفر محمد بن حسن طوسي، تصحيح و تعليق: ميرداماد استرآبادى، تحقيق: سيد مهدي رجايى، قم: مؤسسة آل البيت، ١٤٠٤ ق.
 ٥. الإستيعاب في معرفة الأصحاب: ابي عمر يوسف بن عبدالله بن محمد بن عبد البر، تحقيق: على محمد بجاوى، القاهرة: نهضة مصر للطباعة، بى تا.
 ٦. اصول كافي: محمد بن يعقوب كليني، تهران: دارالكتب الإسلامية، چاپ چهارم، ١٣٦٥ ش.
 ٧. أصول مذهب الشيعة الإمامية الإثنى عشرية: ناصر بن عبدالله قفارى، الحبيزة: دارالرضا للنشر والتوزيع، بى تا.
 ٨. الاعتقادات في دين الإمامية: ابو جعفر محمد بن على بن حسين بن بابويه قمى صدوق، تحقيق ومقدمه: غلامرضا مازندراني، قم: چاپخانه علميه، ١٤١٢ ق.
 ٩. انتصار الحق: مناظرة علمية مع بعض الشيعة الإمامية: مجدى محمد على محمد، رياض: دار طبية للنشر والتوزيع، چاپ اول، ١٤١٨ ق.
 ١٠. بحار الأنوار الجامعة لدرر الأخبار الأئمة الأطهار: محمد باقر مجلسى، قم: مؤسسة إحياء الكتب الإسلامية، چاپ اول، ١٤٢٧ ق.
 ١١. البيان في تفسير القرآن: سيد ابو القاسم خويى، ترجمه: سيد جعفر حسيني، قم: دار الثقلين، چاپ اول، ١٣٨٤ ش.
 ١٢. تاريخ القرآن: محمد طاهر الخطاط كردى، مکه: مصطفى يغمور، چاپ اول، ١٣٦٥ ق.
 ١٣. تاريخ يعقوبى: احمد بن ابي يعقوب، تحقيق: عبدالامير مهنا، بيروت: مؤسسة الأعلمی، چاپ اول، ١٤١٣ ق.
 ١٤. تاريخ مدينة المنورة: ابوزيد عمر بن شبة بصرى، تحقيق: فهيم محمد شلتوت، قم: منشورات دار الفكر، ١٤١٠ ق.
 ١٥. تاريخ مدينة دمشق: ابن عساكر دمشقى، تحقيق: على شبرى، بيروت: دار الفكر، ١٤١٥ ق.
 ١٦. تأويل المختلف الحديث: عبدالله بن مسلم بن قتيبة، تصحيح و ضبط: محمد زهرى، بيروت: دارالجليل، ١٤١١ ق.
 ١٧. الترتيب الإداري نظام للحكومة النبوية: محمد عبد الحى كتانى، بيروت: دارالكتب العربى، بى تا.
 ١٨. التسهيل لعلوم التنزيل: محمد بن احمد بن جزى كلبى، بيروت: دارالكتب العربى، چاپ چهارم، ١٤٠٣ ق.
 ١٩. تقييد العلم: احمد بن على بن ثابت خطيب بغدادى، تصدير و تعليق و تحقيق: يوسف عش، بى جا، نشرية دار إحياء السنة النبوية، چاپ دوم، ١٩٧٤ م.
 ٢٠. تنوير الحوالك شرح على الموطأ المالك: جلال الدين عبدالرحمن سيوطى، بيروت: دار الفكر، بى تا.
 ٢١. تهذيب التهذيب: شهاب الدين احمد بن على بن حجر عسقلانى، بيروت: دار صادر، بى تا.
 ٢٢. تهذيب الكمال في أسماء الرجال: يوسف المزى ابوالحجاج، تحقيق: بشار عواد معروف، بيروت: مؤسسة الرسالة، چاپ دوم، ١٤٠٩ ق.

٢٣. توثيق السنة في القرن الثاني الهجري: رفعت فوزى عبدالمطلب، القاهرة: مكتبة الخانجي، چاپ اول، ١٤٠٠ق.
٢٤. جامع بيان العلم وفضله: ابن عبدالبر، مقدمه و تعليق: محمد عبدالقادر احمدعطا، بيروت: مؤسسة الكتب الثقافية، چاپ دوم، ١٤١٨ق.
٢٥. الجامع لأحكام القرآن (تفسير القرطبي): ابي عبدالله محمد بن احمد انصاري قرطبي، بيروت: دار إحياء التراث، بی تا.
٢٦. الحديث ومصطلحه: محمد بن صالح العثيمين، بی تا، بی جا.
٢٧. حلية الأولياء وطبقات الأصفياء: احمد بن عبدالله اصبهانی ابونعیم، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ اول، ١٤٠٩ق.
٢٨. النريعة الى تصانيف الشيعة: آقا بزرگ تهرانی، بيروت: دار الأضواء، بی تا.
٢٩. رجال ابن داود الحلي: تقي الدين حسن بن علي حلي، تحقيق و مقدمه: السيد محمد آل بحر العلوم، قم: منشورات رضی، ١٣٩٢ق؛ تهران: چاپخانه دانشگاه تهران، ١٣٤٢ق.
٣٠. رجال البرقي (همراه با رجال ابن داود): احمد بن ابي عبدالله برقي، قم: منشورات رضی، ١٣٩٢ق.
٣١. رجال الطوسي: ابي جعفر محمد بن حسن طوسي، تحقيق: جواد قیومی اصفهانی، قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، ١٤٢٠ق.
٣٢. روح المعاني في تفسير القرآن العظيم: سيد محمود أوسي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، بی تا.
٣٣. سلامة القرآن من التحريف وتفنيد الافتراءات: فتح الله (نجار زادگان) محمدی، تهران: مشعر، ١٣٨٢ش.
٣٤. السنن الكبرى: ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب نسائي، تحقيق: عبدالغفار سليمان بنداري، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١١ق.
٣٥. سير أعلام النبلاء: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، بيروت: مؤسسة الرسالة، چاپ چهارم، ١٤٠٦ق.
٣٦. شرح نهج البلاغه: عبد الحميد بن ابي الحديد، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت: دار إحياء التراث العربي، چاپ دوم، ١٣٨٧ق.
٣٧. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل في الآيات النازلة في اهل البيت: عبيدالله بن عبدالله بن احمد معروف به حاكم حسكاني، تحقيق: محمد باقر محمودی، ايران: مؤسسة الطبع النشر التابعة لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي، چاپ اول، ١٤١١ق.
٣٨. الشيعة والسنة: احسان الهی ظهير، لاهور: دار الأنصار، ١٣٩٩ق.
٣٩. الشيعة، فلسفة و تاريخ: احمد كمال شعث، القاهرة: مكتبة مديولي، چاپ اول، ١٤١٤ق.
٤٠. صحيح مسلم المسمى الجامع الصحيح: مسلم بن حجاج نيشابوري، بيروت: دار الجليل، چاپ اول، ١٤٢٦ق.
٤١. صحيح بخاري: محمد بن اسماعيل بخاري، شرح و توضيح: مصطفى ديب البغا، بيروت - دمشق: دار ابن كثير، چاپ پنجم، ١٤١٤ق.
٤٢. صحيح مسلم بشرح النووي: نووي، تحقيق و تصحيح: محمد فؤاد عبدالباقي، دار الفكر، چاپ دوم، ١٣٩٨ق؛ بيروت: دار إحياء التراث العربي، بی تا.
٤٣. الطبقات الكبرى: محمد بن سعد، بيروت: دار بيروت، ١٤٠٥ق.
٤٤. الغدير في الكتاب والسنة: عبدالحسين احمد امينی، بيروت: مؤسسة الأعلمی، چاپ اول، ١٤١٤ق.
٤٥. فتح الباري بشرح البخاري: احمد بن علي بن حجر عسقلاني، بيروت: دار إحياء التراث العربي، بی تا.
٤٦. فتح الباري بشرح صحيح البخاري: احمد بن علي بن حجر عسقلاني، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي - عبدالعزيز بن باز، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٠ق.

٤٧. فتح المنان في نسخ القرآن: على حسن عريض، مصر: مكتبة الخانجي، چاپ اول، ١٩٧٣م.
٤٨. الفهرست: ابن نديم، تعليق: شيخ ابراهيم رمضان، بيروت: دار المعرفة، ١٩٧٧ق .
٤٩. فيض القدير شرح جامع الصغير: زين الدين محمد عبدالرئوف مناوي، تحقيق: احمد عبدالسلام، بيروت: دار الكتب، چاپ اول، ١٩١٥ق.
٥٠. قصة التفسير: شرباصي، بيروت: دار الجليل، چاپ دوم، ١٩٧٨م.
٥١. الكامل في التاريخ: ابوالحسن على بن كرم محمد بن محمد بن اثير، تحقيق: عبدالقاضي، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٩١٥ق .
٥٢. كتاب سليم بن قيس: سليم بن قيس، تحقيق: علاء الدين موسوي، طهران: مؤسسة البعثة، قسم الدراسات الإسلامية، ١٩٠٧ق .
٥٣. كنز العمال: محمد تقي هندی، تحقيق: صفوة السقا، بيروت: مؤسسة الرسالة، بی تا.
٥٤. مذاهب التفسير الإسلامي: گلديز بهر، تحقيق و تعليق: عبدالحليم نجار، مصر: مكتبة الخانجي، ١٣٧٣ق.
٥٥. مسند الإمام احمد بن حنبل: احمد بن محمد بن حنبل، بيروت: دار الفكر، چاپ دوم، ١٩١٤ق.
٥٦. مسند الإمام احمد بن حنبل: احمد بن محمد بن حنبل، تحقيق: شعيب ارنؤوط و ديكران، بيروت: مؤسسة الرساله، چاپ دوم، ١٩٢٠ق.
٥٧. مسند الإمام احمد بن حنبل: احمد بن محمد بن حنبل، تحقيق: صدقي محمد جميل عطار، بيروت: دار الفكر، چاپ دوم، ١٩١٤ق.
٥٨. مسند الإمام احمد بن حنبل: احمد بن محمد بن حنبل، قاهرة: مؤسسة قرطبة، بی تا.
٥٩. المصاحف: ابي بكر عبدالله بن ابي داود سليمان بن الأشعث، بيروت: دار الكتب العلميّه، چاپ اول، ١٩٠٥ق.
٦٠. المصنف: عبدالرزاق صنعاني، تحقيق: حبيب عبدالرحمن اعظم، بی جا، المجلسي العلمي، بی تا.
٦١. مع دكتور ناصر القفاري في اصول مذهبه حول القرآن و التشيع: ابوالفضل اسلامي، قم: نشر الفقاهة، چاپ اول، ١٩٢٨ق.
٦٢. المعجم الكبير: سليمان بن احمد بن ايوب لخمى طبراني، تحقيق: حمدي عبد المجيد سلفي، قاهرة: مكتبة ابن تيمية، بی تا.
٦٣. مفاتيح الأسرار و مصابيح الأنوار (تفسير الشهرستاني المسمّى بمفاتيح ...): محمد بن عبد الكريم شهرستاني، تحقيق و تعليق: محمد على أدرشيب، طهران: مركز البحوث والدرسات للتراث المخطوط، چاپ اول، ١٩٢٩ق.
٦٤. مناقب آل ابي طالب: ابوجعفر محمد بن علي بن شهر آشوب مازندراني، تحقيق و فهرست: يوسف بقاعي، بيروت: دار الضواء، ١٩١٢ق .
٦٥. المناقب: موفق بن احمد بن مكي، تحقيق: شيخ مالك محمودي، قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، چاپ دوم، ١٩١٤ق.
٦٦. مناهل العرفان في علوم القرآن: محمد عبدالعظيم زرقاني، تحقيق: احمد طعمة حلي، بيروت: دار المعرفة، چاپ دوم، ١٩٢٢ق.
٦٧. منتهى المقال في أحوال الرجال: محمد بن اسماعيل مازندراني، تحقيق: مؤسسة آل البيت، قم: مؤسسة آل البيت، چاپ اول، ١٩١٦ق.
٦٨. منهاج السنة النبوية: احمد بن عبدالحليم حرّاني ابن تيمية، تحقيق: محمد رشاد، قاهرة: مؤسسة قرطبة، چاپ اول، ١٩٠٦ق.
٦٩. الموسوعة القرآنية: ابراهيم ابياري، بی جا، مؤسسة سجل العرب، ١٩٠٥ق.
٧٠. الوشيعه في نقد عقائد الشيعه: موسى جار الله، بی جا، مطبعة الكيلاني، بی تا.



ولایت و تحریف



* رحمت الله ضیائی

* دانش‌آموخته حوزه و مؤسسه مذاهب اسلامی.

◆ چکیده

تحریر و دست بردن به متون با اهداف خاص، سابقه بس طولانی دارد. یهودیان قهرمان تحریر در تاریخ‌اند. وهابیت نیز دست به تحریر زده و قسمتی از مباحث متون و آثار اسلامی را که با دیدگاه‌های آنان همسو نبوده است، از کتاب‌ها به کلی حذف و یا کلمات مبهم جایگزین آن کرده‌اند. در تحقیق پیش‌رو، پس از بیان معنای لغوی و اصطلاحی و سابقه تحریر، به نمونه‌هایی اشاره شده که وهابیان در آثار فعلی اهل سنت، دست به تحریر و حذف برده‌اند. تحریر در آثار اهل سنت بسیار گسترده است که پرداختن به همه آنها فرصت دیگر می‌طلبد.

کلیدواژگان: تحریر وهابیت، یهود، اهل سنت، صحیح بخاری، وهابیان، سلف.

◆ مقدمه

وهاییان برای رسیدن به اهداف خود از شیوه‌های متعددی چون تطمیع و تهدید، کشتن و حذف فیزیکی مخالفین خویش، نسبت کفر و شرک، دروغ و تهمت، تقطیع و تحریف روایات شیعه، تحریف متون و آثار مربوط به اهل سنت استفاده می‌کنند.^۱ این گروه برای ترویج افکار و پندارهای خویش دست به هر کاری می‌زنند و از آن هیچ ابایی ندارند. آنان کتب و آثاری را که قرن‌هاست تدوین یافته و هزاران نسخه خطی و چاپی از آنها در کتابخانه‌های جهان ثبت و رده بندی گردیده‌اند و در اختیار اکثر اندیشمندان اسلامی در اقصی نقاط جهان قرار دارند، بی‌باکانه تحریف می‌کنند و آنچه را که در تضاد با پندارهای خود می‌یابند تقطیع و یا حذف می‌کنند، غافل از اینکه این عمل نه تنها برای اهداف آنان کارساز نیست و به ترویج باورهای این گروه کمک نخواهد کرد، بلکه موجب تنفر و انزجار مسلمانان از این گروه خواهد شد.

عقل و شرع حکم می‌کند میراث گران‌بهای علمی را که با تلاش عالمان مسلمان تدوین شده و با کوشش و اهتمام طاقت‌فرسای عده‌ای، از حوادث طبیعی و غیر طبیعی روزگار محفوظ مانده و از نسلی به نسل دیگر منتقل شده و به دست ما رسیدند، حفظ کنیم و در صیانت و نگهداری آنها تمام تلاش‌های خویش را مبذول داریم و نگذاریم عده‌ای برای رسیدن به مقاصد نامبارک خود، به تحریف آثار گران‌بهای گذشتگان بپردازند. اگر فرقه وهابیت خود را مسلمان و پیرو سلف می‌داند - همانطور که شعار آنان پیروی از سلف است - باید باورهای خود را با دیدگاه‌های سلف تطبیق دهند، نه اینکه با تحریف آثار و متون ارزشمند اسلامی، سلف را با پندارهای خود هماهنگ سازد. ممکن است این عمل کاربرد مقطعی به نفع آنان داشته باشد، اما در دراز مدت، با توجه به بیداری امت اسلامی، کارساز نخواهد بود، بلکه افشای آن باعث تنفر و انزجار مسلمانان از این گروه خواهد شد و مسلمانان خود به صیانت از میراث با ارزش خویش خواهند پرداخت. در پژوهش پیش‌رو، به تعدادی از تحریفات که این

۱. الرد علی کتاب أصول مذهب الشيعة الإمامية الاثنی عشرية، ص ۱۸-۱۹.

فرقه در آثار اسلامی انجام داده‌اند، اشاره می‌گردد. پیش از آن، به طور گذرا به معنا، انواع و پیشینه تحریف می‌پردازیم.

◆ معنا و انواع تحریف

تحریف از ریشه «حرف» به معنای لبه و کناره است^۱ که در باب تفعیل به معنای دگرگونی و تغییر هر پدیده‌ای به سمتی جز جایگاه طبیعی خود به کار رفته است.^۲ در اصطلاح به هر دخل و تصرفی در کلام غیر، تحریف می‌گویند. در خصوص متون، تحریف به تلاش جهت تغییر یا دو پهلو ساختن متن گفته می‌شود^۳ و در حقیقت نوعی دگرگونی و انحراف در متن است که به شکل معنوی یا لفظی انجام می‌گیرد.

تحریف معنوی عبارت از تفسیر ناصحیح و برداشت‌های انحرافی بر خلاف مقصود گوینده است که در قرآن کریم با تعبیر (يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهَا)^۴ و در حدیث با تعبیر «أَقَامُوا حَرْوَقَهُ وَحَرَقُوا حُدُودَهُ»^۵ از آن یاد شده است. در تحریف معنوی، در لفظ تغییر صورت نمی‌گیرد، بلکه در مقصود گوینده و نویسنده کلام تصرف می‌گردد و تحریف کننده لفظ را طوری معنا می‌کند که بر خلاف مقصد و مقصود گوینده است. در عملکرد وهابیان هر دو نوع تحریف دیده می‌شود. آنان وقتی در برابر روایات صحیح‌السند مانند حدیث شریف غدیر قرار می‌گیرند و از جهت سندی نمی‌توانند در آن خدشه کنند و کاری از پیش برند، تلاش می‌کنند که در معنای لفظ تصرف کنند و بر خلاف همه قواعد و شواهد، معنای دیگری از آن ارائه دهند^۶ که این موضوع در این نوشتار از بحث ما خارج است و فرصت دیگری می‌طلبد.

در نوع دوم تحریف (تحریف در لفظ)، وهابیت تلاش بیشتری کرده‌اند. آنان در این عرصه با شگردهای مختلف چون تلخیص کتاب‌های مرجع مانند صحیح بخاری،

۱. صحاح جوهری، ج ۴، ص ۱۳۲۴؛ لسان العرب، ذیل کلمه حرف.
۲. معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۴۳.
۳. المفردات، ص ۲۲۸.
۴. سوره نساء، آیه ۴۶.
۵. روضه کافی، ص ۵۳.
۶. برای نمونه ر.ک: منهاج السنة، ج ۷، ص ۳۲۴.

مسلم و...، یا با تقطیع و حذف قسمتی از روایات مخالف عقیده‌شان، جایگزین کردن واژه‌های مبهم مثل کذا و کذا کوشیده‌اند حقایق را وارونه نشان دهند.

◆ پیشینه تحریف

پیشینه تحریف به یهودیان باز می‌گردد. قوم یهود قهرمان تحریف در طول تاریخ بوده‌اند و از گذشته تاکنون، تمایل شدید به وارونه جلوه دادن حقایق داشته‌اند.^۱ از این‌رو، به کارهایی پرداخته‌اند که بتوان با آنها، حقایق را تحریف کرد و مطالب را واژگون جلوه داد. یهودیان هیچ پروایی از تحریف مطالب ندارند، این رسم و عادت دیرینه آنان است، در معارف دینی هر لحظه به سوی سخن و عملی منحرف می‌شوند که با منافعشان سازگارتر باشد.^۲

در قرآن کریم این صفت یهودیان به صورت یک خصیصه نژادی شناخته شده است.

(أَفَنظَمُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ
كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ)^۳
آیا انتظار دارید به (آیین) شما
ایمان بیاورند، با اینکه عده‌ای از
آنان، سخنان خدا را می‌شنیدند و پس
از فهمیدن، آن را تحریف می‌کردند؛
در حالی که علم و اطلاع داشتند.

یهودیان کسانی هستند که همراه موسی سخن خدا را می‌شنیدند و وقتی به میان قومشان بر می‌گشتند آن را زیر و رو می‌کردند. این تحریف، نه به دلیل اشتباه ناآگاهانه در فهم کلام بود، بلکه خوب می‌فهمیدند، ولی حرف‌ها را به گونه‌ای دیگر برای مردم بیان می‌کردند.^۴

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۳۲۱.

۲. همان، ص ۳۵۴.

۳. سوره بقره، آیه ۷۵.

۴. بی‌جهت نیست که وهابیت دست به تحریف متون اسلامی زده و بی‌محابه هر آنچه را که مخالف با پندارهای آنان است، حذف و تحریف می‌کنند؛ زیرا برخی نسب محمد بن عبدالوهاب، رهبر وهابیت، را از خانواده یهودی دانسته‌اند. نام جد پدری او «شولمان» است که خربزه فروش بود و چون برای او ثمره‌ای نداشت، به تجارت دین پرداخت. نام خود را به سلیمان تغییر داد و سرانجام به نجد آمد و در شهر عیینه ساکن شد و خود را از نسل ربیعہ معرفی کرد و بعد از سال‌ها، محمد بن عبدالوهاب در شهر

نخستین بار احبار و رهبان مسیحی و یهودی متون را با اهداف خاص تحریف کردند، آنان با کتمان و تحریف تورات و انجیل مردم را از حقیقت و دریافت حقایق موجود در این دو کتاب بازداشتند و برای حفظ مقام خود، نگذاشتند اسلام و رسالت رسول خاتم^۹ که به خوبی در این دو کتاب بیان شده بود، به مردم برسد.^۱ از این رو، بیشترین لعن خداوند و لعن هر لعنت‌کننده‌ای متوجه آنان است: (إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ).^۲ پس از آن بنی امیه تلاش کردند که به هر شکل، حقایق و واقعیت‌ها را بپوشانند. آنان سخنان رسول اکرم^۹ را دگرگون ساختند و به نفع خودشان توجیه کردند، علیه اهل بیت: تبلیغات گسترده‌ای انجام دادند،^۳ فرقه‌های منحرف را به نام اسلام و در تضاد با اسلام به وجود آوردند و به تعصبات قومی و امتیازات نژادی و افتخارات طایفه‌ای دامن زدند.^۴ جاحظ، امویان را نخستین کسانی می‌داند که آشکارا در تاریخ اسلام و آداب و رسوم دینی، بدعت به وجود آوردند و سعی کردند از شاهان ایران و روم شرقی (بیزانس) پیروی کنند.^۵

آنها ممانعت از نشر و تدوین احادیث پیامبر اکرم^۹، جعل حدیث در برابر حدیث پیامبر^۹ و جلوگیری از نشر و فضایل اهل بیت^۷ را در دستور کار خویش قرار دادند. معاویه به سمرة بن جندب صد هزار درهم داد و از او خواست که آیه (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ)^۶ که همه قائل‌اند در شأن امیرالمؤمنین^۷ نازل شده است، آن را جعل نموده و به عبد الرحمن بن ملجم مرادی قاتل امام علی^۷، منسوب کند. او نیز با افزایش مبلغ به چهارصد هزار درهم،

عینیه به دنیا آمد. اولین کسی که به یهودی بودن نسب محمد بن عبدالوهاب اشاره کرده است، شاعری به نام حمیدان الشویعر (م ۱۱۸۰ق) است که هم‌عصر محمد بن عبدالوهاب و محمد بن سعود بود و به دست آنها مسموم شد (تاریخ آل سعود، ص ۱۹-۲۵).

۱. «کسانی که به آنان کتاب آسمانی داده‌ایم، همان‌گونه که پسران خود را می‌شناسند، پیامبر را می‌شناسند و البته گروهی از آنان حق را دانسته، کتمان می‌کنند» (سوره بقره، آیه ۱۴۶).

۲. سوره بقره، آیه ۱۵۹.

۳. حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۸.

۴. وفتیات الأعیان، ج ۴، ص ۳۲۸.

۵. رساله جاحظ، ص ۱۶.

۶. سوره بقره، آیه ۲۰۷.

قبول کرد و این جعل را انجام داد.^۱ همچنین در همان وقت آیه (وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ)^۲ را در حق امام علی^۳ روایت کرد.^۴
حاکم نیشابوری نقل می‌کند:

مروان بن حکم وارد مسجد النبی^۵ شد و دید مردی صورت بر قبر رسول خدا^۶ نهاده است. گردن او را گرفت و گفت: می‌دانی چه می‌کنی؟ او وقتی سر برداشت، معلوم شد که ابو ایوب انصاری است و خطاب به مروان، گفت: من نزد سنگ نیامده‌ام، نزد پیامبر^۷ آمده‌ام. ای مروان از پیامبر^۸ شنیدم که فرمود: آن‌گاه که دین را صالحان رهبری کنند، بر آن گریه نکنید، آن‌گاه گریه کنید که نا اهلان رهبر باشند.^۹

در ادامه این حرکت ضد علمی، ابن تیمیه که علم دفاع از امویان را در قرن هفتم و هشتم هجری بر افراشت، همان خط و مشی آنها را پی‌گیری کرد و در جهت تحریف و کتمان واقعیت‌ها کوشید. شمس الدین ذهبی، معاصر ابن تیمیه، خطاب به او می‌گوید:

تا کی سخنان ناشایست خود را بالاتر از احادیث صحیح بخاری و صحیح مسلم می‌شماری؟ ای کاش! احادیث آن دو کتاب از اعتراض تو در امان مانده بود. تو بعضی اوقات آنها را تضعیف و بی‌ارزش می‌کنی و یا توجیه می‌کنی و انکار می‌ورزی!!^{۱۰}

تحریفی که در تفسیر جامع البیان طبری در ذیل آیه شریفه (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ)^{۱۱} صورت گرفته است نیز در همین جهت است. ذیل این آیه، حدیث آغاز دعوت این‌گونه نقل شده است که پیامبر^{۱۲} فرمود:
فأیکم یوازرنی علی هذا الأمر ، علی أن یکون أخي و کذا و کذا؛

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۴ ص ۷۳؛ الغارات، ج ۲، ص ۸۴۰ و ۸۴۱؛ بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۲۱۵.
۲. سوره بقره، آیه ۲۰۴.
۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۴ ص ۷۳؛ الغارات، ج ۲، ص ۸۴۰ و ۸۴۱؛ بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۲۱۵.
۴. مستدرک، ج ۴، ص ۵۱۵.
۵. أعیان المصر، ج ۱۰، ص ۲۳۴.
۶. سوره شعراء، آیه ۲۱۴.

کدامیک از شما وزیر و کمک کار من در این امر (امر رسالت) خواهد شد تا برادر من و کذا و کذا باشد.

بعد از آنکه علی^۷ این مقام را پذیرفت، پیامبر به علی^۷ فرمود: «إِنَّ هَذَا أَخِي وَ

كَذَا وَ كَذَا؛ تو برادر من و کذا و کذا هستی»^۱ با مراجعه به تاریخ طبری به دست

می آید که به جای کذا و کذا «إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وصيي و خليفتي فيكم» بوده، که دست

تحریف آنها را حذف کرده و به جای آن کلماتی مبهم قرار داده است.^۲

یکی از تحریفات حساب شده در آثار اهل سنت، تحریف در کتاب فتوحات مکیه

ابن عربی است. شیخ عبدالوهاب شعرانی در کتاب البیواقیت و الجواهر بابی را منعقد

ساخته و در آن علایم قیامت را بیان کرده است؛ از آن جمله به خروج حضرت

مهدی^۷ اشاره کرده و عباراتی از ابن عربی در باب ۳۶۶ از کتاب فتوحات آورده که این

چنین است:

و اعلموا أنه لا بدّ من خروج المهدي^۷، لكن لا يخرج حتى تملأ
الأرض جوراً و ظلماً فيملؤها قسطاً و عدلاً و لو لم يكن من
الدنيا إلا يوم واحد، طول الله تعالى ذلك اليوم حتى يلي ذلك
الخليفة من عتره رسول الله من ولد فاطمة رضي الله عنها، جدّه
الحسين بن علي بن ابي طالب، و والده حسن العسكري، ابن
الإمام علي النقي (بالنون)، ابن الإمام محمد النقي (بالتاء)، ابن
الإمام علي الرضا، ابن الإمام موسى الكاظم، ابن الإمام جعفر
الصادق، ابن الإمام محمد الباقر، ابن الإمام زين العابدين علي،
ابن الإمام الحسين، ابن الإمام علي بن ابي طالب^۲ ...^۳

ولی در چاپ جدید فتوحات مکیه، هرگز اثری از نام اهل بیت: نمی بینیم و چون

وجود این اسامی تأییدی بر مذهب شیعه است، از کتاب فتوحات مکیه حذف شده

است.^۴

۱. جامع البيان، ج ۱۹، ص ۱۴۶.
۲. تاریخ الامم و الملوك، ج ۲، ص ۳۲۱.
۳. الجواهر و البواقیت، ج ۲، ص ۱۴۳.
۴. الفتوحات المکیه، ج ۳، ص ۳۲۷.

◆ نمونه‌ای از تحریفات جدید در منابع اهل سنت

۱. صحیح بخاری

کتاب صحیح بخاری در میان اهل سنت جایگاه بس بلندی دارد و از نگاه آنان بعد از قرآن کریم اثری همتای این کتاب وجود ندارد^۱ و از آنجا که تمام روایات این کتاب به باور اهل سنت صحیح است، آن را صحیح می‌گویند^۲ و در سند هیچ‌یک از روایات آن اشکالی وجود ندارد و بخاری مدعی است احادیث این کتاب را به مدت شانزده سال از میان ششصد هزار حدیث برگزیده است.^۳ با این حال اگر مطلبی در تضاد با باورهای وهابیت در آن دیده شود، آن را حذف و تحریف می‌کنند. اگر وضعیت به همین منوال ادامه یابد، علمای اهل سنت در آینده نه چندان دور، شاهد صحیح بخاری در بازار کتاب خواهند بود که هیچ تناسبی با صحیح بخاری اصلی ندارد.

در این اثر با ارزش از نگاه اهل سنت، حذف‌ها و تحریفات زیادی صورت گرفته است که پرداختن به همه آنها از توان این مختصر خارج است، و لیکن برای نمونه به چند مورد اشاره می‌گردد:

۱. در کتاب صحیح بخاری (چاپ دار الفکر، بیروت) بخاری حدیثی را در باره متعه (ازدواج موقت) آورده است. او چنین نقل می‌کند:

۱. الصواعق المحرقة، ص ۵؛ تاریخ الإسلام، ج ۱۹ ص ۲۴۲.
۲. بخاری خود به انگیزه تألیف صحیح اشاره کرده و گفته: «كُنَّا عِنْدَ اسْحَاقَ بْنِ رَاهُوْبَةَ فَقَالَ: لَوْ جَمَعْتُمْ كِتَابًا مَخْتَصِرًا لَصَحِيحِ سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: فَوَقَّعَ ذَلِكَ فِي قَلْبِي، فَأَخَذْتُ فِي جَمْعِ الْجَامِعِ الصَّحِيحِ» (مقدمه صحیح بخاری، ص ۱۵).
۳. مقدمه فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ص ۴۶۵. بسیاری دیگر از علمای اهل سنت کتاب بخاری را «اصح الكتب» بعد از قرآن می‌دانند و به آن معترف‌اند. (صحیح مسلم بشرح النووي، ج ۱، ص ۱۴؛ فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج ۱، ص ۵). بعضی دیگر، کتاب بخاری را وسیله‌ای برای جلب برکات آسمانی و دفع امراضی همانند طاعون و باعث جلوگیری از خطر غرق شدن کشتی می‌دانند (قواعد التحذیر، ص ۲۲۷) و حتی بعضی از آنها گفته‌اند که صحت کتاب بخاری به امضای پیامبر اسلام رسیده است! ابو زید مروزی گفته: «سمعت خالد بن عبد الله المروزي يقول: سمعت أبا سهل محمد بن أحمد المروزي يقول: سمعت أبا زيد المروزي يقول: كنت نائماً بين الركن والمقام فرأيت النبي ﷺ في المنام فقال لي: يا أبا زيد إلى متى تدرس كتاب الشافعي ولا تدرس كتابي؟ فقلت: يا رسول الله وما كتابك؟ قال: جامع محمد بن إسماعيل» (مقدمه فتح الباری، ص ۴۸۹).

عن عمران بن حصین ۲ قال: نزلت آية المتعة في كتاب الله ففعلناها مع رسول الله ۹ ولم ينزل قرآن يحرمه ولم ينه عنها حتى مات: قال رجل برأيه ما شاء قال محمد: يقال إنه عمر؛ عمران بن حصین می گوید: آیه متعه در کتاب خدا نازل شد و ما این کار را با رسول خدا ۹ انجام دادیم و آیه ای در تحریم آن نازل نشد و تا وقتی که نبی اکرم ۹ از دنیا رفت، آن را منع نکردند. بعد مردی آمد و به رأی خودش عمل کرد. محمد گفت: می گویند: او عمر بود.

آنجا که می گوید: «قال رجل برأيه ما شاء»، منظورش این است که مردی آن را (متعه را) تحریم کرد. جایی که می گوید: «قال محمد يقال إنه عمر»، مقصود از «محمد» محمد بن اسماعیل بخاری صاحب کتاب صحیح بخاری است. در چاپ های بعدی (دار إحياء التراث العربی، بیروت؛ دار الکتب العلمیة، بیروت؛ دار المعرفة، بیروت) جمله «قال محمد يقال إنه عمر» را حذف کرده اند و عبارت تحریف شده، چنین است: «عن عمران بن حصین ۲ قال: نزلت آية المتعة في كتاب الله ففعلناها مع رسول الله ۹ ولم ينزل قرآن يحرمه ولم ينه عنها حتى مات قال رجل برأيه ما شاء».

همچنین در صحیح بخاری حدیثی از ابو هریره از پیامبر ۹ آمده است:
 قال: خلق الله الخلق فلما فرغ منه قامت الرحم فأخذت بحقو الرحمن، فقال له: مه. قالت: هذا مقام العائذ بك من القطيعة.
 قال: ألا ترضين أن أصل من وصلك واقطع من قطعك؟ قالت: بلى يا رب!

این حدیث در این منابع نقل شده است: صحیح البخاری، بخاری، ج ۶، ص ۴۲ و ۴۳، دارالفکر؛ فتح الباری، ابن حجر، ج ۸، ص ۴۴۶، دارالمعرفة؛ عمدة القاری، عینی، ج ۱۹، ص ۱۷۲، دار إحياء التراث العربی؛ تفسیر البغوی، بغو، ج ۳، ص ۱۵، دار

۱. «خداوند مخلوقات خویش را خلق کرد و هنگامی که از آفرینش آنان فارغ گردید، آن گاه رحم ایستاد و به خداوند پناه آورد و خداوند به او گفت ساکت باش؛ رحم گفت: این مقام کسی است که از جدایی به تو پناه می برد پس خداوند فرمود: آیا راضی نمی شوی که هر کس با تو پیوند داشت من نیز با او پیوند داشته باشم و هر کس تو را جدا افکند، من نیز از او جدایی یابم؟ رحم گفت: خداوند، همین گونه است [من راضی هستم]».

المعرفة: تفسير ابن كثير، ابن كثير، ج ٤، ص ١٩٢، دار المعرفة؛ ميزان الاعتدال، ذهبی، ج ٢، ص ٥٧٣، دار المعرفة.

اما متاسفانه دست وهابيت اينجا هم وارد شده و عبارات را تحريف کرده است و در چاپ دار السلام للنشر و التوزيع، رياض، حديث ياد شده را چنين آورده است:
عن أبي هريرة ٢ عن النبي ٩ قال: خلق الله الخلق فلما فرغ منه قامت الرحم فأخذت { } فقال له: مه. قالت: هذا مقام العائذ بك من القطيعة. قال: ألا ترضين أن أصل من وصلك واقطع من قطعك؟ قالت: بلى يا رب» (حديث ٤٨٣٥).

٢. صحيح مسلم

این کتاب یکی از صحاح سته معروف اهل سنت و از مهم ترین منابع حدیثی آنان در زمینه عقاید، فقه، تفسیر قرآن و تاریخ صدر اسلام می باشد که توسط ابوالحسین مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری (٢٠٦ - ٢٦١ ق) معروف به مسلم نیشابوری نگاشته شده است. نام اصلی این کتاب، الجامع الصحيح یا الصحيح الجامع است.
اهمیت کتاب مسلم برای اهل سنت چنان زیاد است که می گویند، همه احادیث آن بدون استثنا، صحیح و مورد قبول است؛ به طوری که افرادی همانند ابن روزبهان و جوینی قائلند که اگر کسی قسم بخورد که تمام احادیث صحیحین گفتار رسول الله ٩ و مطابق با واقع است، قسمش صحیح است و کفاره ندارد!^١

حافظ نووی می نویسد:

وقد قال إمام الحرمين: لو حلف انسان بطلاق امرأته أن ما في كتابي البخاري و مسلم ممّا حكما بصحّته من قول النبي ٩ لما ألزمته الطلاق؛

اگر کسی قسم بخورد بر اینکه اگر احادیث دو کتاب بخاری و مسلم از دو لب مبارک رسول الله صادر نشده باشد، من زخم را طلاق می دهم، قسم او صحیح است و زنش مطلقه نیست.^٢

١. شرح صحيح مسلم نووی، ج ١، ص ١٩.
٢. همان.

با وجود این کتاب صحیح مسلم نیز همچون کتاب صحیح بخاری مورد تحریف و دستبرد قرار گرفته است.

ابن حجر هیتمی مکی شافعی (م ۹۷۳) در *الصواعق المحرقة* ذیل آیه ۱۲ سوره زخرف می گوید: مسلم، أبوداود، النسائی، ابن ماجه و دیگران با سندهای مختلف از پیامبر اکرم ۹ نقل کرده اند که فرمود: «المهدي من عترتي من ولد فاطمة».^۱

علامه متقی هندی (م ۹۷۵ق) نیز از ام سلمه نقل می کند که پیامبر اکرم ۹ فرمود: «المهدي من عترتي من ولد فاطمة».^۲

وی در ابتدای کتابش بیان می کند که منظور از رمز «م» یعنی صحیح مسلم (ج ۱، ص ۶).

محمد علی الصبّان در *اسعاف الراغبین* (ص ۱۴۵) و حمزای مالکی در *مشارك الأَنْوار* (ص ۱۱۲) بیان کرده اند که این روایت در صحیح مسلم وجود داشته است. اما جای تأسف است که این روایت در حال حاضر در کتاب صحیح مسلم نیست و بر اساس این شواهد، روایت فوق از صحیح مسلم حذف شده است.

حاکم نیشابوری می گوید:

حدثنا أبو جعفر عن أبي سعيد خدري قال: قال رسول الله

۹: «فاطمة سيدة نساء أهل الجنة إلا ما كان من مريم بنت

عمران. هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه إنما تفرّد مسلم

بإخراج حديث أبي موسى عن النبي ۹ خير نساء العالمين أربع».^۳

حاکم می گوید: مسلم بن حجاج (صاحب صحیح مسلم) روایت «خير نساء العالمين أربع» را بیان کرده است و این در حالی است که روایت مذکور در صحیح مسلم در حال حاضر موجود نیست.

۱. *الصواعق المحرقة*، ج ۲، ص ۲۷۲.
۲. *کنز العمال*، ج ۱۴، ص ۲۶۴، ۳۸۶۶۲.
۳. *المستدرک علی الصحیحین*، ج ۳، ص ۱۵۴.

۳. مسند احمد

این کتاب یکی از متون حدیثی و روایی اهل سنت است و با توجه به اسم آن، کتاب مسند است؛ یعنی مؤلف بر اساس اسامی صحابه روایات را نقل می‌کند. حافظ ابو موسی مدینی می‌گوید:

این کتاب اصلی است بزرگ و مرجع مورد وثوق برای اصحاب حدیث که از میان احادیث زیاد و مسموعات فراوان، گرد آورده و آن را امام و معتمد قرار داده و در نزاع‌ها، ملجأ و پناهگاه است.^۱

قندوزی حنفی در کتاب *ینابع المودة* نقل می‌کند که:

أحمد في مسنده بسنده عن حذيفة بن اليمان قال: آخى رسول الله^۹ بين المهاجرين والأنصار وكان يواخي بين الرجل ونظيره، ثم أخذ بيدي علي فقال: هذا أخي.^۲

اما هم اکنون اگر به مسند/احمد و مسند حذیفه مراجعه کنیم، اثری از این حدیث نیست.

۴. الأذکار النووية

از دیگر تحریفات وها بیان تحریف در کتاب *الأذکار النووية* امام یحیی بن شرف نووی است. این کتاب که در دارالفکر بیروت، در سال ۱۴۱۴ق به چاپ رسیده است، فصلی دارد به نام «فصل في زيارة قبر رسول الله^۹ و أذکارها».

وی در این فصل می‌گوید:

اعلم أنه ينبغي لكل من حج أن يتوجه إلى زيارة رسول الله^۹ سواء كان ذلك في طريقه أم لم يكن، فإن زيارة^۹ من أهم القربات و أربح المساعي و أفضل الطلبات. فإذا توجه للزيارة أكثر من الصلاة عليه في طريقه، فإذا وقع بصره على أشجار المدينة و قراها و ما يعرف بها، زاد من الصلاة و التسليم عليه^۹ و سأل الله تعالى أن ينفعه بزيارته^۹ و أن يسعده بها في الدارين. وليقل: اللهم افتح علي أبواب رحمتك و ارزقني في زيارة قبر نبيك^۹ ما رزقته أوليائك و أهل طاعتك و أغفر لي و أرحمني يا خير مسؤول.

۱. خصائص مسند امام احمد، ص ۱۳.

۲. ینابع المودة، ج ۱، ص ۱۷۸.

اما متأسفانه در چاپ ديگر كه نشر دارالهدى رياض (چاپ دوم، ۱۴۰۸ق) به تصحيح عبدالقادر الارنؤوط منتشر كرده است، اين گونه تحريف شده است:

فصل في زيارة مسجد رسول الله ۹ اعلم أنه يستحب لمن أراد زيارة مسجد رسول الله ۹ أن يكثر من الصلاة عليه ۹ في طريقه، فإذا وقع بصره على أشجار المدينة و حرمها و ما يعرف بها، زاد من الصلاة و التسليم عليه ۹ و سأل الله تعالى أن ينفعه بزيارته لمسجده ۹ و أن يسعده بها في الدارين و ليقول: اللهم افتح علي أبواب رحمتك و ارزقني في زيارة مسجد نبيك ۹ ما رزقته أوليائك و أهل طاعتك و أغفر لي و ارحمني يا خير مَسْئُولٍ^۱.

۵. حیات محمد

محمد حسين هيكل، نویسنده مصری، در چاپ اول کتاب حیات محمد این گونه آورده است:

پیامبر اعظم ۹ با اشاره به امام علی ۷ فرمودند: «إِنَّ هَذَا أَخِي و وصيِّي و خليفتي من بعدي، فاسمعوا له و اطيعوا؛
این برادر من وصی من و جانشین من بعد از من است. پس به او گوش فرا دهید و از او اطاعت کنید»^۲.

اما در چاپ‌های بعدی این کتاب مثل چاپ مکتبه النهضة المصرية،

جمله «وصيِّي و خليفتي من بعدي» حذف شده است!

۶. روح المعانی

أوسی در روح المعانی حدیث سفینه را این گونه نقل کرده است: «أنه عليه الصلاة و السلام قال: مثل أهل بيتي كسفينة نوح من ركب فيها نجا و من تخلف عنها هلك»^۳. اما در چاپ های ديگر (دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق) حدیث شریف سفینه را حذف کرده‌اند.

۱. الأذکار النووية، ص ۲۹۵.

۲. حیات محمد، ص ۱۰۴.

۳. روح المعانی، ذیل آیه ۲۲ سوره شوری، ج ۱۳، ص ۳۲.

شیخ محمد نوری نویسنده کتاب *ردود علی شبهات السلفية* می‌نویسد:
نعمان پسر علامه آلوسی در تفسیر پدرش که تفسیر مهم و مرجعی
بزرگ است، دست به تحریف زده است که اگر این تحریف را در تفسیر
پدرش انجام نمی‌داد، تفسیر *آلوسی* منبع و مرجع بزرگی برای مسلمانان
قرار می‌گرفت.^۱

۷. تفسیر ابن کثیر

ابن کثیر در تفسیر خود در (چاپ دار المعرفة) در مورد کاربرد واژه «خال المؤمنین» درباره معاویه می گوید: «و هل يقال لمعاوية و أمثاله خال المؤمنین؟ فيه قولان و نصّ الشافعي^۲ على أنه لا يقال ذلك»^۱.

اما در چاپ دیگر همین اثر (دارالنشر، دارالفکر) می بینم که این موضوع را تحریف کرده و با حذف کلمه «لا» معنا را کاملاً تغییر داده اند: «و هل يقال لمعاوية و أمثاله خال المؤمنین؟ فيه قولان للعلماء^۲ و نصّ الشافعي^۲ على أنه يقال ذلك»^۲.

۸. کتاب المعارف

ابن شهر آشوب (م ۵۸۸ق) در کتاب المناقب هنگامی که درباره اولاد فاطمه^۳ سخن می گوید، می نویسد: (و في معارف القطيبي: أن «محسناً فسد من زخم قنفذ العدوى»)^۳. ولی آنچه در معارف ابن قتیبه آمده، چنین است: «... و أما محسن بن علي فهلك و هو صغير!»^۴

۹. حاشیة العلامة الصاوی على تفسیر الجلالین

امام صاوی مالکی، از علمای بزرگ اهل سنت (م ۱۲۴۱ق) و صاحب حاشیه معروف بر تفسیر جلالین چاپ دار احیاء التراث العربی، در تفسیر آیه ۷ سوره فاطر می گوید: (الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ)؛ «کسانی که راه کفر پیش گرفتند، برای آنان عذابی سخت است و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، آمرزش و پاداش بزرگ از آن آنهاست» می گوید:

وقيل هذه الآية نزلت في الخوارج الذين يحرفون تأويل الكتاب والسنة ويستحلون بذلك دماء المسلمين وأموالهم، كما هو مشاهد

۱. تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۷۷؛ سوره احزاب، آیه ۶.

۲. تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۶۹.

۳. المناقب، ج ۳، ص ۱۳۳.

۴. معارف ابن قتیبه، ص ۹۲.

الآن في نظائرهم وهم فرقة بأرض الحجاز يقال لهم الوهابية
يحسبون أنهم على شيء إلا إنهم هم الكاذبون، استحوذ عليهم
الشیطان فأنساهم ذكر الله أولئك حزب الشیطان، ألا إن حزب
الشیطان هم الخاسرون، نسأل الله أن یقطع دابرهم؛

گفته شده است که این آیه در مورد خوارج نازل شده است که معانی
عبارات کتاب و سنت را تحریف می کنند و به این وسیله خون و مال
مسلمانان را حلال می شمردند، چیزی که هم اکنون در گروه‌هایی شبیه
ایشان دیده می شود که ایشان گروهی در زمین حجاز هستند و به ایشان
وهابیت گفته می شود و گمان می کنند که بر راه راست هستند، اما ایشان
دروغ گویان اند. شیطان بر ایشان غالب شده و ایشان را از یاد خدا باز
داشته است! آگاه باشید که اینان لشکر شیطان زیان کاران اند. از خداوند
می خواهیم که نسل ایشان را منقطع کند!

اما متأسفانه وهابی‌ها در چاپ دار الکتب العلمیه، بیروت، این مطلب را حذف و آن

را این گونه تحریف کرده اند :

و قيل: هذه الآية نزلت في الخوارج الذين يحرفون تأويل الكتاب
والسنة، ويستحلون بذلك دماء المسلمين و أموالهم، استحوذ
عليهم الشیطان، فأنساهم ذكر الله، أولئك حزب الشیطان. ألا إن
حزب الشیطان هم الخاسرون، نسأل الله الکریم أن یقطع
دابرهم؛

گفته شده است که این آیه در مورد خوارج نازل شده است که معانی
عبارات کتاب و سنت را تحریف می کنند و به این وسیله خون و مال
مسلمانان را حلال می شمردند. شیطان بر ایشان غالب شده و ایشان را از
یاد خدا باز داشته است! آگاه باشید که لشکر شیطان زیان کاران اند. از
خداوند می خواهیم که نسل ایشان را منقطع کند!

۱. حاشیة الصاوي على تفسير الجلالين، ص ۷۸.

۲. حاشیة الصاوي على تفسير الجلالين، ص ۷۷.

همچنین در همین کتاب چاپ دار الحدیث در تفسیر آیه (غیر المغضوب علیهم ولا الضالین) می‌فرماید که منظور یهود و نصارا است؛ اما وهابیت این جمله را تحریف و به جای یهود و نصار، «منحرفین» گذاشته است.

۱۰. تاریخ الخلفا

جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی، یکی از علمای بزرگ اهل سنت، در کتاب تاریخ خلفا چاپ دارالکتاب العربی ذیل عنوان «فصل فی اولیات عمر ۲» آورده است:

و أول من ضرب في الخمر ثمانين، و أول من حرّم المتعة، و أول من نهى عن بيع أمهات الأولاد، و أول من جمع الناس في صلاة الجنائز على أربع تكبيرات...^۲

و در چاپ دیگر به تحقیق و مقدمه شیخ قاسم سماعی و شیخ محمد عثمانی عبارت پیش گفته را این گونه تحریف کرده‌اند: «و أول من عاقب على الهجاء و أول من نهى عن بيع أمهات الأولاد». همان گونه که ملاحظه می‌گردد، جمله «و أول من ضرب في الخمر ثمانين و أول من حرّم المتعة» به جهت ملاحظاتی حذف و تحریف شده است.^۳

۱۱. وهابیت و تقطیع روایات شیعه

تحریف و دستبرد وهابیت تنها در آثار اهل سنت خلاصه نمی‌شود بلکه آنان از هر وسیله‌ای برای ترویج پندارهای خویش استفاده می‌کنند. دکتر ناصر القفاری، یکی از نظریه پردازان جریان وهابیت، در کتاب اصول مذهب الشیعة الامامية الاثنی عشرية در مسئله رؤیت خدا، روایتی را از کتاب توحید شیخ صدوق و از بحار الأنوار این گونه نقل می‌کند: «عن أبي بصير، عن ابي عبدالله ۷ قال قلت له: اخبرني عن الله

۱. سوره فاتحه، آیه ۷.

۲. تاریخ الخلفا، ص ۱۰۷.

۳. همان، ص ۱۰۶.

عزوجل هل يراه المؤمنون يوم القيامة؟ قال: نعم»^۱ و در نقل روایت به همین مقدار اکتفا کرده و از آن نتیجه گرفته است که ائمه شیعه: قائل به رؤیت خدا بوده‌اند و شیعیان بر خلاف دیدگاه ائمه: رؤیت را نمی‌پذیرند!

آنچه قفاری نقل کرده، قسمتی از روایت است که در جهت خواست خودشان آن را انتخاب کرده است و تتمه روایت را که بخش اعظم آن است، تقطیع و حذف کرده است. در ادامه روایت، مراد از رؤیت به روشنی تبیین شده است که مقصود امام ۷ از رؤیت، رؤیت مورد ادعای قفاری نیست، بلکه رؤیت قلبی مراد بوده است. تمام روایت چنین است:

عن أبي بصير، عن أبي عبد الله ۷ قال قلت له: اخبرني عن الله عزوجل هل يراه المؤمنون يوم القيامة؟ قال: نعم، و قد رأوه قبل يوم القيامة. فقلت: متى؟ قال: حين قال الله: ألسنت برئكم؟ قالوا: بلى. ثم سكت ساعة. ثم قال: و إن المؤمنين ليرونه في الدنيا قبل يوم القيامة! ألسنت تراه في وقتك هذا؟ قال أبو بصير: فقلت له: جعلت فداك! فأحدث بهذا عنك؟ فقال: لا فإنيك إذا حدثت به فأنكر منك جاهل بمعنى ما تقوله، ثم قدر أن ذلك تشبيه كفر، و ليست الرؤية بالقلب كالرؤية بالعين. تعالى الله عما يصفه المشبهون و الملحدون.^۲

دکتر قفاری، متفکر و نظریه‌پرداز معاصر وهابیت، برای بدنام کردن مخالفین خودش خصوصاً مذهب شیعه امامیه، علاوه بر تقطیع و حذف قسمتی از روایات، خودش کلماتی را به روایات افزوده تا در عقاید و باورهای شیعه خدشه کند. قفاری در کتاب یاد شده ادعا می‌کند که در کتاب کافیه روایتی وجود دارد که می‌رساند امامان شیعه سیزده نفر هستند. او می‌گوید:

كما إنك ترى الكافي أصح كتبهم الأربعة قد احتوى على جملة من أحاديث تقول بأن الأئمة ثلاثة عشر، فقد روى الكليني بسنده عن أبي جعفر ۷ قال: قال رسول الله ۷ إنني و اثني عشر إماماً من ولدي ...^۳

۱. اصول مذهب الشيعة، ج ۲، ص ۶۶۸-۶۶۹.

۲. توحيد صدوق، ص ۱۱۱؛ بحار الأنوار، ج ۴، ص ۴۴.

۳. اصول مذهب الشيعة، ج ۲، ص ۸۰۹.

وقتی به اصول کافی مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که کلمه «اماماً» در حدیث مذکور اصلاً وجود ندارد، بلکه عبارت این چنین است: «إني و اثني عشر من ولدي و أنت يا علي...»^۱.

بدیهی است اگر «اماماً» در حدیث وجود داشته باشد، مفاد حدیث منطبق بر ادعای قفاری می‌شود، ولی حدیث مشتمل بر این کلمه نیست، بلکه پیامبر خدا در این حدیث می‌فرماید که من و تو یا علی و دوازده فرزندم که عبارت‌اند از فاطمه زهرا^۳ و یازده امام معصوم، اوتاد زمین هستیم. پس در این حدیث بحث از امامت و تعداد امامان نیست. البته به طور ضمنی تعداد ائمه هم از آن استفاده می‌شود، ولی قفاری «اماماً» را بر آن افزوده است تا تعداد ائمه دوازده‌گانه را زیر سؤال ببرد.

◆ نتیجه

با توجه به آنچه گذشت، آشکار می‌شود که وهابیت برای اثبات ادعاهای خویش، اهداف طولانی و دراز مدتی را در سر دارند و برای رسیدن به آنها از هر تلاشی فرو گذار نیستند و بی‌محابا دست به هر کاری می‌زنند، مسلمانان و پیروان مذاهب را تکفیر، مخالفین خویش را ترور، قبور و مشاهد انبیا و اولیا را تخریب، و آثار و متون اسلامی را تحریف می‌کنند.

◆ منابع

- * قرآن كريم.
١. الأذكار النووية: محيي الدين ابوزكريا يحيى بن شرف نووى، بيروت: دارالفكر للطباعة و النشر و التوزيع، ١٤١٤ق.
 ٢. الأذكار النووية: محيي الدين ابوزكريا يحيى بن شرف نووى، تحقيق: عبدالقادر الأرئوط، رياض: دار الهدى، چاپ سوم، ١٤٠٨ق.
 ٣. أصول مذهب الشيعة الإمامية الإثنية عشرية عرض و نقد: محمد القفارى، عربستان: دارالرضا للنشر و التوزيع، چاپ دوم، ١٤١٨ق.
 ٤. بحار الأنوار: محمد باقر مجلسى، بيروت: مؤسسة الوفاء، ١٤٠٤ق.
 ٥. تاج اللغة وصحاح العربية: إسماعيل بن حماد جوهري، تحقيق: أحمد عبد الغفور عطار، بيروت: دار العلم للملايين، چاپ چهارم، ١٩٩٠م.
 ٦. تاريخ الأمم و الملوك: محمد بن جرير طبرى، بيروت: دار التراث، چاپ دوم، ١٣٨٧ق.
 ٧. تاريخ الخلفاء: جلال عبدالرحمن ابى بكر سيوطى، بيروت: دارالكتب العربى، بى تا.
 ٨. تاريخ الخلفاء: جلال عبدالرحمن ابى بكر سيوطى، مقدمه: شيخ قاسم السماعى الرفاعى و شيخ محمد عثمان، بى جا، بى تا.
 ٩. تاريخ آل سعود: ناصر السعيد، بيروت: مطبعة الإتحاد، بى تا.
 ١٠. تاريخ الإسلام: شمس الدين ذهبى، بيروت: دارالكتب العربى، ١٤٠٧ق.
 ١١. ترجمه تفسير الميزان: محمد حسين طباطبايى، قم: دفتر انتشارات اسلامى جامعه مدرسین حوزه علميه، ١٣٧٤ش.
 ١٢. جامع البيان: ابن جرير طبرى، بيروت: دارالفكر للطباعة و النشر، ١٤١٥ق.
 ١٣. حاشية الصاوى على تفسير الجلالين، بيروت: دار إحياء التراث العربية، ١٤١٩ق.
 ١٤. حاشية الصاوي على تفسير الجلالين: احمد بن محمد خلوتى، تحقيق: محمد عبدالسلام شاهين، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤٢٠ق.
 ١٥. حماسه حسینی: مرتضى مطهرى، تهران: صدرا، ١٣٦٥ش.
 ١٦. حیات محمد: محمد حسين هیکل، مصر: مطبعة مصر، چاپ اول، ١٣٥٤ق.
 ١٧. حیات محمد: محمد حسين هیکل، مصر: مكتبة النهضة المصرية، ١٩٦٨م.
 ١٨. خصائص مسند الإمام أحمد: محمد بن عمر بن أحمد المديني، رياض: مكتبة التوبة، ١٤١٠ق.
 ١٩. الرد على كتاب أصول مذهب الشيعة الإمامية الأثنية عشرية للقفارى: عبدالقادر عبد الصمد، بيروت: دار الوحدة الإسلامية، مطبعة التوحيد، چاپ اول، ١٤٢٢ق.
 ٢٠. روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني: أبى التشاء شهاب الدين سيد محمود ألوسى بغدادى، دار الكتب العلمية، ١٤١٥ق.
 ٢١. روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني: أبى التشاء شهاب الدين سيد محمود ألوسى بغدادى، بيروت: دار إحياء التراث العربى، بى تا.
 ٢٢. الروضة من الكافي: ابو جعفر محمد بن يعقوب كلينى، تهران: دارالكتب الإسلامية، چاپ چهارم، ١٣٦٢ش.
 ٢٣. شرح نهج البلاغه: ابن ابى الحديد، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، قاهرة: دار الإحياء الكتب العربية، بى تا.

٢٤. صحيح بخارى: محمد بن اسماعيل، بيروت: دار إحياء التراث العربي - دار الكتب العلمية، بي.تا.
٢٥. صحيح بخارى: محمد بن اسماعيل، بيروت: دار الفكر، بي.تا.
٢٦. صحيح بخارى: محمد بن اسماعيل، رياض: دار السلام للنشر و التوزيع، بي.تا.
٢٧. صحيح مسلم بشرح النووي: أبو زكريا يحيى بن شرف النووي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ١٣٩٢ق.
٢٨. الصواعق المحرقة: ابو العباس محمد بن علي بن حجر هيثمي، لبنان: مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ١٤١٧ق.
٢٩. الغارات: ابراهيم بن محمد ثقفى كوفى، تحقيق: جلال الدين حسيني ارموى، تهران: انجمن آثار ملي، ١٣٥٣ش.
٣٠. فتح الباري شرح صحيح البخاري: أحمد بن علي بن حجر ابو الفضل عسقلاني، بيروت: دار المعرفة، بي.تا.
٣١. قواعد التحديث من فنون مصطلح الحديث: محمد جمال الدين قاسمي، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٣٩٩ق.
٣٢. المستدرک على الصحيحين: حاكم نيشابوري، بيروت: دار المعرفة، بي.تا.
٣٣. معارف: ابن قتيبه، قاهرة: دارالمعارف، بي.تا.
٣٤. معجم مقاييس اللغة: احمد بن فارس بن زكريا، بيروت: دارالفكر، ١٣٩٩ق.
٣٥. المفردات في غريب القرآن: ابو القاسم حسين بن محمد راغب اصفهاني، تحقيق: سيد محمد كيلاني، لبنان: دار المعرفة، بي.تا.
٣٦. مناقب: ابن شهر آشوب، نجف: مطبعة حيدرية، ١٣٧٣ق.
٣٧. منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية: عبدالحليم حراني ابن تيمية، تحقيق: دكتور محمد رشاد سالم، بي.جا، چاپ اول، ١٤٠٦ق.
٣٨. وفيات الأعيان و أبناء أبناء الزمان: ابو العباس شمس الدين احمد بن محمد بن ابي بكر بن خلکان، بيروت: دارصادر، بي.تا.
٣٩. بنایع المودة لنوي القربى: قندوزى، بي.جا، دار الأسوة للطباعة و النشر، چاپ اول، ١٤١٦ق.

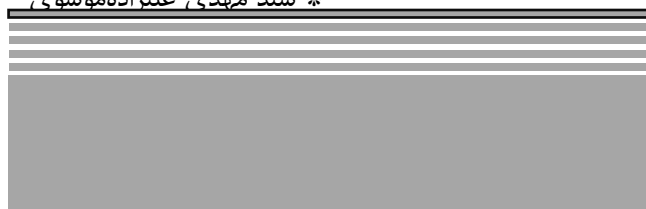
گفتگو

✓ جریان‌های درون و هابیت



جریان های درون و بایست

* سید مهدی، علینا زاده موسوی



حجت الاسلام و المسلمین دکتر سید مهدی علیزاده موسوی از پژوهشگران حوزه علمیه قم در حوزه نقد وهابیت و مذاهب کلامی اهل سنت می‌باشد. ایشان تحصیلات حوزوی خویش را در سال ۱۳۶۲ش آغاز کرده و با گذراندن مراحل تحصیلات حوزوی در دروس حضرات آیات عظام وحید خراسانی و میرزا جواد تبریزی شرکت جست. عنوان رساله علمی سطح سه ایشان مکتب دیوبند است و عنوان رساله علمی سطح چهار ایشان شخصیت و تفکرات ابوالاعلی مودودی است. ایشان هم‌زمان به تحصیلات دانشگاهی روی آورده و کارشناسی در زبان انگلیسی و کارشناسی ارشد و دکترای علوم سیاسی را اخذ کرد. تخصص دانشگاهی ایشان در حوزه بنیادگرایی، اسلام‌هراسی و جنبش‌های اسلامی است. از برجسته‌ترین تألیفات استاد کتاب *تبارشناسی و سلفی‌گری* است، ایشان هم‌اکنون عضو هیئت علمی گروه کلام مرکز آموزش حج و مدرس مؤسسه امام صادق^ع، بنیاد امامت و معاونت تبلیغ حوزه علمیه قم است.

سبیل سؤال اول این است که آشنایی با جریان‌ها و گروه‌های مختلف وهابی چه لزومی دارد؟

۱۷۲

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و على آله الطاهرين.

حجة الاسلام و المسلمین علیزاده موسوی: واقعیت این است که امروز وهابیت تلاش بسیار زیادی می‌کند که تمام عده و عده‌اش را علیه شیعه متمرکز کند. اگر تاریخ وهابیت بررسی شود، می‌بینیم وهابیت از ابتدا که به وجود آمده، فقط به شیعه حمله نکرده، بلکه تمام مذاهب اسلامی را مورد حمله قرار داده و اکثر کسانی که در این دو - سه قرن به دست وهابیان کشته شده‌اند، از اهل سنت بوده‌اند، نه شیعه. اما در چند دهه اخیر وهابیت حملاتش را به شیعه متمرکز ساخته و مخالفت با سایر

سبیل

مذاهب را کاهش داده است. علتش این است که امروزه وهابیت در وهله اول شیعه را ضد خودش می‌داند تا سایر مذاهب را. به عبارت دیگر، دشمنانش را اولویت‌بندی کرده و تا وقتی که شیعه هست، نوبت به اهل سنت نمی‌رسد. به خصوص اینکه پیشرفت سریع شیعه در دنیا و در منطقه آنها را به وحشت انداخته است.

ادعای آنها این است که ما با قبور مخالفیم، اما به تخریب حرمین عسکرین^۸ فتوا می‌دهند. مگر امام بخاری در ازبکستان قبر ندارد؟ مگر صلاح الدین ایوبی قبر ندارد؟ مگر محی الدین عربی قبر ندارند؟ چرا اینها را تخریب نمی‌کنند؟ مگر میان قبر شیعه و قبر سایرین فرقی وجود دارد؟

وهابی‌ان دنبال هم‌گرایی در میان اهل سنت هستند. آنها می‌خواهند اختلافاتشان را با اهل سنت نادیده بگیرند و با آنها همراه شوند و به زعم خودشان بعد از اینکه توانستند شیعه را منکوب کنند، نوبت به سایر مذاهب اسلامی می‌رسد. ما باید برای اهل سنت تبیین کنیم که وهابیت با آنان همراه و همدل نیست. در حقیقت استراتژی کوتاه مدت وهابیت است که با شیعه مبارزه کنند و در قدم بعد مبارزه با اهل سنت را در پیش خواهند گرفت تا یک به یک این مذاهب را منکوب بکنند. قریب هشتاد درصد اهل سنت دنیا صوفی هستند و یکی از مبانی اندیشه‌ای وهابیت مبارزه شدید با تصوف است. چگونه ممکن است که این دیدگاه را وهابیت نادیده گرفته باشد؟ علتش فقط همگرایی موقت با اهل تسنن، برای مخالفت با شیعه است. این نکته اول.

نکته دوم اینکه: وهابیت به رغم مشکلات بسیار با اهل سنت و تلاش برای همگرایی با اهل سنت، در درون خودش هم تعارضات و اختلافات شدیدی وجود دارد؛ تا آنجا که این اختلافات و تعارضات، وهابیت را در معرض از هم پاشیدگی قرار داده است.

مخالفت اهل سنت با وهابیت در چیست؟ آنها تکفیری‌اند، اما اهل سنت تکفیری نیستند. با اهل سنت باید بحث و مجادله کرد: (ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ)^۱، اما با تکفیری‌ها که وهابیون هستند، باید مانند خودشان برخورد کرد.

۱. سوره نحل، آیه ۱۲۵.

بنابراین در جریان‌شناسی اولاً، باید بین وهابیت و اهل سنت تفاوت قائل شد و ثانیاً، باید حتی در دل خود وهابیت جریان‌ها را شناخت. وقتی که جریان‌ها را شناختید، آن وقت می‌دانید که با هر کدام چگونه عمل کنید؛ مثلاً یک گروه، سلفی تکفیری‌اند تکفیری‌ها اعتقاد دارند که اگر شیعه را بکشید، به بهشت می‌روید. با اینها باید یک نوع برخورد کرد. اما یک جریان در دل وهابیت هست که نسبتاً معتدل است. با این جریان به گونه‌ای دیگر باید برخورد کرد.

پیراج منبج چگونه می‌توانیم به تقسیمی صحیح در مورد جریان‌های وهابی برسیم؟
علیزاده موسوی: به نظر من یکی از مهم‌ترین روش‌ها در تقسیم وهابیت، روش بحران‌محوری است. در روش بحران‌محور بررسی می‌شود که چه بحرانی موجب به وجود آمدن این جریان شده؛ زیرا یک جریان خود به خود به وجود نمی‌آید؛ مثلاً ما می‌گوییم انقلاب اسلامی ایران در مقابل دین‌ستیزی نظام استکبار و باستان‌گرایی نظام شاه به وجود آمده است.

◆ جریان ملکیه (درباری)

پیراج منبج بر اساس این روش فرقه وهابیت به چند دسته تقسیم می‌شود:
علیزاده موسوی: براساس این روش وهابیت به گروه‌های مختلفی تقسیم می‌شود: گروه اول جریان عادی وهابیت است که از قرن دوازدهم وجود داشته است. این جریان همان جریان دولتی است. در ابتدای امر هنگامی که محمد بن عبدالوهاب وارد درعیه شد، وهابیت تقسیمی را انجام داد. علتش این بود که وقتی ایشان در حریمله، عیینه و در مکه و مدینه نتوانست افکار خود را پیش ببرد، به بصره رفت و از آنجا هم او را بیرون کردند. او نهایتاً به این نتیجه رسید که برای پیشبرد اهدافش باید تکیه‌گاه سیاسی داشته باشد. بنابراین هنگامی که وارد درعیه (پایتخت وهابیت) می‌شود، تقسیمی را انجام داد. دیانت را به خودش واگذار کرد که امروز هم آل شیخ متولی این امر هستند، سیاست را هم به آل سعود واگذار کرد. پس وهابیت دو شاخه دارد که از ابتدا به موازات هم پیشروی کرده‌اند. جریانی که شاخه مذهبی سعودیه را تشکیل می‌دهد، همان وهابیت درباری است. به عبارت دیگر، اینها با آل سعود پیوند دارند.^۱

۱. تاریخ المملكة العربية السعودية، ص ۱۴۰ - ۱۴۱.

سیراج
متنبرج
یکی از سوالات مهم در مورد وهابیت درباری این است که چرا اینها در مقابل سکولاریزم آل سعود کوتاه می‌آیند؟

علیزاده موسوی: علتش این است که اگر آل سعود از بین برود، اینها هم از بین خواهند رفت. از این رو، این دو شاخه مجبورند همدیگر را حفظ کنند. آل سعود به رغم اینکه آل شیخ را قبول ندارند، حفظشان می‌کنند و آل شیخ هم بالعکس. آل سعود این همه مفاسد دارند. چگونه است که اینها علیه آنها فتوا نمی‌دهند؟ چون مجبور هستند اینها را حفظ کنند.

سیراج
متنبرج
وهابیت درباری در عصر حاضر با چه نام و شاخصه‌هایی شناخته می‌شود؟
علیزاده موسوی: به این جریان، جریان جامیه یا جریان ملکیه و گاهی هم جریان تقلیدیه گفته می‌شود. در فارسی جریان درباری هم گفته می‌شود.

جریان جامیه جریانی است که هدف اصلی‌اش مشروع کردن اعمال آل سعود است؛ یعنی استفاده ابزاری از دین. وهابیت درباری دارای چند مجموعه مهم است که به کارهای آل سعود مشروعیت می‌بخشند: یکی لجنة العلماء است که خیلی فعال است، دیگری هیئت کبار العلماء، جامعه مدینه و هیئت امر به معروف و نهی از منکر، که از تشکیلات وابسته به وهابیت درباری‌اند و تا حدودی هم در شبکه جهانی الرابطة الإسلامية نفوذ دارند. اینها با این اهرم‌ها و مکانیزم‌ها به فعالیت آل سعود مشروعیت می‌بخشند؛ مثلاً در جنگ اول خلیج فارس در سال ۲۰۰۳ م هنگامی که آمریکا می‌خواست به عراق حمله کند، پایگاهی نظامی در عربستان تأسیس کرد. در این میان کار جریان وهابیت درباری این بود که به حضور آمریکا در عربستان مشروعیت ببخشد. پس ویژگی اول جریان ملکیه، زدن مهر مشروعیت بر سیاست‌ها و کارهای آل سعود است. دومین ویژگی این جریان، ضدیت شدید با شیعه است. آنها گرایش‌های تند ضد شیعی دارند و به اصطلاح در این فضا فعال هستند و به نوعی می‌خواهند اصول اندیشه محمد بن عبدالوهاب را در عربستان یا در جهان حفظ کنند.

سیرالاحمد منیر چرا به جریان وهابیت درباری جامیه گفته می‌شود؟

علیزاده موسوی: درست است که جریان ملکیه ابتدا به دست محمد بن عبدالوهاب به وجود می‌آید و ادامه پیدا کرد، اما در دوران محمد امان جامی تشخیص یافت و به یک جریان تبدیل گردید. در این دوران شکل و الگویی به خود گرفت و پیوندها خیلی وسیع شد و به طور کلی در کنار دولت قرار گرفت و به شدت فعال شد. امروز نماینده این جریان آقای ربیع هادی مدخلی است که سایتی هم در اینترنت دارد و به شدت کار می‌کند.

نقد اساسی که به این جریان وارد است، این است که اگر از این طرف مسلمان‌ها را تکفیر کنند، پس چرا از طرفی دیگر با حضور آمریکا در کشور خودتان هیچ مشکلی ندارید؟ الآن دویست هزار آمریکایی در عربستان سعودی حضور دارند. اینها به ریخت و پاش‌های آل سعود هیچ کاری ندارند. علت آنکه مجبورند از آل سعود و عملکردش دفاع کنند، این است که اگر آل سعود از بین بروند، خودشان هم از بین می‌روند. این جریان را بیشتر آل شیخ تاکنون هدایت کرده است، آنها همان نوادگان عبدالوهاب هستند.

سیرالاحمد منیر از چه زمانی وهابیت درباری دشمنی خود با مذاهب دیگر را کم‌رنگ کرد و تمام توان خود را به مبارزه با شیعیان به کار گرفت؟

علیزاده موسوی: این واقعیت از آنجا نشئت می‌گیرد که بعد از انقلاب اسلامی ایران موج شیعی در دنیا ایجاد شد و نگاه‌ها همه به طرف ایران برگشت؛ چون در تنها جایی که اسلام توانست حکومت تشکیل بدهد، ایران بود و ایران هم یک حکومت شیعی است. در مصر از سال ۱۹۳۰-۱۹۳۲ که حسن البنا اخوان المسلمین را تأسیس کرد،^۱ جریان اسلام‌گرایی در مصر وجود داشت، اما به نتیجه نرسید. امروز نیز با بیداری اسلامی در مصر مواجه هستیم و می‌بینیم که اخوان المسلمین چندان در این فضا فعال نیست. در هیچ جای دیگر دنیا، دین نتوانسته است حکومت تشکیل بدهد.

۱. اخوان المسلمین مصر، ص ۱۹.

تنها جایی که حکومت دینی تشکیل شده، ایران است و این تشکیل حکومت اسلامی بر مبنای دینی است. موريس باریه می‌گوید دو نوع حکومت هست: دولت اسلامی و اسلام دولتی. ویژگی حکومت ایران این است که دولت اسلامی است و در رأس آن یک فرد دینی قرار دارد و این فرد دینی تمام نظام را سامان می‌دهد، اما اسلام دولتی این است که در رأس فردی سکولار یا لامذهب باشد و این شخص لجنة العلماء و هیئت کبار را مشخص می‌کند و به علما حکم می‌دهد. این اسلام دولتی است. از دهه ۷۰م، ما شاهد بیداری شیعی در دنیا هستیم. گرایش‌ها به شیعه بسیار زیاد شده و این گرایش موجب شده که وهابیت دشمنان خود را درجه‌بندی کند.

سراج
منبر
 یعنی می‌توانیم بگوییم که انقلاب اسلامی را خطری برای حکومت‌های منطقه به خصوص حکومت آل سعود دیده‌اند؟

علیزاده موسوی: شکی نیست که حکومت آل سعود اگر از بین برود، مسلماً وهابیت دیگر پناهگاهی نخواهد داشت. آنها احساس خطر می‌کنند؛ چون وقتی در تمام کشورهای اسلامی بیداری اسلامی شکل گرفت، تنها جایی که وزیر دفاع آمریکا حضور پیدا کرد، بحرین است. چرا آقای رابرت گیتس به اینجا می‌آید؟ چون می‌داند اگر شیعه در بحرین پا بگیرد، قدم بعدی کویت و سپس عربستان سعودی است. عربستان سعودی هم کاملاً این موضوع را درک کرده است. گرایش ملکیه و حتی سایر گرایش‌ها احساس کرده‌اند که الآن ایدئولوژی شیعه در دنیا حرف اول را می‌زند. خداوند متعال در قرآن کریم در مورد یهود می‌فرماید: (لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ)^۱ یعنی بدترین دشمن مؤمنین، یهودیان هستند، اما در جنگ ۳۳ روزه اسرائیل با حزب الله لبنان، مفتی‌های جریان ملکیه هر گونه کمک به حزب الله را حرام دانستند. این فتوا نشان می‌دهد که برای اینها شیعه حتی از یهود خطرناک‌تر است. بنابراین طبیعی است که با شیعه وارد مبارزه و جنگ شوند و جریان ضد شیعه را شکل دهند و فعال شوند.

♦ **جریان اخوانیه**

سراج
منبر
 ۱. سوره مائده، آیه ۸۲.

جریان ملکیه جریان اصلی و عام وهابیت به حساب می آید. به جز آن،

چه جریان های وهابی دیگری فعال هستند؟

علیزاده موسوی: جریان دیگر جریان اخوانی هاست. چنان که عرض کردم، این جریان ها را باید از این حیث بررسی کنیم که در واکنش به چه بحران هایی به وجود آمدند. یک جریان اساسی که ضد جریان ملکیه است و در این حال، به شدت معتقد به اصول و مبانی وهابیت است، جریان اخوانی هاست؛ البته هیچ ربطی به اخوان المسلمین مصر ندارد. رهبری این جریان را کسی به نام فیصل الدویش و سلطان بن بجداد دارند که از چهره های سرشناس این جریان هستند. آنها در سال ۱۹۷۹م، شش ماه بعد از انقلاب اسلامی به مسجد الحرام هجوم بردند و آنجا را تسخیر کردند.

بیراج منبج
جریان اخوانی ها در واکنش به چه بحرانی و بر اساس کدام
ایدئولوژی به وجود آمد؟

علیزاده موسوی: ایدئولوژی اینها به شدت وهابی و کاملاً وابسته به وهابیت است. وفادارترین افراد به عقاید محمد بن عبدالوهاب هستند و چون معتقدند که جریان ملکیه از مسیر محمد بن عبدالوهاب منحرف شده، لذا این جریان در مقابل این انحراف شکل گرفت. ریشه جریان اخوان به دوران عبدالعزیز برمی گردد. عبدالعزیز می دید که تمام اعراب در شبه جزیره عربستان پراکنده اند. برای ایجاد ارتش نیاز داشت که اینها را هماهنگ کند. بنابراین شهرک هایی را به وجود آورد و اینها را در این شهرک ها جا داد و از دل اینها سپاه بیرون کشید که هر وقت می خواست، به راحتی اینها را بسیج می کرد؛ مثلاً شهرک ارطاویه یکی از این شهرک ها بود که وجود داشت. عبدالعزیز اعرابی را که در این شهرک ها گرد آمده بودند، اخوان نام نهاد. اینها قبلاً پراکنده و صحرانشین بودند. او اینها را در این شهرک ها جا داد، مبلغین وهابی را به این شهرک ها فرستاد و بعد از کارهای تبلیغاتی برای اینها، اینها به شدت به عقاید محمد بن عبدالوهاب اعتقاد پیدا کردند و به لشکریانی برای عبدالعزیز تبدیل شدند.^۱

بیراج منبج
یعنی دوره سوم حکومت آل سعود با کمک اخوان رقم خورد؟

۱. ر.ک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۳۰.

علیزاده موسوی: بله، در دوره سوم تمام فتوحات عبدالعزیز مدیون این اخوانی‌هاست. اخوانی‌ها بودند که تمام جاها را فتح کردند. در طائف آن قدر کشت و کشتار و جنایت کردند که وقتی بعد از طائف که با مکه حدود هفتاد کیلومتر بیشتر فاصله ندارد، می‌خواستند وارد مکه بشوند، مردم مکه شهر را خالی کردند و گفتند لشکر جرّار می‌آید. خیلی ترسیده بودند. تمام فتوحات عبدالعزیز به وسیله اینها انجام شد. اما هنگامی که اینها مکه را گرفتند، عبدالعزیز احساس خطر کرد و ترسید که اخوانی‌ها قدرت را به دست بگیرند و آل سعود را کنار بزنند. بنابراین با اینها وارد مبارزه شد. او فیصل الدویش را به بدترین وضع کشت، دست‌هایش را قطع و بدنش را مثله کرد. این جریان در آن زمان از بین رفت و عبدالعزیز اینها را قلع و قمع کرد و اثری از ایشان نماند. برخی از وهابیون قائل‌اند که قیام اخوانی‌ها تحت تاثیر انقلاب اسلامی بود، اما واقعیت این نبود. اینها در واکنش به مسامحه‌گری آل سعود و ملکیه به وجود آمدند. به شدت به علمای وهابی حمله کردند و نامه‌ای را به عبدالعزیز نوشتند که خیلی جالب است.^۱

در این نامه آمده که چرا شما از تلگراف استفاده می‌کنید؟ اولین اتومبیل که وارد شد، اسمش را سیارة الشیطان گذاشتند و آن را آتش زدند. اعتراض می‌کردند چرا بچه‌ها را به خارج از کشور می‌فرستید؟ وقتی مفاد این نامه را بینید، کاملاً به علت قیام این جریان پی می‌برید علت، چرخش یا انحراف جریان جامیه یا ملکیه از مسیر محمد بن عبدالوهاب بود. می‌گویند چرا شیعیان قطف و احساء را مجبور نمی‌کنید از عربستان بروند؟ الآن می‌گویند که چرا در عراق اعلام جهاد نمی‌کنید. سال ۷۹ میلادی مسجد الحرام را گرفتند و دولت هر چه تلاش کرده نتوانست مسجد الحرام را از دست آنها خارج کند. نهایتاً دولت مجبور شد که به فرانسوی‌ها متوسل بشود. اینها به مسجد الحرام آب ریختند و آن را به جریان برق وصل کردند. دچار برق‌گرفتگی شدند و به این ترتیب آنها را بیرون کردند. این جریان از بین رفت، اما جریان اخوانی همچنان فعال است. این جریان می‌گوید که استفاده از تکنولوژی و امکانات روز مانند

۱. همان، ص ۳۲-۳۳.

پنکه، تلگراف و ... بدعت است. این جریان به شدت فعال است و مخالف دولت است البته چنان که گفتم، هیچ ربطی به اخوان المسلمین مصر ندارد، بلکه ضد آن است.

◆ جریان قطبیه

منبر سراج چه جریان دیگری با تفکر وهابی در مقابل ملکیه (وهابیت درباری) به فعالیت مشغول است؟

علیزاده موسوی: جریان دیگر، تحت عنوان قطبیه است. که ریشه در اندیشه‌های سید قطب دارد. به همین جهت علمای ملکیه مانند ربیع المدخلی چندین کتاب علیه سید قطب نوشته‌اند؛ چون نگاه سید قطب با اینها متفاوت است. سید قطب می‌گوید لا اله الا الله یعنی لا حاکمیه الا لله. برای قطبیه اصل توحید در حاکمیت است؛ در حالی که آنها می‌گویند لا معبود الا لله؛ یعنی توحید الوهی برایشان اصل است.^۱

منبر سراج با توجه به اینکه سید قطب در مصر فعالیت می‌کرد، چگونه تفکرات او در عربستان رخنه کرد؟

علیزاده موسوی: هنگامی که سید قطب در مصر اعدام شد برادرش محمد قطب را از مصر اخراج کردند. او ابتدا خواست به لیبی برود، اما او را راه ندادند به هر جا رفت، راهش ندادند؛ چون می‌گفتند او حامل اندیشه انقلابی است و اگر بیاید، کل نظام را نابود می‌کند. تنها جایی که به او اجازه ورود داد، عربستان بود؛ چون عربستان می‌خواست نگاه جهان اسلام را به طرف خودش جذب کند؛ چون سید قطب با محمد قطب در دهه ۶۰ و ۷۰م، در جهان اسلام جایگاه بسیار بالایی داشتند. وقتی ایشان وارد عربستان شد، اندیشه سید قطب را در عربستان فعال کرد. سید قطب تفسیری به نام *فی ظلال القرآن* دارد. تعابیری که از توحید در حاکمیت دارد، در این کتاب آمده‌است. به این نکته هم اشاره کنم که گاهی بعضی خیال می‌کنند که منظور سید

۱. ر.ک: سید قطب و بیداری اسلامی، ص ۹۹.

قطب از لا حاکمیه الا لله، همان دیدگاه خوارج است که می‌گفتند لا حکم الا لله، ولی نظر ایشان این نیست. نظر ایشان این است که در رأس حکومت، باید فردی مأذون از طرف پیامبر باشد؛ کسی که خودش واقعاً فردی اسلامی باشد، نه این‌که اصلاً حکومت برای خدا باشد. نگاه آنارشیستی ندارد که بگوید هیچ حکومت نباشد. من سید محمد قطب را دیدم که روی ویلچری نشسته بود، تقریباً یک ساعت با ایشان در شهر مدینه نشست داشتیم. ایشان در نقد وهابیت درباری سخن می‌گفتند و مثال می‌زدند که در الجزایر شخصی کمربند انفجاری به خودش بسته و یک قبرستان را منفجر کرده است. این قبرها که کاری نمی‌کنند. ایشان می‌پرسید که هدف پیامبران چه بود؟ قرآن می‌فرماید: (لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ) ^۱ و در جمله بعد می‌فرماید: (وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ). ^۲ اجتناب از طاغوت وهابیان کجاست؟ اجتناب از طاغوت در نگاه سید قطب و برادرش، یعنی توحید قصور و مبارزه با قصرها. این جریان هم به شدت در عربستان فعال است؛ به گونه‌ای که در دهه ۷۰ و ۸۰ ناامنی و بمب‌گذاری در عربستان زیاد شد. جریان قطبیه، جریان انقلابی است که شکل گرفته است. آنچه مانع شد که این جریان نظام عربستان را به هم بریزد، جنگ افغانستان بود. وقتی که کمونیست‌ها به افغانستان حمله کردند، آل سعود این‌گونه تبلیغات کرد که کمونیست‌ها کشور اسلامی را گرفتند. و یازده هزار نیرو را برای جنگ به افغانستان اعزام کرد. نسلی که در افغانستان به نام عرب‌افغان هست، کسانی هستند که ماهتیشان عرب است، ولی آن‌قدر در افغانستان ماندند که ملیت دو گانه پیدا کردند این جریان هنوز هم در عربستان فعال است.

سیراج یعنی دولت آل سعود برای رهایی از درگیری با مخالفانش در داخل که تفکرات سید قطب را داشتند، آنها را به بهانه جنگ با دشمنان اسلام به خارج از عربستان متوجه می‌سازد؟

۱. سوره نحل، آیه ۳۶.

۲. سوره نحل، آیه ۳۶.

علیزاده موسوی: بله، امروز چرا در چچن وهابیت، جریانات وهابی را فعال کرده؟ چون می‌خواهند این جریان انقلابی را همچنان در خارج از کشور نگه دارند. می‌گویند کمونیست‌ها چچنی‌ها را از بین می‌برند. در آذربایجان شلوغ می‌کنند؛ چون می‌خواهند همچنان از این شلوغی بهره ببرند. نمی‌گذارند بحران‌ها وارد کشور بشود. القاعده ابزاری است برای هدایت بحران به خارج از عربستان. آمریکا می‌تواند اسامه و القاعده را از بین ببرد؟ چرا این کار را نمی‌کند؟ چون می‌دانند اگر این جریان از بین برود، دیگر تمام نگاه‌ها به داخل عربستان بر می‌گردد. همه می‌فهمند که آل سعود و وهابیت درباری چه می‌کند، اخوانی‌ها چه می‌کنند؟

جریان قطبیه، هم با جریان اخوانی به شدت مخالف است و هم با جریان ملکیه؛ چون معتقد است آنها به صاحبان قصرها و به فراغنه خدمت می‌کنند.

♦ جریان تکفیری

بعد از جریان‌های ملکیه و اخوان و قطبیه، چه جریان دیگری در وهابیت شکل گرفته است؟

علیزاده موسوی: گرایش دیگری که وجود دارد، گرایش تکفیری است؛ متأسفانه این نگاه به وجود آمده که گاهی به سلفی‌گری تکفیری، جهادی گفته می‌شود. باز باید بین اینها تفکیک قائل بشویم. سلفی‌گری جهادی به نوعی ریشه در مصر دارد. اصلاً اندیشه جهاد از مصر شروع می‌شود از سید قطب، بعد عبدالسلام فرج کتابی نوشت تحت عنوان *الفريضة الغائبة* و بحث جهاد از آنجا شروع شد، اما متأسفانه مفهوم جهاد را وهابی‌ها برای خودشان مصادره کردند که خود را سلفی‌گری جهادی نامیدند. چرا؟ چون وقتی مفهوم جهاد در اندیشه سید قطب و بعد از او عبدالسلام فرج و گروه‌های جهادی دیگر مطرح شد، لبه تیز دشمنی‌شان آمریکا، اسرائیل، انگلیس و کشورهای از این قبیل است. هیچ‌گاه اندیشه سید قطب و امثال او این نبود که علیه جهان اسلام شمشیر بکشند و نمی‌خواستند جهاد را فرقه‌ای مذهبی قرار دهند. شما می‌بینید که قطبیه با سردمداران سرسپرده کشورها مانند انور سادات مبارزه می‌کرد، اما

به شیعیان مصر کاری نداشت. اما سلفی‌گری تکفیری علیه شیعیان شمشیر می‌کشد و برای آنکه به فعالیت‌های خودش مشروعیت بدهد، اسم این گرایش را سلفی‌گری جهادی گذاشته‌اند. سلفی‌گری تکفیری رسماً با حربه تکفیر، شمشیر را در میان خود مسلمان‌ها قرار داد و در میان خود مسلمان‌ها کشت و کشتار می‌کند. نماد اصلی سلفی‌گری تکفیری در القاعده شکل گرفت. رهبر القاعده جزء خانواده‌های مرفه سعودی است. پس ریشه در خود عربستان دارد. این سلفی‌گری تکفیری که به مسامحه جهادی گفته می‌شود، این هم با درباری‌ها مخالف است؛ هرچند با شیعه هم بد هستند.

می‌توان وهابیت تکفیری را عصاره‌ای از وهابیت ملکیه و قطیبه دانست؟

علیزاده موسوی: بله، به عبارت دیگر، سلفی‌گری تکفیری از یک طرف، از طرف انقلابی‌ها و جریان قطیبه تأثیر پذیرفته و از طرف دیگر، معتقد به اندیشه‌های خود محمد بن عبدالوهاب است و با هم تلفیق شدن اینها، معجونی به نام سلفی‌گری تکفیری درآمده است.

می‌توان آیا صحیح است که جنگ افغانستان را محل به وجود آمدن وهابیت تکفیری قلمداد کنیم؟

علیزاده موسوی: بله، در جنگ افغانستان ما شاهد سه ضلع هستیم که یک مثلث را تشکیل می‌دهند و در قضیه افغانستان دخیل هستند. اولین ضلع آمریکا است. آمریکا چرا در جنگ افغانستان حضور پیدا کرد؟ چون می‌خواهد از گسترش کمونیست‌ها جلوگیری کند. دومین ضلع عربستان سعودی است، چرا؟ چون همان‌طور که عرض کردم، می‌خواهد انتقال بحران بدهد و سر انقلابیون را در آنجا گرم کند. گروه سوم که در افغانستان فعال است، خود پاکستان است؛ چون پاکستان از طرفی به آمریکا وابسته است و از طرفی دیگر، همین عرق مذهبی در گرایش‌های دیوبندیه پاکستان نیز خیلی فعال است. این سه عنصر دست به دست هم داده‌اند و چیزی به عنوان طالبان و القاعده بوجود آمده است. در جنگ افغانستان اینها خیلی مورد توجه

جهان اسلام بودند. جهان اسلام می‌پنداشت اینها در مقابل کمونیست‌ها می‌جنگند، اما وقتی جنگ افغانستان تمام شد، علی‌رغم اینکه با آمریکا می‌جنگند، شروع به جنگیدن با فرقه‌های اسلامی دیگر می‌کنند و همین امر جایگاه اینها را در جهان اسلام تنزل داده است. یکی - دو دهه پیش، این نگرانی وجود داشت که بیداری اسلامی به دست سلفی‌های تکفیری بیفتد و از مسیر اصلی منحرف بشود، اما امروز دیگر این نگرانی وجود ندارد؛ چون دیگر وهابیت تکفیری جایگاهی در جهان اسلام ندارد. در حقیقت اینها به اسلام‌هراسی در جهان دامن زدند. ابومصعب زرقابی وارد عراق شد تا به قول خودش با صلیبیون بجنگد، اما با شیعیان و اهل سنت جنگید. آنها به گونه‌ای عمل کردند که در عراق، الجزایر، در مترو اسپانیا و مناطق مختلف دنیا اعمالی انجام دادند که بهانه به دست دشمن دادند تا دشمنان با اسلام مبارزه کنند. بوش گفت جنگ‌های صلیبی با اسلام آغاز شده است. در بُعد داخلی هم مسلمانان را از خودشان مأیوس کردند.

اما امروزه نه تنها جریان سلفی‌گری تکفیری، بلکه جریان ملکیه با فعالیت‌هایی که داشته، جایگاهش را در جهان از دست داده است. چرا؟ چون ارگانی که به جریان الرابطة الاسلامیه وابسته است، که در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ و ۹۰ میلادی و حتی در دهه آخر سده اخیر جایگاه نسبتاً خوبی داشت و در کشورهای آفریقایی بیمارستان ساخت، اما رفته رفته کشورهای آفریقایی متوجه شدند که الرابطة الاسلامیه بیمارستان می‌سازد و در کنار آن یک مدرسه هم می‌سازد که در آنها تکفیری تربیت می‌کند و اینها امنیت جامعه را به هم می‌ریزند. امروز حتی کشورهای آفریقایی که آن قدر نیازمند هستند، الرابطة الاسلامیه را به کشور خود راه نمی‌دهند. تمام دفاتر اینها در کشورهای آفریقایی در حال بسته شدن است. در کشور پاکستان در شهر اسلام آباد دانشگاهی را تحت عنوان دانشگاه بین الملل اسلامی ساختند که امروز پاکستان نمی‌داند با این دانشگاه چه کند. از یک طرف، از این دانشگاه سلفی تکفیری بیرون می‌آید و از طرف دیگر، اگر این دانشگاه را ببندد، بسیاری از کمک‌های عربستان به پاکستان قطع می‌شود. اما در بسیاری از کشورها دفاتر آنها را بستند؛ چون دیدند آنها به کشت و کشتار و تبلیغات سوء دست می‌زنند. به هر حال فعالیت‌های آنها

در جهان اسلام باعث شده یک نوع وهابی‌هراسی در کل مسلمان‌ها شکل بگیرد و به وجود آید؛ یعنی در نهایت وهابیت بدنام می‌شود، نه اسلام؛ چون دنیای اسلام به ماهیت این فرقه پی برده است.

◆ نوسلفیان

منبر آیا در میان وهابیت جریانی هم وجود دارد که اصلاح طلب باشد و از این افراط موجود در وهابیت بیزار باشد؟

علیزاده موسوی: بله، جریانی است تحت عنوان نوسلفیان. همان‌طور که از اسمشان پیداست، از یک طرف، سلفی‌اند و از طرف دیگر، عقاید جدیدی دارند که اینها را نو سلفی کرده. اینها از حیث اعتقاد این گونه‌اند که از یک طرف، پای‌بند به عقاید وهابیت هستند و از طرف دیگر، می‌خواهند از مظاهر تمدن و مظاهر مدرنیته هم استفاده بکنند. بنابراین نظام پادشاهی را نقد می‌کنند. معتقدند که نظام حداقل باید مشروطه باشد، باید دموکراسی در جامعه باشد، حقوق شهروندی را نقد می‌کنند و می‌گویند حقوق شهروندی در جامعه ما نیست، آزادی مطبوعات را مطرح می‌کنند، بعضی از گرایش‌های تکفیری تند وهابی را مورد انتقاد قرار می‌دهند می‌گویند چرا ما همه را باید تکفیر بکنیم؟ چرا ما باید این دیدگاه‌ها را داشته باشیم؟ این برای جامعه عربستان خیلی مهم و تاثیرگذار است. نوسلفی‌ها در بدنه و گاهی در لجنة العلماء یا هیئت کبار هستند. من در سفری که تابستان امسال به مکه داشتم، پیش یکی از علمای هیئت کبار العلماء رفتم. توقع داشتم که با کسی دیدار کنم که ریش بلند داشته باشد و خیلی متعصب باشد، اما با فردی ملاقات کردیم که ریش خود را تراشیده بود و یکی از اعضای هیئت کبار العلماء عربستان بود و دکترای فقه از دانشگاه مدینه داشت. وقتی که اظهار تعجب کردیم که چگونه کسی با این شمایل، جزء هیئت کبار العلماء است، حرفی زد که نشان می‌دهد که بین دولت و جریان ملکیه چقدر اختلاف هست. گفت: دولت مجبور است که اینها را تحمل کند. بعد پرسیدم نظر ایشان درباره فتوای هدم حرمین عسکرین چیست؟ گفت اینها دیوانه بودند که این فتوا را دادند. سپس از

برخوردهای خودش با چهره‌های تند و افراطی وهابی نقل کرد که خیلی جالب بود. بعد پرسیدم آیا تنها شما این اندیشه را دارید؟ گفت: نه، امثال من زیادند. اینها نشان می‌دهد که از درون، انشعابات و اختلافات دارد فعال می‌شود.

سراج منیر نوسلفیان چه کسانی هستند، چه تفکراتی دارند و چگونه به وجود آمدند؟
علیزاده موسوی: اگر ما بخواهیم نقطه آغازی برای اندیشه نوسلفی ذکر کنیم، باید نقطه آغاز را زمان حمله آمریکا به عراق در جنگ خلیج فارس بدانیم. وقتی که پایگاه نظامی آمریکا در عربستان ایجاد شد، بین علمای وهابی اختلاف افتاد که چگونه در سرزمین مقدس اسلامی آمریکا پایگاه نظامی زده است و از این پایگاه به کشور اسلامی دیگر حمله می‌کند و کشت و کشتار می‌کند؟ جریان ملکیه به داد دولت آل سعود رسید رسماً اعلام کرد آمریکایی‌ها می‌توانند در عربستان پایگاه بزنند. در مقابل جریان ملکیه، نوسلفیان ظهور کردند و گفتند نمی‌توان در جامعه اسلامی به آمریکایی‌ها اجازه داد که پایگاه بزند. از همین زمان می‌بینیم که چند نامه بسیار تند به هیئت کبار العلما و به دولت می‌نویسند و به شدت با دولت مخالفت می‌کنند. در سال ۱۹۳۳م هم کمیته‌ای درست کردند تحت عنوان کمیته دفاع از حقوق مشروع. وقتی این کمیته به وجود آمد، دولت به شدت با اینها مقابله کرد و اینها را دستگیر کرد و تعدادی از اینها فرار کردند و به خارج از کشور رفتند و چند نفر از اینها توبه کردند جالب اینکه در این کمیته دفاع از حقوق مشروع، بعضی از شخصیت‌های سلفی تند مانند بن جبرین حضور داشتند.^۱

۱. ر.ک: اصلاحات سیاسی در عربستان سعودی، ص ۱۱۶.

چه شخصیت‌ها و چهره‌هایی در میان نوسلفیان قرار دارند؟

علیزاده موسوی: چهره‌های سرشناسی از دل این جریان درآمدند؛ مانند مسعری، التوجیری، الرشودی حتی سفر الحوالی. این چهره‌ها، چهره‌های تأثیرگذاری در جامعه عربستان هستند، از افراد معمولی نیستند. سلمان العوده یک شخصیت علمی عربستان است و کتابی به نام *صفت العربا* نوشته که در آن به شدت به وهابیت حمله کرده است. علیه این کتاب، کتاب‌های زیادی نوشته‌اند و ایشان هم هنوز به شدت پای دیدگاه‌های خودش ایستاده است. یک گرایش بسیار فعال از این نوع سلفیان هم امروز در لندن و بر ضد دولت کار می‌کنند و مجله تهیه می‌کنند و می‌فرستند و قائل به تغییر هستند. نگاه اینها به شیعه نسبتاً معتدل است. من جمله‌ای از مسعری اخیراً دیدم که نوشته بود که با این اندیشه‌های وهابیت بخش عمده‌ای از مسلمان‌ها کافر شمرده می‌شوند و به نظر من این دیدگاه درست نیست و باید در اندیشه‌های خودمان تغییر و تحول ایجاد کنیم. این گونه سخنان نشانه تغییر و تحول اساسی داخل جامعه عربستان است. اگر بتوان با اینها تعامل کرد اهل بحث و مناظره‌اند و دیدگاه‌های تکفیری صرف را که جزء مبانی وهابیت است، کنار گذاشته‌اند و حاضر به تعامل شده‌اند. به همین جهت در ابتدا عرض کردم که وهابیت را باید ما کالبد شکافی کنیم و با هر جریانی مثل خودش برخورد نکنیم. باید جریان‌ها را بشناسیم و با توجه به این شناخت، پیش برویم.

دیدگاه نوسلفیان در مورد شخص محمد بن عبدالوهاب چیست؟

علیزاده موسوی: محمد بن عبدالوهاب را قبول دارند، اما قائل به تعدیل هستند. همان بحث توحید الوهی را می‌پذیرند، اما می‌گویند چنین نیست که ما به دلیل قرائتی که از توحید داریم، همه مسلمان‌ها را کافر بشماریم. اخیراً همایشی در ریاض برگزار کردند تحت عنوان جایگاه تکفیر در اندیشه اسلامی. آقای عبدالعزیز آل شیخ که الان رئیس هیئت کبار العلماء است، در پیامی به این همایش، تکفیر را محکوم کرد. به نظرم می‌رسد علت اساسی این محکوم کردن این بود که اینها می‌ترسیدند در جریان بیداری اسلامی چندان نتوانند حضور فعال پیدا بکنند. می‌خواهند خودشان را با جهان اسلام کمی هماهنگ نشان بدهند.

♦ جریان سکولار

متنبرج
آیا در عربستان جریانی غیر از وهابیت وجود دارد که به مقابله با این
فرقه بپردازد؟

علیزاده موسوی: جریان سکولار هم یکی از گروه‌ها و جریان‌های فعال در عربستان هستند که دیدگاه‌های لیبرالی دارند. در یک تقسیم کلان، در عربستان دو جریان سکولار و جریان مذهبی وجود دارد. جریان‌های مذهبی همین مواردی بودند که گفتیم، اما در حوزه جریان‌های سکولار، دو جریان اساسی هست: یکی جریان لیبرال مخالف با دولت که سائیتی دارند که به نام: «اللیبر الیه فی السعودی». چهره‌های سرشناسی دارند و قائل‌اند که جامعه باید جامعه‌ای آزاد مانند غرب باشد. معتقدند که بسیاری از حقوق در عربستان نفی شده است؛ مثلاً چرا زن نباید شناسنامه داشته باشد؟ چرا گواهی‌نامه نتواند بگیرد؟ چرا نتواند رانندگی بکند؟ چرا آزادی مطبوعات کامل نباشد؟ اینها چون وضعیت مالی نسبتاً خوبی در عربستان دارند، و در آمریکا و انگلیس تحصیل می‌کنند، چنین دیدگاه‌هایی دارند. نسبتاً فعال هستند و تمام پست‌های تخصصی عربستان در دست اینهاست، در مخابرات و در صدا و سیما فعال‌اند در شبکه العربیه و ام بی سی که وابسته به عربستان هستند، این چهره‌ها بیشتر نمود دارند.

جریان سکولار بعدی، خود جریان دولت است. آقای ناصر السعید کتاب خوبی در باب دولت عربستان نوشته و نقد کرده که کشته شد. ایشان کتابی دارد تحت عنوان تاریخ آل سعود. در این کتاب به شدت از مفاسد و مشکلات این خاندان انتقاد می‌کند، می‌گوید اینها ادعای اسلام می‌کنند، اما مسلمان نیستند. من با یکی از علمای وهابی در عربستان دیدار داشتم، به ایشان گفتم وضعیت دولت چگونه است؟ گفت: آقای امیرعبدالله اگر لازم باشد برای حفظ حکومت بگوید خدا نیست، این را می‌گوید. گفتم: شما چطور همکاری می‌کنید؟ گفت: اگر ما همکاری نکنیم، وهابیت از بین می‌رود؛ یعنی اگر آل سعود نابود شود، وهابیت از بین می‌رود. آقای ناصر السعید کتاب دیگری هم دارد تحت عنوان نهایة الطاغیه. در این کتاب عنوانی به نام المشایخ هست که به معرفی مشایخ اینها پرداخته است. اشعاری گفته و بعد کاریکاتورهایی را زیر این اشعار

کشیده که نشان می‌دهد پادشاه خودش نشسته و فیلم‌های فلان نگاه می‌کند، و اینها نشسته‌اند و برای خودشان فتوا می‌نویسند؛ یعنی هیچ ربطی به هم ندارند. یا در کتاب *ثلاثة كتب فی کتاب واحد* مفصل به این مباحث پرداخته که چگونه از این طرف می‌گویند خادم الحرمین الشریفین و از طرف دیگر عکس‌هایی می‌بینید که آقای فهد در کنار ملکه الیزابت انگلستان ایستاده و با کارتر عکس گرفته و دست داده و هیچ مشکلی ندارد. عکسی که بسیار جنجال ایجاد کرد، عکسی بود که فهد با کارتر در حال مشروب خوردن گرفته بود.

خب، این جریان تضاد اساسی ایجاد می‌کند و در خود دولت هم ما شاهد شکافی بین اینها هستیم. در واقع در درون دولت جریانی به نام جریان سلطان هست که وابسته به امیر عبدالله است این جریان کاملاً سکولار است و در مقابل، جریانی دیگر در درون خاندان سلطنتی است که نایف آن را نمایندگی می‌کند. این جریان هم مقید به وهابیت است، اما نه از این حیث که او واقعاً فردی مذهبی است، بلکه چون حفظ و قوام آل سعود را در حمایت از وهابیت می‌داند. گرایش‌های ضد شیعی در اندیشه نایف وجود دارد، بر خلاف اندیشه امیرعبدالله که به این شدت نبود.

در مجموع، حتی در نظام حاکم، در بین شاهزادگان - که گفته‌اند از خاندان آل سعود شش هزار شاهزاده وجود دارد - اختلافات تند و شدیدی هست.

◆ شیعه در عربستان

سراج متنبیج شیعیان در عربستان از چه جایگاهی برخوردارند و چه ویژگی‌هایی دارند؟
علیزاده موسوی: شیعه را هم ما باید یکی از متغیرهای اساسی در فضای عربستان بر ضد وهابیت بدانیم. قریب به سه میلیون شیعه در عربستان وجود دارد. ویژگی شیعه عربستان این است که با شیعه‌های افغانستان و جاهای دیگر متفاوت است. شیعه عربستان همیشه در حصار بوده و برای اینکه ماهیت خودش را حفظ کند، مجبور بوده که مبارزه بکند. مبارزه‌اش در چند عرصه بوده که یکی عرصه علمی است. شیعه عربستانی در پاسخ به شبهات کاملاً مسلط است. توسل، شفاعت، زیارت، بنا بر قبور، و شدّ الرحال را به آسانی می‌تواند توضیح بدهد و تحلیل کند؛ چون می‌خواهد در

جامعه عربستان هضم نشود. پس در بُعد مبانی شیعه، کاملاً مسلط هستند. ویژگی دیگر شیعه عربستان این است که مبارزه‌جو است؛ یعنی با وجود فشارها، وجود دارد و این شیعه الآن دارد می‌درخشد و فعال است.

♦ وهابیت و بیداری اسلامی

سیرالمنهج
وهابیت در جریان بیداری اسلامی چیست؟
موضع وهابیت با توجه به تفاوت نگرش در گرایش‌های مختلف وهابی، موضع

علیزاده موسوی: نماد وهابیت تقریباً همان جریان ملکیه است و منافع ملکیه با آل سعود گره خورده است. ماهیت جریان‌هایی که در کشورهای اسلامی اعم از تونس، یمن، لیبی، مصر و ... شکل گرفته، ضد استبدادی و ضد دیکتاتوری است و نماد اصلی دیکتاتوری در عربستان سعودی است. پس شکی در این باقی نمی‌ماند که دولت عربستان موافق از بین رفتن حسنی مبارک نبود. از علی عبدالله صالح نیز به شدت حمایت کردند. جریان ملکیه وابسته به دولت است و مسلماً با این انقلاب‌ها موافق نیست. بنابراین درباره قضایای مصر فتوا می‌دهند که هر گونه مخالفت با دولت مصر، حرام است و جایز نیست. درباره یمن همین فتوا را دارند. ماهیت این بیداری اسلامی سلفی نیست؛ چون عرض کردم که سلفی‌گری تکفیری بعد از این وهابیت هراسی که در دنیا به وجود آمده، به شدت رو به خاموشی رفت. در کشوری مثل مصر که الأزه‌ر گرایشی به شدت ضد وهابی دارد، امکان ندارد وهابیت بتواند بروز خارجی پیدا بکند. از این رو، نگاهشان به این جریان‌ها، نگاه کاملاً منفی است، اما به دنبال تصدیر هستند؛ یعنی وقتی دیدند که بیداری اسلامی به نتیجه رسید، در مصر فعال شدند و امروز دارند فعالیت می‌کنند. نه تنها در برابر شیعیان بلکه در برابر قرامطه در مصر، به شدت موضع‌گیری و بلوا ایجاد می‌کنند. اینها نشانه این واقعیت است که اینها هم مثل آمریکا و سایرین وقتی که دیگر نتوانستند کاری انجام بدهند، عملاً مجبور شدند انقلاب‌ها را به نفع خودشان صادره و این فضا را ایجاد بکنند.

سیراج
می‌کنند: حزب النور، حزب الفضيله و حزب الاصاله. این سه حزب وابسته به کدام گرایش سلفی هستند و چه جایگاهی در مصر دارند؟

علیزاده موسوی: واقعیت این است که درست نیست ماهیت این سه حزب را کاملاً به معنای سلفی وهابی بدانیم. خود سید قطب چهره سلفی است، اما ماهیت سلفی‌اش، چنان که خدمت شما عرض کردم، باز گشت به صدر اسلام است، اما ماهیت نگاهش فرقه‌گرایانه نیست. در این گرایش‌ها هم درست است که ما گاهی اندیشه‌های سلفی را می‌بینیم، اما این اندیشه‌های سلفی به این جهت است که مفهوم سلف، مفهوم پسندیده‌ای است. اینها برداشت نادرستی کرده‌اند که می‌گویند سلفی‌گری سه قرن اولیه اسلام است و به حدیث «خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم ...» استناد می‌کنند؛ در حالی که سلف مفهوم خیلی زیبایی است.

در مصر نیز در میان خود اخوان المسلمین هم دو - سه گرایش می‌بینیم؛ مثلاً مهدی العاکف آیا سلفی است؟ اصلاً سلفی نیست. گرایش کمی هم به جمهوری اسلامی دارد. در داخل اخوان دو گرایش هست: گرایش سلفی، و گرایش غیر سلفی. الازهر دیدگاه‌هایی داشته است و همایش‌هایی بر ضد وهابیت برگزار کرده است و شخصیت‌هایی که در الازهر وجود داشته‌اند، مانند محمد عبده، شیخ محمود شلتوت، مراغی و چهره‌هایی این‌گونه، ضد اندیشه‌های وهابی بوده‌اند. حتی خود رشید رضا را که گرایش به وهابیت داشت، اما باز هم دیدگاه عقل‌گرایانه در اندیشه رشید رضا خیلی بیشتر از محمد بن عبدالوهاب و سایرین است.

بنابراین به نظر می‌رسد که امروز مصر به بلوغ سیاسی و دینی‌ای رسیده که امکان اینکه سلفی‌های وهابی عنان را در مصر در دست بگیرند، وجود ندارد. البته تمام تلاش خود را به کار بسته‌اند، اما موفق نبوده‌اند. یمن نزدیک خود عربستان است. چقدر در آن موفق بودند؟ وهابیت در یمن خیلی محدود است. در مصر هم فضائی حاکم است که از ابتدا روحیه انقلابی داشته است و جالب اینکه نواب صفوی به مصر می‌رود آقای فتاحی بکش می‌گوید من دیدم که نواب را روی دست بلند کردند و بردند. وقتی از

دنیا رفت، اخوان المسلمین ویژه‌نامه‌ای مخصوص نواب صفوی منتشر کرد که نواب صفوی چه جایگاه والایی داشت، چه مبارز نستوهی بود.

ویژگی دیگری که در مصر وجود دارد، این است که در مصر شاهد وجود مجمع التقریب هستیم که نکته مهمی است. این است که می‌بینید سلفی‌ها این قدر روی مصر سرمایه گذاری می‌کنند. کتاب *مختصر النافع و مجمع البیان* در الأزهر مصر چاپ شد. اینها خیلی مهم است. اگر ما از این شرایط استفاده نکنیم، خیلی پیش خواهیم رفت، چه در یمن که حوثی‌ها هستند و چه در مصر که زمینه تقریبی وجود دارد، چه در بحرین، چه در تونس که حزب النهضه به قدرت رسید. درست است آقای راشد الغنوشی موضعی دارد، ولی کسی است که کتاب حرکت امام خمینی و تجدید حیات اسلام را نوشت. اولین کسی است که در مورد امام و انقلاب اسلامی مطلب نوشت. اینکه شما می‌بینید در این شرایط این قدر فشار علیه ایران زیاد شده و عربستان سعودی رسماً دست در دست آمریکا گذاشته و فضای ضد شیعه ایجاد می‌کنند، آن است که کاملاً احساس کرده‌اند که اندیشه شیعی در جهان اسلام رفته رفته حرف اول را می‌زند. جالب این است که جوزف نای وقتی کتاب قدرت نرم را می‌نویسد، می‌گوید که قدرت نرم را از شیعه یاد بگیرید؛ چون تمام عرب‌ها سال ۱۹۷۳ در جنگ آخر اعراب و اسرائیل در مقابل اسرائیل شکست خوردند اما یک اقلیت کوچکی به نام حزب الله که ۳۳ روز در مقابل اسرائیل ایستاد و از آسمان و زمین و دریا به آن حمله شد، توانست مقاومت کند. اندیشه این شیعه چیست که توانست مقاومت کند، اما آنها نتوانستند؟ در ایام جنگ ۳۳ روزه، بیشترین مراجعه به فضای اینترنت این بوده که ببینند شیعه چیست اینها نکات مهمی است که واقعاً انسان احساس می‌کند فضا به گونه‌ای است که دنیا در جهت اندیشه شیعی قدم بر می‌دارد: (وَأُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ...)¹ در حال به ثمر رسیدن است.

◆ نتیجه گیری

بسیار متین
نتیجه مهمی که از بحث جریان شناسی وهابیت به دست می آید، چیست؟
علیزاده موسوی: با توجه به آنچه گفتیم، ما باید دقیق عمل بکنیم و باید بتوانیم با هر جریانی با توجه به ویژگی های خودش برخورد کنیم و همه را یک کاسه نکنیم. نباید به گونه ای عمل کنیم که آنها را علیه خود هماهنگ سازیم. این موجب خواهد شد که بسیار موفق تر عمل کنیم.

نکته بعد اینکه با توجه به تعارضاتی که امروز در دل خود وهابیت و حتی در خود آل سعود وجود دارد، به نظر من به زودی اندیشه وهابیت افراطی فروپاشیده می شود یا اگر قرائتی از وهابیت بماند، قرائتی است که ماهیتاً با قرائت حاضر آن کاملاً در تضاد و تناقض باشد. امیدواریم این اتفاق با عملکرد ما و با فضایی که امروز در عربستان وجود دارد، خیلی زود به وقوع بپیوندد.

گزارش‌ها

- ✓ سلسله گزارش‌هایی از آثار اهل سنت در نقد افکار وهابیت (۲)
- ✓ کتاب‌شناسی شفاعت
- ✓ پاسخ‌گویی مجازی
- ✓ پرسش و پاسخ

سلسله گزارش‌های آرا مارا اهل سنت

در تفکر و ایمت (۲)

کتاب و فاء

الوفاء با سار دارا

* مهدی فرمانیان

در طول تاریخ مسلمانان به پیروی از سیره پیامبر اکرم^۹ و صحابه به ایشان توسل می‌جستند و سفر برای زیارت قبر رسول خدا^۹ را از مستحبات مؤکد می‌دانستند، صحابه دیده بودند که پیامبر^۹ به نابینا راه توسل جستن به ایشان را آموخت و درباره زیارت قبر خویش فرمود: «من زار قبری وجبت له شفاعتی»، اما در قرن هشتم فردی از حنبلیان به نام ابن تیمیه (م ۷۲۸ق) با تفسیر به رأی این اعمال را از مصادیق شرک دانست.

علمای اهل سنت در طول شش قرن گذشته، آثار فراوانی در نقد آن نوشتند. کتاب *شفاء السقام سبکی* یکی از بهترین نقدهایی است که در شماره قبل گزارشی از آن را خدمت خوانندگان ارائه دادیم. یکی دیگر از این آثار کتاب *معروف و فاء الوفاء باخبار دارالمصطفی* است که در این شماره به وصف آن می‌پردازیم.

از همان قرون نخستین اسلامی، دانشمندان مسلمان درباره سیره و سنت پیامبر^۹ دست به تألیف زده و آثار متنوعی در این زمینه به یادگار گذاشته‌اند؛ از جمله در وصف مدینه و فضایل آن؛ کتاب *وفاء الوفاء باخبار دارالمصطفی* نوشته علامه نور الدین علی بن احمد سمهودی شافعی یکی از آثار ارزشمند علمای اهل سنت در تاریخ مدینه است. ایشان در پی درخواست برخی از بزرگان مبنی بر نگارش کتابی درباره تاریخ مدینه و احوال حجره شریفه، کتاب یاد شده را تصنیف و آن را به هشت باب تقسیم کرد و باب هشتم را به زیارت پیامبر ختمی مرتبت^۹ اختصاص داد. وی درباره این باب می‌نویسد:

و هذا الباب و إن كان من حقّه التقديم، لكنّه لما كان كنتيجة الكتاب و مقدماته... ما تقدّمه من الأبواب ختمت به أقسامه، ليكون المسك ختامه و سرّ الوجود تامه و تفاولا بأن يفتح لي به ثمانية أبواب الجنة... (ج ۱، ص ۸)

علامه سمهودی باب اول را به نام‌های شهر مدینه اختصاص داده و در باب دوم به فضایل و احکام آن پرداخته و عظمت مدینه النبی را نسبت به دیگر شهرها نشان داده و بیان داشته است که به خاک و خرمای شهر مدینه می‌توان استشفا و طلب شفاعت کرد و از کتاب الوفاء ابن جوزی نقل می‌کند که: «غبار المدینه شفاء الجذام»، و از جامع الأصول ابن اثیر نقل می‌کند که حضرت رسول^۹ فرمود: «و الذی نفسی بیده إن فی غبارها شفاء من کلّ داء» (ج ۱، ص ۶۷).

سمهودی باب سوم این کتاب را به تاریخ مدینه از دوران حضرت رسول^۹ اختصاص داده است.

باب چهارم درباره مسجد النبی^۹ است که به تحولات تاریخی و توسعه این مسجد در طول تاریخ پرداخته است.

باب پنجم به دیگر مساجد و مکان‌های مورد احترام مدینه اختصاص دارد.

سمهودی در باب ششم به مساجد در راه مدینه و مکه و چاه‌های مدینه و در باب هفتم به اماکن اطراف مدینه و اعتبار تاریخی و دینی آنها پرداخته است.

و باب هشتم را به زیارت قبر حضرت رسول اکرم^۹ اختصاص داده است.

این کتاب در چهار جزء و در دو مجلد به همت محمد محیی الدین عبدالحمید تصحیح شده و انتشارات دار إحياء التراث العربی در بیروت در سال ۱۴۰۴ ق (چاپ چهارم) آن را به چاپ رسانده است. درخور ذکر است که باب هشتم کتاب از صفحه ۱۳۳۶ تا صفحه ۱۴۳۲ به زیارت قبور اختصاص داده شده که این مقاله گزارشی از باب هشتم کتاب است.

◆ سمهودی کیست؟

سید نور الدین ابوالحسن علی بن عبدالله بن احمد از نوادگان امام حسن مجتبی^۷ در ماه صفر سال ۸۴۴ ق در شهر سمهود مصر به دنیا آمد. پدر وی از فقهای معروف شافعی مذهب آن سامان بود. وی در سال ۸۵۳ ق همراه پدر برای تحصیل به قاهره رفت و سپس به عراق عزیمت کرد و در آنجا به سلک صوفیان درآمد. در سال ۸۶۰ ق به حج رفت و در مدینه ساکن شد. در سال ۸۸۴ ق با سلطان قاتیبای مصر درباره

تعمیر مسجد النبی^۹ به گفتگو پرداخت و از لزوم بازسازی مسجد النبی^۹ سخن به میان آورد (ص ۶۱۷).

در سال ۸۸۶ ق در مدینه به تدریس و تألیف مشغول بود که در همین زمان کتاب *وفاء الوفاء* را به رشته تحریر درآورد.

در رمضان ۸۸۶ ق هنگامی که سمهودی در راه مکه بود، مسجد النبی^۹ بر اثر صاعقه دچار آتش‌سوزی شد و بخش اعظم سقف آن که از چوب ساخته شده بود، در آتش سوخت و تنها قبر مطهر نبوی^۹ و قبّه آن از آتش در امان ماند.^۱ سمهودی بعد از بازگشت از مکه و مصر در سال ۸۹۰ ق واقعه آتش‌سوزی را به کتابش اضافه کرد (ص ۶۳۳ - ۶۴۷).

بعد از شانزده سال دوری از وطن، سمهودی از راه مکه برای دیدن مادرش به مصر رفت (ص ۶۴۱) و از سوی سلطان قاتیبای، سلطان وقت مصر، مسئول بازسازی کتابخانه‌های مسجد النبی^۹ گردید. وی در سال ۸۹۰ ق به مدینه آمد و به تدریس و تألیف پرداخت.^۲

از آثار وی به غیر از *وفاء الوفاء*، کتاب معروف *جواهر العقدين في فضل الشرفين* است که در سال ۱۴۲۴ ق در دارالکتب العلمیة بیروت به چاپ رسیده است.

سمهودی بعد از سال‌ها تلاش در راه تدریس و تألیف در ذی قعدة ۹۱۱ ق، در مدینه از دنیا رفت و در قبرستان بقیع نزدیک قبر مالک بن انس رهبر مالکیان به خاک سپرده شد.

♦ دیدگاه‌های سمهودی

۱. زیارت قبر پیامبر^۹

سمهودی باب هشتم کتاب خود را به چهار فصل تقسیم کرده و فصل اول آن را به احادیث زیارت اختصاص داده است. وی از دار قطنی و بیهقی نقل می‌کند که پیامبر^۹

۱. درباره گزارشی از آتش‌سوزی مسجد نبوی^۹ ر.ک: *مقالات تاریخی*، رسول جعفریان، دفتر اول، ص ۴۰۱-۴۱۱.

۲. ر.ک: *دائرة المعارف الإسلامية*، ج ۱۲، ص ۲۱۰-۲۱۱، مدخل السمهودی.

فرمود: «من زار قبري وجبت له شفاعتي» و در ادامه به پیروی از سبکی در شفاء السقام، بسیاری از عبارات سبکی را در اینجا نقل می‌کند (ص ۱۳۳۷-۱۳۴۰). سمهودی احادیث دیگری در فضیلت زیارت قبر پیامبر ۹ نقل می‌کند که عبارت است از: «من زار قبري وجبت له شفاعتي»؛ «من جائني زائراً لا تحمله حاجة إلا زیارتی کان حقاً علیّ أن أكون له شفيعاً يوم القيامة»؛ «من حجّ فزار قبري بعد وفاتي کان کمن زارني في حياتي»؛ «من حجّ البيت و لم یزرنی فقد جفاني» (ص ۱۳۳۹-۱۳۴۴). ایشان در اغلب موارد به سند حدیث توجه تام دارد و نکاتی را متذکر می‌شود، اما اکثر مطالب وی در باب اسناد روایات برگرفته از شفاء السقام سبکی است و در مورد متعدد با «قال السبکی»؛ مطلب را تأیید می‌کند.

در مجموع سمهودی در فصل اول هفده روایت را ذکر کرده که در برخی موارد می‌نویسد: «و لم یذکر السبکی» یعنی این روایت را سبکی در شفاء السقام ذکر نکرده است، اما سمهودی از دیگر منابع مورد اعتماد اهل سنت آن را نقل کرده است (ص ۱۳۴۷).

۲. حیات برزخی

علامه سمهودی فصل دوم از باب هشتم را به حیات پیامبر ۹ در قبر و مشروعیت سفر برای زیارت اختصاص داده و روایتی به سند صحیح از ابوداود نقل کرده که پیامبر ۹ فرمود: «ما من أحدٍ سلّم علیّ إلّا ردّ الله علیّ روحی حتّی أردّ علیه السلام». در روایت ابن قدامه از احمد بن حنبل نیز آمده: «ما من أحد یسلّم علیّ عند قبري...» که نشان از فضیلت خاص سلام در نزد قبر پیامبر ۹ دارد.

سمهودی می‌گوید که احادیث سلام به پیامبر ۹ بسیار فراوان و با اسناد صحیح می‌باشند (ص ۱۳۵۰) همچنین متذکر می‌شود: در آینده نیز احادیث دیگری در این زمینه برای شما نقل می‌کنیم. این روایات نشان می‌دهند پیامبر اکرم ۹ سلام کسانی را که در نزد قبرش به او سلام می‌کند، بی‌واسطه می‌شنود و جواب سلام‌کننده را می‌دهد. بنابراین اگر کسی تمام مال دنیا را صرف کند تا نزد قبر پیامبر ۹ آید و به پیامبر ۹ سلام دهد، تا حضرت ختمی مرتبت ۹ جواب سلام او را دهد، مالش را در راه صحیحی صرف کرده است (ص ۱۳۵۱).

ایشان در استدلالی زیبا می‌نویسد:

و آثار در این باره زیاد است. ابن تیمیه در کتاب *اقتضاء الصراط المستقیم* - همچنان که ابن عبدالهادی از ابن تیمیه نقل کرده - گفته است که: «شهدا بلکه تمام مؤمنین زمانی که زائری آنان را زیارت می‌کند و به آن مرده سلام می‌دهد، فرد سلام‌دهنده را می‌شناسند و جواب آن را می‌دهند». پس اگر این وصف حال آحاد مؤمنین است، پس چگونه است حال سید مرسلین؟!

سمهودی در اینجا با اقرار گرفتن از مخالفان - یعنی ابن تیمیه و ابن عبدالهادی^۱ - با استفهام انکاری و از طریق مفهوم اولویت ثابت کرده که اگر اموات مؤمنین جواب سلام زائر را می‌دهند، به طریق اولی پیامبر اسلام^۹ جواب سلام زائران خود را می‌دهد، و اگر مسلمانی بداند که پیامبر^۹ جواب سلام ایشان را می‌دهد حتماً به زیارت قبر پیامبر^۹ می‌شتابد و مشکلات سفر را به جان می‌خرد تا سلام پیامبر^۹ را دریافت کند(ص ۱۳۵۱).

وی در ادامه می‌نویسد:

شکی نیست که پیامبر^۹ در قبر زنده است؛ مثل دیگر انبیای الهی که حیاتی کامل‌تر از شهدا دارند؛ زیرا پیامبر^۹ فرمود: «علمي بَعْدَ وَفَاتِي كَعَلْمِي فِي حَيَاتِي»، و از پیامبر^۹ رسیده که فرمود: «الأنبياء أحياء في قبورهم يصلون»، و بی‌هقی می‌نویسد که برای حیات انبیا بعد از مرگشان شواهد زیادی از احادیث صحیح وجود دارد و حدیث صحیح «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَى الْأَرْضِ أَنْ تَأْكُلَ أَجْسَادَ الْأَنْبِيَاءِ» را ابن ماجه و ابوداود و حاکم نیشابوری و ابن حبان در صحیح خود نقل کرده‌اند(ص ۱۳۵۳).

سمهودی در پاسخ به سؤالی که مخالفان از او کرده‌اند، می‌نویسد:

۱. محمد بن احمد بن عبدالهادی حنبلی (۷۰۴-۷۴۴ق) از شاگردان و مدافعان ابن تیمیه و ناقد کتاب *شفاء السقام* با عنوان *الصارم المنکی* است. وی معتقد است ابن تیمیه اصل زیارت قبر پیامبر^۹ را مستحب می‌داند، اما سفر برای زیارت را ممنوع می‌شمرد و کتاب *الصارم المنکی* را در همین زمینه تألیف کرده است. مؤسسه الریان این کتاب را در سال ۱۴۱۲ ق در بیروت چاپ کرده است. این کتاب ردودی هم داشته که از جمله *المبرد المبکی فی رد الصارم المنکی* است.

اگر بگویید که پیامبر ۹ فرموده: هر کس به من سلام کرد، خدا روحم را به بدن باز می‌گرداند تا جواب سلام او را بدهم و این سخن نشان می‌دهد که پیامبر ۹ به صورت همیشگی در قبر زنده نیست، جواب گوییم: این مسئله باعث توالی مرگ‌ها برای پیامبر ۹ می‌شود؛ یعنی هر کس سلام داد، روح پیامبر ۹ به بدنش باز می‌گردد و جواب سلام را می‌دهد و دوباره روح از بدن جدا می‌شود و حال آنکه در هر لحظه لحظه تعدادی از مسلمانان به پیامبر ۹ سلام می‌دهند، پس تکرر در موت و حیات برای پیامبر ۹ پیش می‌آید که هیچ مسلمانی به آن قائل نیست. دیگر آن که در روایاتی ثبوت نعیم قبر و عذاب قبر را داریم که نشان می‌دهد این عود روح به بدن یک‌بار است؛ یعنی بعد از مردن و نهادن جسد انسان در قبر، روح به بدن باز می‌گردد و در آن مستقر است و عذاب می‌کشد یا در آنجا متنعم است و سلام زائر خود را می‌شنود و جواب می‌دهد. نماز می‌خواند و رسول خدا ۹ از عرضه اعمال امت به ایشان، خوشحال یا ناراحت می‌شود و تمام امور حیات را دارد؛ اگرچه ما نمی‌فهمیم. پس مشکل از عدم فهم ماست، نه از حیات آنان (ص ۱۳۵۵).

در ادامه اشاره می‌کند که این مسئله را به صورت مبسوط در کتاب *بالوفاء لما یجب لحضرة المصطفی بیان کرده، اما گویا این کتاب در آتش سوزی مسجد النبی ۹ از بین رفته است.*

۲۰۳

ایشان در ادامه به عمل بلال، از صحابه بزرگ پیامبر ۹، استناد کرده که برای زیارت قبر پیامبر ۹ از شام به مدینه سفر کرد، و می‌نویسد:

مهم آن است که عمل بلال در دوران خلافت عمر انجام گرفته که صحابه در آن دوران در مدینه فراوان بودند و این قصه را شنیدند، ولی انکاری از آنان صورت نگرفت. بنابراین اجماع سکوتی صحابه در برابر عمل بلال، نشان از قبول سفر برای زیارت قبر پیامبر ۹ از سوی صحابه است (ص ۱۳۵۷).

وی از نافع نقل می‌کند که می‌گفت: صد بار یا بیشتر دیدم که عبدالله بن عمر رو به روی قبر پیامبر ۹ می‌ایستاد و سلام می‌داد و از عبدالله بن عمر نقل شده که از سنت

است که نزد قبر پیامبر^۹ بیایی و سلام دهی و از ابویوب انصاری نقل می‌کند که: «إِنِّي لَم آتِ الْحَجْرَ إِنَّمَا جِئْتُ رَسُولَ اللَّهِ...» (ص ۱۳۵۹). و از ابوحنیفه نقل شده است که خوب است حاجی ابتدا به مکه رود و سپس به مدینه و نزد قبر پیامبر^۹ رود. بنابراین اجماع سلف، بر استحباب زیارت قبر پیامبر^۹ و سفر برای آن است. سمهودی در ادامه به آیه (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ) تمسک کرده، می‌فرماید: علما از این آیه، عموم را برداشت کرده و قائل اند هم شامل حیات و هم شامل ممات پیامبر^۹ می‌شود و مستحب است نزد قبر پیامبر^۹ از ایشان طلب استغفار کنند و قاضی عیاض فرموده: «زیارة قبره^۹ سنة بين المسلمين مجمع علیها و فضيلة مرغب فیها» (ص ۱۳۶۲).

و سبکی قائل است که در زیارت قبر پیامبر^۹ فرقی میان زن و مرد نیست. و غزالی می‌نویسد: «كَلَّ مِنْ يَتْبِرُكَ بِمُشَاهَدَتِهِ فِي حَيَاتِهِ يَتْبِرُكَ بِزِيَارَتِهِ بَعْدَ مَوْتِهِ» و يجوز شدّ الرحال لهذا الفرض (ص ۱۳۶۳). اما حدیث «لا تشدوا الرحال إلّا إلى ثلاثة مساجد» این است که سفر برای مسجد فضیلت ندارد، مگر برای سه مسجد؛ زیرا شدّ رحال برای رسیدن به عرفه، برای جهاد و برای هجرت از دار کفر واجب است و اجماع علما وجود دارد که سفر برای تجارت و مصالح دنیا جایز است (ص ۱۳۶۵). اما منظور حدیث «لا تجعلوا قبری عيداً»، کثرت بیش از حد زیارت قبر است که کارهایی که در اعیاد انجام می‌شود، در نزد قبر انجام نشود و زیارت از معنا و مفهوم خود خارج نگردد، و آلاً زیارت قبر، نزد همه علما مستحب است و به همین علت نذر برای آن جایز و عمل به نذر واجب است (ص ۱۳۶۹).

۳. توسل و شفاعت

سمهودی در ابتدا با اشاره به روایات توسل انبیا به پیامبر^۹ می‌نویسد: استغاثه به مقام و تبرک جستن به نام و یاد پیامبر^۹، از افعال انبیا و مرسلین و سیره سلف صالح است که در تمام دوران خلقت ادامه داشته و قبل و بعد خلقت

پیامبر ۹ و در حیات و ممات ایشان صورت گرفته است و در قیامت هم ادامه خواهد داشت.

ایشان با اشاره به توبه حضرت آدم^۷، از مستدرک حاکم نیشابوری از پیامبر ۹ اسلام نقل می‌کند که حضرت آدم در دعای توبه‌اش فرمود: «... یا رب أسألك بحق محمد لما غفرت لي...» و خداوند در جواب توسل ایشان به پیامبر ۹ ختمی مرتبت فرمود: «إذا سألتني بحقه فقد غفرت لك» (ص ۱۳۷۲). بنابراین اگر توسل به پیامبر ۹ قبل از خلقت پسندیده است، به طریق اولی توسل بعد از خلقت پسندیده‌تر است.

حالت دوم توسل در زمان حیات پیامبر ۹ است که در روایت عثمان بن حنیف آمده که شخص نابینا نزد رسول خدا ۹ آمد و تقاضای شفای خود را کرد که رسول خدا ۹ فرمود: «قل اللهم إني أسئلك و أتوجه إليك بنبيك محمد نبي الرحمة» که صراحتاً پیامبر ۹ توسل به ذات خود را به مسلمانان تعلیم می‌دهد.

حالت سوم توسل به پیامبر ۹ بعد از ممات و در برزخ است. در روایت است که فردی نزد عثمان خلیفه سوم آمد و حاجت خود را بیان کرد، اما با بی‌توجهی خلیفه روبه‌رو شد. عثمان بن حنیف که ناظر این صحنه بود، نزد آن شخص رفت و قصه آن نابینا و پیامبر ۹ را برای وی بازگو کرد و از او خواست که به پیامبر ۹ متوسل شود و بگوید: «اللهم إني أسألك و أتوجه إليك بنبينا محمد نبي الرحمة يا محمد إني أتوجه بك إلى ربك أن تقضي حاجتي». در این روایت، عثمان بن حنیف یکی از صحابه مشهور، توسل به پیامبر ۹ را به حاجتمند آموخته و آن را نه تنها شرک ندانسته، بلکه عملی پسندیده معرفی کرده است و طبق دیدگاه ابن تیمیه، سلف، اسلام را بهتر از دیگران فهمیده‌اند؛ لذا فهم عثمان بن حنیف از فهم ابن تیمیه برتر است و توسل به ذات پیامبر ۹ در زمان ممات جایز و پسندیده است (ص ۱۳۷۳).

سمهودی در ادامه می‌نویسد: قبلاً نیز بیان کردیم پیامبر ۹ درباره فاطمه بنت اسد دعا فرمود به این مضمون: «بحق نبيك و الأنبياء الذين من قبلي» که پیامبر ۹ به مقام انبیای سابق توسل جسته؛ در حالی که انبیای سابق در برزخ به سر می‌برند و در این جهان نیستند.

همچنین ابن ابی شیبیه نقل کرده که در زمان خلیفه دوم قحطی شد و مردی نزد قبر پیامبر ۹ آمد و گفت: «یا رسول الله استسق الله لأمتک؛ فإنهم قد هلكوا» که نشان از صحت توسل به پیامبر ۹ بعد از ممات دارد و از آن جهت که در منظر صحابه صورت گرفته و هیچ ردی هم از صحابه در این زمینه به ما نرسیده، اجماع سکوتی صحابه را به همراه دارد و اجماع صحابه نزد تمام فرقه‌های اهل سنت حجت است. و بر این اساس، توسل به پیامبر ۹ در زمان ممات، اجماع صحابه را با خود دارد لذا مشروع و پسندیده است.

حالت چهارم توسل، توسل به پیامبر ۹ در قیامت است که اخبار متواتر بر آن دلالت دارند و هیچ اختلافی در این باره میان مسلمین نیست.

حال این سؤال پدید می‌آید که آیا فقط می‌توان به پیامبر ۹ توسل جست یا توسل به غیر پیامبر ۹ نیز جایز است؟ سمهودی در جواب به توسل خلیفه دوم به عباس عمومی پیامبر اشاره کرده که در صحیح بخاری آمده و از آن نتیجه گرفته که توسل به صالحین نیز جایز است؛ همچنان که خلیفه دوم انجام داده است (ص ۱۳۷۶).

ایشان همچنین به کلمات مالک بن انس پیشوای مالکیان جهان تمسک کرده که مالک در جواب منصور عباسی بیان داشت: «... لِمَ تَصْرَفُ وَجْهَكَ عَنْهُ وَ هُوَ وَسِيلَتَكَ وَ وَسِيلَةَ أَبِيكَ أَدَمَ إِلَى اللَّهِ إِلَى اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، بَلِ اسْتَقْبَلَهُ وَ اسْتَشْفَعَ بِهِ...». سمهودی در ادامه به ذکر نمونه‌هایی از نحوه دعا در نزد قبر پیامبر ۹ که از سوی علمای حنبلی و حنفی و مالکی و شافعی بیان شده، پرداخته و نشان داده است که همه علمای مذاهب اربعه به توسل به پیامبر ۹ اعتقاد داشته و در این زمینه نحوه ورود نزد پیامبر ۹ را به پیروان خود آموخته‌اند (ص ۱۳۷۶-۱۳۸۰).

سمهودی خاتمه این فصل را به تعدادی از استغاثه‌های علما به قبر پیامبر ۹ مزین ساخته و نشان داده که علمای اهل سنت در مواقع گرفتاری به قبر پیامبر ۹ پناه برده و با توسل به پیامبر ۹ حاجات خود را از خدا درخواست می‌کردند. ایشان با ذکر حکایتی از توسل خود به پیامبر ۹ و رفع حاجتش، این فصل را به پایان می‌رساند (ص ۱۳۸۵).

۴. آداب زیارت

سمهودی در ابتدای فصل چهارم به آداب سفر نیم نگاهی می‌کند و در ادامه به آداب سفر برای زیارت قبر حضرت رسول^۹ می‌پردازد. وی معتقد است که خوب است مسافر زیارت قبر پیامبر^۹ همراه قصد زیارت، نیت زیارت مسجد النبی^۹ را بکند؛ اگرچه اولی زیارت قبر پیامبر^۹ است. زائر در طول مسیر بسیار به پیامبر^۹ سلام دهد و ذکر صلوات فراوان گوید و هنگامی که به شهر رسید، این دعا را بخواند: «اللهم انی أسألك بحق السائلین علیک و بحق ممشای هذا الیک... أسألك أن تغفر لی ذنوبی...» و در وقت دخول بهتر است از باب جبرئیل وارد شود (ص ۱۳۹۳) و به پیامبر^۹ سلام دهد و نماز تحیت مسجد بخواند که بهتر است بین منبر و روضه باشد، و سپس نزد قبر پیامبر^۹ رود و با خشوع تمام سلام دهد و بعد از سلام به دعا و توسل بپردازد (ص ۱۳۹۹). زائر سپس به نزد سر مبارک حضرت رفته، به دعا مشغول شود.

سمهودی در این فصل، برخی از اذکار و اوراد رایج در میان اهل سنت را آورده و به اختلافات فقهی مذاهب اربعه نیز اشاراتی دارد. وی در ادامه می‌نویسد: بهتر آن است که زائر بعد از سلام به پیامبر^۹، به نزد بیت حضرت فاطمه^۳ رفته، به ایشان سلام دهد؛ چون به احتمال زیاد ایشان در خانه‌اش مدفون شده است. سپس به نزد اسطوانه‌های مسجد رود و با نماز خواندن در آن مکان بدن جا تبرک جوید.

ایشان از برخی از بزرگان اهل سنت نقل می‌کند که زائر باید از لمس کردن در و دیوار و بوسیدن آنها و طواف قبر خودداری ورزد و مکروه است که خود را به ضریح بچسباند؛ زیرا مالک و احمد و شافعی این کار را انکار کرده‌اند و برخی آن را از عادت یهود و نصارا دانسته‌اند. ایشان از ابن عساکر نقل می‌کند: «لیس من السنة أن یمسّ جدار القبر المقدّس و لا أن یقبله و لا یطوف به کما یفعله الجهال»، ولی مسح منبر وارد شده و از صحابه و تابعین رسیده که آن را مسح می‌کردند و به آن تبرک می‌جستند (ص ۱۴۰۲-۱۴۰۳).

در اینجا این سؤال پدیدار می‌شود که چگونه مسح منبر پیامبر^۹ جایز است، ولی مسح قبر پیامبر^۹ جایز نیست؟ و حال آنکه هر دو به دلیل انتساب به پیامبر^۹ اجر و قرب یافته‌اند، اما چرا یکی را می‌توان مسح کرد و از دیگری باید اجتناب کرد؟

سمهودی با توجه به همین نقد، به سمت جواز بوسیدن و لمس قبر رفته و از احمد بن حنبل نقل می‌کند که احمد بن حنبل تبرک و بوسیدن منبر پیامبر^۹ را مجاز می‌دانست. وی در ادامه با ذکر مطلبی از سبکی می‌نویسد: مطابق روایتی که قبلاً ذکر کردیم، ابویوب انصاری خود را روی قبر پیامبر^۹ می‌انداخت که نشان می‌دهد مس دیوار قبر مکروه نیست و از بلال رسیده که صورت خود را بر قبر می‌مالید و از حضرت فاطمه^۳ رسیده که خاک قبر پیامبر^۹ را به چشم خود می‌مالید و گریه می‌کرد و نقل شده است که عبدالله بن عمر دست راست خود را بر قبر می‌گذاشت و بلال گونه خود را بر قبر می‌نهاد و ابن حجر گفته که از بوسیدن حجر الاسود می‌توان استنباط کرد که هرچه برای آدمی عزیز و عظیم است بوسیدنش اشکال ندارد، هم‌چنان که بوسیدن دست اشکال ندارد، و احمد بن حنبل بوسیدن منبر پیامبر^۹ را جایز می‌دانسته است (ص ۱۴۰۵).

از آداب زیارت این است که نمازهای یومیه و نوافل را در مسجد به جماعت بخواند و ختم قرآن کند و در هنگام نماز پشتش را به قبر نکند و مثل جهال در مسجد نخواست و نگاه به ضریح پیامبر^۹، خود عبادت است و نووی فرموده: «مستحب است هر روز بعد از سلام به پیامبر^۹ نزد بقیع رود و به آنان نیز سلام دهد و به زیارت شهدای احد نیز برود که روز پنج‌شنبه استحباب دارد. اما من (سمهودی) وجهی برای پنج‌شنبه نمی‌بینم».

رفتن به مسجد قباء مستحب موکد است و رفتن به بقیه مساجد منسوب به پیامبر^۹ و چاه‌هایی که پیامبر^۹ از آنها آب نوشیده، مستحب است و اگر از مالک بن انس مخالفتی در این زمینه رسیده، از باب سد ذرایع است که بسیاری از مالکیان مثل قاضی عیاض به آن توجه نکرده‌اند و او نوشته: «و من إعظامه^۹ إعظام جمیع أشیائه و إکرام جمیع مشاهده» (ص ۱۴۱۳).

از مالک بن انس نقل می‌کند که از دیگر آداب حضور در مدینه آن است که زائر حتی الامکان پیاده سفر کند؛ زیرا شاید در محلی که مرکب را به آنجا هدایت می‌کنی، پیامبر^۹ از آنجا گذشته باشد (ص ۱۴۱۴).

نیز از آداب زیارت قبر پیامبر^۹ آن است که مردم مدینه را دوست داشته باشد و به آنان محبت کند علی‌الخصوص اولاد و زراری پیامبر^۹ را.

مستحب است در مدینه زیاد صدقه بدهد و در هنگام وداع مستحب است دو رکعت نماز در مسجد النبی^۹ بخواند و دعا کند و بگوید: «اللهم لا تجعله آخر العهد بهذا المحلّ الشريف ولا تجعل هذا آخر العهد بزيارة قبر رسولک^۹» و بعد از نماز و وداع، عقب عقب نرود، بلکه صورتش را برگرداند و محزون از آنجا خارج شود(ص ۱۴۱۷).

نیز مستحب است حاجی و زائر هدیه‌ای برای اهلش بخرد، تا سروری برای خانواده باشد و بهتر است از خرماي مدینه و آب‌های آنجا باشد، ولی نباید خاک و سنگ حرم را بردارد که جایز نیست. استناد علما به استحباب خریدن هدیه، به حدیث ضعیفی است که دارقطنی از عایشه از پیامبر^۹ نقل کرده که: «إذا سافر أحدکم فليهد لأهله و لیطرفهم و لو كانت حجارة» و غزالی در *احیاء العلوم* علت آن را خوشحالی اولاد دانسته است.

سمهودی کتاب خود را با ذکر اشعاری در وصف رسول ختمی مرتبت در سال ۸۸۶ ق به پایان رسانده و در سال ۸۸۸ ق، ماجرای آتش‌سوزی و بازسازی مسجد النبی^۹ را به آن ملحق کرده است. مصحح کتاب نیز توسعه حرم پیامبر^۹ در سال ۱۳۷۰ ق را به آخر کتاب افزوده است.



کتاب‌شناسی شفاعت

* ایاذر نصر اصفهانی



* کارشناس پژوهش پژوهشکده حج و زیارت.

یکی از جریان‌های فکری - سیاسی که در دو قرن اخیر ظهور کرده و پیرو برخی اندیشه‌های افراطی سده‌های سوم و چهارم اسلامی است، جریان وهابیت است. از بدو انعقاد نطفه وهابیت به مثابه یک جریان فکری در جهان اسلام، نقدهای گوناگون از سوی عالمان سنی و شیعه متوجه افکار و عقاید آنان شده است. از میان عالمان شیعی، بزرگانی چون شیخ جعفر کاشف الغطاء، منهج‌الرشاد را نگاشت و سید محسن امین عاملی، کشف‌الارتیاب را.

این نقدهای مبارک علمی در بحبوحه تلاش‌های گسترده این جریان برای بسط نفوذ خود در قلمروهای اسلامی که با خشونت‌ورزی‌های بی‌حد و حصر و تصفیه‌های خونین همراه بود، به ثمر رسید و این رشته تا به امروز امتداد یافته است. علامه تهرانی در کتاب گران‌سنگ خود *النریعه* کتاب‌های متعددی از عالمان شیعه را نام می‌برد که در پاسخ به شبهات وهابیت نوشته شده است. نیز آقای عبدالله محمدعلی در کتابی با عنوان *معجم المؤلفات الإسلامية في الردّ علی الفرقة الوهابیة* (مرکز الزهراء الإسلامية، ۱۴۳۰ق) بیش از هشتاد عنوان مکتوب (کتاب و مقاله) را که نویسندگان شیعه و سنی در پاسخ وهابیت نوشته‌اند، معرفی کرده است. همچنین در کتاب *شناسی حج و زیارت* (نشر مشعر، ۱۳۹۰) نوشته اباذر نصر اصفهانی، در فصل شبهه‌شناسی ۱۳۰ مورد از کتبی که در ایران در پاسخ به شبهات وهابیت منتشر شده، معرفی شده است.

از جمله ضعف‌ها در عرصه وهابیت‌شناسی، فقدان اطلاع‌رسانی مناسب است. این کمبود، نخبگان و پژوهشگران را به سوی تألیف کارهای تکراری و بدون توجه به واقعیت‌ها و مشکلات سوق می‌دهد. در صورت فعال شدن سامانه‌های اطلاع‌رسانی،

وضعیت پژوهش در این عرصه سامان می‌پذیرد و به تبع آن جامعه علمی هدایت خواهد شد. از این‌رو، آگاهی و اطلاع پژوهشگران حوزه وهابیت‌شناسی و نیز حوزه‌های مرتبط، با پژوهش‌های صورت‌گرفته درباره ابعاد وهابیت و به‌ویژه پژوهش‌هایی که در راستای پاسخ به شبهات این فرقه است، ضرورت دارد.

عرضه کتاب‌شناسی به عنوان یکی از مناسب‌ترین مراجع در گردآوری، تنظیم و اشاعه منابع مکتوب در حوزه موضوعی خاص، جایگاه و ارزش ویژه‌ای در ارائه خدمات علمی دارد. در اهمیت کتاب‌شناسی همین بس که بدون آن، هیچ پژوهشی به‌طور کامل به سامان نمی‌رسد و تحقیقات به صورت صحیح و مطلوب انجام نمی‌شود؛ چرا که رجوع به کتاب‌شناسی مشخص می‌کند که در چه زمینه‌هایی تحقیقات صورت گرفته است و در چه زمینه‌هایی دچار کمبود پژوهش هستیم و مسیر تحقیقات معین می‌شود. نیز وجود کتاب‌شناسی در هر موضوعی، از هدر رفتن وقت پژوهشگران آن حوزه در جستجوی منابع جلوگیری می‌کند.

یکی از اعتقادات عموم مسلمانان و معتقدان به ادیان، مسئله شفاعت است؛ یعنی روز قیامت، اولیای الهی در حق گروهی از گناهکاران شفاعت کرده و آنان را از عقاب جهنم نجات می‌دهند یا بنابر تفسیر برخی از شفاعت، اولیای الهی با شفاعتشان از شخص، سبب ترفیع درجه او می‌شوند، لیکن در اندازه و ویژگی‌های آن اختلاف است. عموم عالمان معتقدند حقی را که خداوند برای شافعان قرار داده، می‌توان از آنان طلب کرد، البته با اعتقاد به اینکه اصل این حق از آن خداست و اولیا بدون اذن او شفاعت نمی‌کنند.^۱ مسئله شفاعت از آن نظر مهم و در خور توجه است که از سویی، با مسئله توحید و از سوی دیگر، با عدل الهی ارتباط نزدیک و تنگاتنگی دارد.

یکی از نقاط اختلاف وهابی‌ها با دیگر فرقه‌های اسلامی این است که آنان با اینکه به‌سان دیگر مسلمانان شفاعت را به عنوان یک اصل اسلامی پذیرفته‌اند و معتقدند که روز قیامت شافعان درباره گناهکاران امت شفاعت خواهند کرد و پیامبر گرامی در این قسمت سهم بزرگ‌تری دارد، اما در عین حال می‌گویند هرگز حق نداریم در این جهان

۱. وهابیت و شفاعت، علی اصغر ضوانی، ص ۱۳.

از آنان طلب شفاعت کنیم. باید شفاعت را از مالک شفاعت و اذن دهنده آن که خدا باشد، خواست و گفت:

اللَّهُمَّ شَفِّعْ نَبِيَّنَا مُحَمَّدًا فِيْنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، أَوْ اللَّهُمَّ شَفِّعْ فِيْنَا عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ، أَوْ مَلَائِكَتَكَ، أَوْ نَحْوَ ذَلِكَ مِمَّا يَطْلُبُ مِنَ اللَّهِ لَا مِنْهُمْ، فَلَا يُقَالُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوْ يَا وَلِيَّ اللَّهِ اسْأَلُكَ الشَّفَاعَةَ، أَوْ غَيْرَهَا مِمَّا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ إِلَّا اللَّهُ، فَإِذَا طَلَبْتَ ذَلِكَ فِي أَيَّامِ الْبَرَزِخِ كَانَ مِنْ أَقْسَامِ الشِّرْكِ؛^۱

پروردگارا، پیامبر و دیگر بندگان صالح خود را شفیعان ما در روز قیامت قرار بده، ولی ما حق نداریم بگوییم: ای پیامبر خدا، یا ای ولی خدا، از تو می‌خواهم در حق من شفاعت کنی؛ زیرا شفاعت چیزی است که جز خدا کسی بر آن قادر نیست، هرگاه چنین چیزی را از پیامبر که در برزخ به سر می‌برد بخواهی شرک و عبادت طرف خواهد بود.

وهابی‌ها به دلیل پندارهایی، درخواست شفاعت از شافعان راستین را حرام شمرده و درخواست‌کننده را مشرک و عمل او را شرک نامیده‌اند.^۲

اندیشمندان و پژوهشگران شیعه تاکنون در اثبات مشروعیت شفاعت خواهی از اولیای الهی در این جهان در راستای پاسخ به شبهات و سوء برداشت‌های وهابیت از متون دینی، آثار بسیار ارزشمند و قابل توجهی را در قالب‌های کتاب و مقاله ارائه کرده‌اند که در ذیل نمونه‌هایی از آن‌ها را معرفی می‌کنیم:

الف) کتاب‌ها

۱. **آخرین امید: مروری بر آیات شفاعت**: محمدعلی انصاری، مشهد: بیان هدایت نور، چاپ اول، ۱۳۸۷ش، ۷۲ص، پالتویی.
- در این کتاب از دیدگاه قرآن کریم مفهوم شفاعت بررسی و به دو ایراد عمده درباره مفهوم شفاعت پاسخ داده شده‌است.
۲. **اثبات الشفاعة و ثمرة الطاعة**: محمد حسین شاهچراغی،^۳ تهران: طلوع، ۱۳۶۱ق، ۱۹۲ص، رقعی، چاپ سربی.

۱. الهدية السنوية، رساله دوم، ص ۴۲ (محمد بن عبدالوهاب).
 ۲. نقدی بر وهابیت، ص ۲۶۰-۲۶۱ (جعفر سبحانی).
 ۳. سیدمحمدحسین، موسوی شاه چراغی (۱۳۲۰-۱۳۸۷ق).

- این کتاب که به زبان فارسی است، با این عنوان نیز ثبت شده است: *ثمره الطاعة يا اثبات الشفاعة في المنكرين للشفاعة*.
۳. *اثبات عقاید شیعه: امامت، مهدویت، شفاعت، توسل همراه با آیات و احادیث* قدسی: علی عزیزاده، اهواز: معتبر، چاپ اول، ۱۳۸۹ش، ۲۰۰ص.
۴. *امامت و شفاعت*: علی اکبر ناصری، تهران: شرکت سهامی طبع کتاب، چاپ دوم، ۱۳۵۸ش، ۴۴۴ص.
۵. *بحث حول جواز التوسل بالنبی و الأئمة الأطهار و طلب الشفاعة منهم و بطلان التفویض*: ماجد دباغ، قم: دارالهدی، چاپ اول، ۱۳۸۹ش، ۴۱ص.
۶. *بیان شفاعت*: محمد اقبال گیلانی، ترجمه: عبدالواحد شمسی، لاهور: حدی پبلیکیشنز، ۱۴۲۱ ق / ۱۳۷۹ ش.
- این اثر ترجمه کتاب *الشفاعة* نوشته محمد اقبال گیلانی است.
۷. *پیرامون مسائل استغاثه، توسل و شفاعت*: شیخ جعفر کاشف الغطاء،^۱ ترجمه و شرح مرتضی قاسمی کاشانی، کاشان: مرسل، ۱۳۷۳ش، ۴۰ص.
- گزیده‌ای از کتاب *منهج الرشاد* شیخ جعفر کاشف الغطاء است که به فارسی برگردانده شده است. این کتاب با عنوان *استغاثه، توسل و شفاعت: گفتاری از علامه کاشف الغطاء پیرامون مسائل استغاثه، به توسل و شفاعت نیز مشهور است*.
۸. *تجسم عمل و شفاعت*: محمد شجاعی، مقدمه و تدوین: محمدرضا کاشفی، تهران: کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۵ش، ۱۰۶ص.
۹. *تفاوت شرک با شفاعت پاسخ به شبهه‌ی فرقه وهابیت: تفسیر آیه ۱۸ سوره حضرت یونس*: سید محمد ضیاء آبادی، تهران: دفتر تحقیق و نشر بهاران، چاپ اول، ۱۳۸۲ش، ۲۶ص، پالتویی.
۱۰. *توسل و شفاعت از دیدگاه قرآن و روایات*: محمد بیستونی، به کوشش گروهی از محققان، تهران: بیان جوان، چاپ دوم، ۱۳۸۴ش، ۱۱۸ص، جیبی.
۱۱. *جواب مناقشات بر خطبه غدیر و بر وجوب خمس در ارباب مکاسب و مسئله شفاعت*: ذبیح‌الله محلاتی،^۲ تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۵۴ش، ۱۳۴ص، وزیری.
- در این کتاب برخی شبهات مطرح شده درباره عقاید شیعه پاسخ داده شده است. از جمله مباحث آن عبارت‌اند از: احادیث وجوب خمس در اشیای سبعة، مسئله شفاعت

۱. جعفر بن خضر، کاشف الغطاء؛ جناحی نجفی، جعفر بن خضر (۱۱۵۶-۱۲۲۸ق).

۲. درگذشت ۱۴۰۶ق.

رسول خدا^۹ و اهل بیت:، جواب مناقشات عامه در غدیر خم.

این کتاب با این عنوان نیز ثبت شده است: ضرب شمشیر بر منکر خطبه غدیر و منکر شفاعت و خلاصه مناقشات عامه بر قضیه غدیر و جواب آن.

۱۲. **چند درس از شفاعت:** سید رضا حیوباتی، تهران: مؤلف، ۱۳۶۹ ش، ۶۰ ص.

۱۳. **حقایق تحریف شده: مسأله شفاعت:** هاشم هاشم‌زاده هریسی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۰ ش، ۲۳۶ ص.

۱۴. **حقیقه الشفاعه:** عبدالعظیم صدوقی اردبیلی،^۱ اردبیل: حسن پورسلطانی، ۱۳۲۴ ش، ۳۶ ص، چاپ سربی.

۱۵. **درسهایی از شفاعت مجموعه گفتارهای تقی طباطبایی قمی:** به کوشش عباس حاجیانی دشتی، قم: استقلال، ۱۳۶۴ ش، ۱۷۹ ص.

۱۶. **درسهایی در نقد وهابیت:** نجم الدین طبسی،^۲ قم: دلیل ما، چاپ اول، ۱۳۸۸ ش، ۴ جلد، جیبی.

جلد اول این مجموعه به موضوع توسل و شفاعت اختصاص دارد.

۱۷. **درسهایی در نقد وهابیت: توسل، شفاعت و ریشه‌های اعتقادی آن:** نجم الدین طبسی، تبریز: نور ولایت، چاپ اول، ۱۳۸۸ ش، ۵۸ ص.

کتاب حاضر برگزیده‌ای از کتاب **درسهایی در نقد وهابیت** اثر مولف است که قبلاً به صورت چهار جلدی منتشر شده بود.

این کتاب به زبان اردو نیز ترجمه شده است و با این مشخصات به چاپ رسیده است: وهابی/افکار کار، ترجمه ناظم حسین اکبر، قم: دلیل ما، چاپ اول، ۱۳۸۸ ش، ۱۹۶ ص.

۱۸. **دروس فی الشفاعه والاستشفاع:** سید علی حسینی صدر، قم: دلیل ما، چاپ اول، ۱۳۸۶ ش، ۱۵۶ ص، وزیری.

نویسنده با استناد به آیات قرآن و متون روایی اهل سنت و شیعه، شفاعت را مورد پژوهش قرار داده و ابعاد و ریشه‌های عقیدتی آن را کاویده است. ابتدا شواهدی از قرآن، احادیث نبوی، سیره پیامبران، سیره امامان و دلایل عقلی مشروعیت و مجاز

۱. درگذشت ۱۳۴۰ ش.

۲. طبسی نجفی، نجم‌الدین؛ مروجی طبسی، نجم‌الدین.

بودن طلب شفاعت از شخصیت‌های مقدس و برتر نقل و در ادامه، دلایل عقلی و نقلی شفاعت ذکر شده است. نویسنده دلایل و براهینی از آیات قرآن، سنت قطعی نبوی، اجماع و عقل آورده و به اثبات امکان عقلی شفاعت و سپس ضرورت وقوع آن پرداخته است.

۱۹. **رویکرد عقلانی بر باورهای وهابیت:** نجم الدین طبسی، ترجمه: مصطفی داداش‌زاده، قم: امیرالعلم، چاپ اول، ۱۳۸۴ش، ۶ جلد.

این کتاب از مجموعه «آشنایی جوانان با معارف اسلامی» است. نویسنده در این مجموعه کوشیده است شبهات مطرح شده از سوی وهابیون درباره عقاید شیعه را با ادله عقلی و نقلی بررسی کند و به آنها پاسخ دهد. جلد اول این مجموعه درباره شفاعت است. در این جلد، پس از بیان مفهوم شفاعت، شافعان در دنیا و آخرت معرفی شده‌اند. در ادامه اشکالات بر شبهات به همراه پاسخ آنها بیان شده است.

۲۰. **شفاعت:** احمد مطهری، با همکاری غلامرضا کاردان، قم: مؤسسه در راه حق، ۱۳۵۹ش، ۲۵۴ ص.

۲۱. **شفاعت:** حسن طاهری خرم‌آبادی، قم: بوستان کتاب، چاپ اول، ۱۳۸۵ش، ۱۸۸ ص.

در این کتاب جایگاه والای شفاعت در اندیشه اسلام و مسلمانان بررسی شده است. در آغاز کتاب اشکالات وارد بر اصل شفاعت و سپس سه شرط شفاعت از منظر آیات و روایات و از منابع مختلف ذکر گردیده است. همچنین نقش شفاعت در پاکیزگی روح و جان و نیز تفاوت های شفاعت حق و باطل و اشکالات وارده بررسی گردیده است. فصل پایانی کتاب به موضوع شیعه و مسئله شفاعت اختصاص دارد و آن‌گاه شبهات وارد شده در خصوص شفاعت و پاسخ تشریحی آنها، درج و پاسخ محمد بن عبدالوهاب درباره این موضوع نقد گردیده است.

این کتاب به زبان ترکی نیز ترجمه و با این مشخصات منتشر شده است: ترجمه: المان آغام اوغلان او، قم: مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی ۹، جامعة المصطفی العالمیة، ۱۳۹۰ش/۲۰۱۱م، ص ۱۷۶.

همچنین به زبان عربی ترجمه و با این مشخصات منتشر شده است: **الشفاعة**

- حقیقه‌آم خیال؟ بحث علمی بثبت صحه طلب الشفاعة من الانبياء والاولياء في حياتهم: تهران: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، مرکز مطالعات و تحقیقات علمی، معاونت فرهنگی، چاپ اول، ۱۴۲۹ق/۱۳۸۷ش، ص ۱۸۸.
۲۲. شفاعت: سید عباس موسوی مطلق، قم: هنارس، ۱۳۸۳ش، ص ۴۸.
۲۳. شفاعت: قاسم اسلامی، بی‌جا، ۱۳۶۶ش، ص ۱۶۶.
۲۴. شفاعت: بررسی و تحلیل توسل، شفاعت و زیارت...: محمدباقر علم الهدی، تهران: منیر، ۱۳۸۶ش، ۳ جلد.
- پژوهش حاضر درباره شفاعت و دلایل اثبات آن از منظر قرآن و حدیث و پاسخ به برخی شبهات وهابیت در این موضوع می‌باشد.
۲۵. شفاعت: محمد قاضوی، قم: سبط اکبر، ۱۳۸۱ش، ص ۱۳۶.
۲۶. شفاعت آخرین امید: کریم حمیدی، قم: قدس، ۱۳۸۵ش ۱۴۲۷ق، ص ۳۸۳.
۲۷. شفاعت از دیدگاه شافعیان: ناصر بن علی باقری بیدهندی، قم: موسسه فرهنگی انتشاراتی شاکر، ۱۳۷۷ش، ص ۶۴.
۲۸. شفاعت از نظر قرآن و احادیث و اتفاق دانشمندان اسلامی در موضوع اصل شفاعت: بدون مؤلف، تبریز: هادی، چاپ اول، ۱۳۸۸ش، ص ۶۴، رقی.
۲۹. شفاعت اسلامی نقطه نظری: عباس عابدی علی پوری، بنگالور: علی پوری، ۱۴۲۳ق/۲۰۰۲م، ص ۲۶، زبان اردو.
۳۰. شفاعت ایک اسلامی حقیقت: مبین حیدر رضوی، قم: مؤسسه امام علی، ۱۴۲۲ق، ۱۵۳ص، زبان اردو.
۳۱. شفاعت تکوینی و تشریحی واسطه بین خدا و مخلوقات: محمدجواد سلمانپور، بی‌جا، ۱۳۸۱ش.
- فروست: مرزبان وحی و خرد: یادنامه مرحوم علامه سید محمدحسین طباطبایی.
۳۲. شفاعت چرا و چگونه: نقدی بر مذهب فکری ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب: سید غلامرضا حسینی، قم: بنیاد معارف اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۶، ص ۲۰۴، رقی.
۳۳. شفاعت در آئینه قرآن: عفو مجازات گناهکاران: علی علامه حائری، تهران: موسسه فرهنگی نشر رامین، چاپ اول، ۱۳۸۴ش، ۲۰۸ص، وزیر.

۳۴. *شفاعت در اسلام: علی صحت*، تهران، مؤسسه مطبوعاتی افتخاریان، ۱۳۵۵ش، ۱۲۶ص.
۳۵. *شفاعت در قرآن و حدیث و بحثی درباره زیارت: رضا استادی*، قم، مسجد مقدس جمکران، چاپ اول، ۱۳۸۹، ۱۷۶ص، رقعی.
۳۶. *شفاعت در قلمرو عقل و قرآن و حدیث: جعفر سبحانی*، با همکاری غلامرضا کاردان، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۵۴، ۴۴۰ص.
۳۷. *شفاعت کبری: حسین حسینی*، تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۹ش، ۲۲۶ص.
۳۸. *شفاعت کبری: حمید کاظمی پور*، تهران: حجم سبز، ۱۳۷۹ش، ۷۶ص.
۳۹. *شفاعت و عرفان: سید طه هاشمی*، سنندج: پرتو بیان، ۱۳۸۳ش، ۴۴۰ص.
۴۰. *شفاعت و توسل: سید محمد کاظم روحانی*، تنظیم و نظارت: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، معاونت آموزش و تبلیغ نهاد مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، قم: دفتر نشر معارف، چاپ هشتم، ۱۳۸۶ش، ۸۸ص، رقعی.
- بررسی شفاعت و توسل بر اساس دیدگاه‌های شیعه و نقد رفتار وهابیون است. این نوشتار بخشی از پرسش‌های دانشجویی درباره شفاعت و توسل است.
۴۱. *شفاعت و زیارت برگرفته از آثار آیت‌الله العظمی جعفر سبحانی*: به کوشش جمعی از محققان، تهران: کانون اندیشه جوان، چاپ اول، ۱۳۸۶ش، ۱۶۳ص، رقعی.
- در این کتاب ضمن پاسخ‌گویی به شبهات وهابیان و مخالفان شفاعت آیات و روایات مربوط به شفاعت طرح و تحلیل شده و هماهنگی این عقیده با عدل الهی و دیگر عقاید اسلامی به اثبات رسیده است.
۴۲. *الشفاعة: سید عبدالکریم بهبهانی*، قم: مجمع جهانی اهل بیت: مرکز چاپ و نشر، ۱۳۸۴ش ۱۴۲۶ق، ۳۳ص، پالتویی.
۴۳. *الشفاعة بحوث في حقيقتها و أقسامها و معطياتها: سید کمال حیدری*، قم: دار فراق، چاپ اول، ۱۳۸۲ش، ۴۲۸ص، وزیری.
- نویسنده با استفاده از منابع روایی و تفسیری در ضمن شش فصل، ابتدا به مفهوم شفاعت و اثبات آن در نظام تکوین می‌پردازد. در ادامه شفاعت تشریحی و اینکه اصل

این شفاعت از آن خداست، بررسی شده است. آن گاه مؤلف با بررسی آیات و روایات، ضمن اثبات اصل شفاعت، به شبهاتی که در این باره بیان شده، جواب داده است. شرایط شفاعت شونده‌گان و شفاعت کنندگان و شفاعت آنان در دنیا و آخرت و جواز طلب شفاعت، مباحث پایانی کتاب است.

۴۴. *الشفاعة حقيقة اسلامية*: محمد هادی اسدی، قم: مرکز الرسالة، ۱۳۸۵ش
۱۴۲۶ ق، ۷۵ ص.

۴۵. *الشفاعة: حقیقتها، شروطها، آثارها*: مصطفی قصیر عاملی، بیروت: دارالهدی، ۱۴۲۱ق/۲۰۰۱م، ۷۲ ص.

۴۶. *الشفاعة في الكتاب والسنة: رسالة موجزة تبين مفهوم الشفاعة و حدودها و آثارها*: جعفر سبحانی، بیروت: دارالأضواء، ۲۰۰۲ م، ۱۲۸ ص، وزیری؛ قم: مرکز تحقیقات حج (نشر مشعر)، ۱۴۱۶ق/۱۳۷۴ش، ۱۱۰ص.

پژوهشی کلامی درباره مفهوم شفاعت از دیدگاه قرآن و احادیث است. نویسنده با هدف رد ادعاهای منکران شفاعت و اثبات دیدگاه‌های کلامی شیعه در این باره، آیات مربوط به شفاعت را ذکر کرده و با دو روش تحلیلی و نقلی به شرح و تفسیر آنها پرداخته است. وی در آغاز، دیدگاه علمای اهل سنت و شیعه را درباره شفاعت بیان کرده و آن گاه به بررسی مفهوم شفاعت در قرآن کریم پرداخته است. توجیحات شفاعت، شفاعت جهت اسقاط عقاب یا زیاد شدن ثواب و پاداش طلب شفاعت از صاحبان شفاعت، پرسش‌هایی درباره شفاعت و چگونگی و کیفیت آن، شفاعت در احادیث اسلامی و روایات شفاعت از دیگر مباحث مطرح شده در کتاب است.

۴۷. *الشفاعة و الشفيع من تفسير مواهب الرحمن: للسيد الراحل عبدالاعلی السبزواری*: جمیل قریشی، قم: فجر ایمان، چاپ اول، ۱۳۸۳ش، ۴۸ص، جیبی.

شفاعت در کتاب و سنت، شفاعت در اسلام، شفاعت و شروط آن، مفهوم شفاعت، شفاعت و متعلقات آن، و شفاعت در ادیان الهی از مباحث اصلی این کتابچه است که به زبان عربی - با ذکر آیات و احادیث - نگاشته شده است.

۴۸. *شیعه و شفاعت و چند گفتار دیگر*: غلامحسین ودی، بی‌جا، ۱۳۶۳ش، ۳۰ ص.

۴۹. *عرفت معنى الشفاعة*: اعداد ماجد کمونه، بی‌جا، ۱۴۲۳ق/۲۰۰۲م، ۴۰ ص.

شامل پاسخ‌های سید جعفر مرتضی و سید محمدحسین فضل‌الله درباره مسئله شفاعت است.

۵۰. **مفهوم الشفاعه في القرآن**: سید کمال حیدری، به کوشش محمدجواد زبیدی، قم: دارفراقده، چاپ اول، ۱۴۲۵ق/۲۰۰۴م، ۱۸۹ص، وزیری.

تقریر درس‌های نویسنده در باب شفاعت است. مؤلف با بهره‌جستن از منابع روایی و تفسیری در ضمن سه فصل، ابتدا به تبیین شفاعت، اقسام شفاعت، شافعان و شفاعت‌شوندگان و شرایط آنان می‌پردازد. در ادامه به شبهات مطرح‌شده درباره شفاعت پاسخ داده است. در فصل سوم، با اشاره به روایات، نیاز همه انسان‌ها به شفاعت پیامبر اسلام را متذکر می‌شود و مقام شفاعت را برای ائمه اطهار، فاطمه زهرا^۳، مؤمنان، ملائکه، شهدا و علما اثبات می‌کند.

۵۱. **نقش اهل بیت: در قیامت**: علی راجی، قم: زائر، چاپ سوم، ۱۳۸۶ش، ۳۰۴ص، وزیری.

۵۲. **واسطه فیض، یا، توسل و شفاعت**: سید جعفر طباطبایی امیری، قم: طاووس بهشت، ۱۳۸۱ش، ۱۶۰ص.

۵۳. **وها بیت و شفاعت**: علی اصغر رضوانی، تهران: مشعر، چاپ اول، ۱۳۹۰ش، ۱۲۸ص، رقی.

ب) پایان‌نامه‌ها^۱

۱. **بررسی تطبیقی شفاعت از دیدگاه شیعه و اهل سنت**: علی اشرف کرمی، مهدی اکبرنژاد، شمس‌الله صفرلکی، رشته علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات، دانشگاه ایلام، ۱۳۸۷ش.

نویسنده پس از بررسی آیات قرآن و احادیث مربوطه به شفاعت، به بررسی آرای بزرگان اهل سنت و شیعه در این باره پرداخته است. وی در انتها شبهات مطرح‌شده درباره شفاعت را به همراه پاسخ آنها آورده است.

۱. شایان ذکر است پس از عنوان، ابتدا نام نویسنده، سپس نام استاد راهنما، و آنگاه نام استاد مشاور آمده است. همچنین تمامی پایان‌نامه‌ها مربوط به مقطع کارشناسی ارشد یا سطح سوم حوزه می‌باشند.

۲. *بررسی تطبیقی شفاعت در تفسیر المیزان و المنار*: سید شوکت حسنین مدنی، مصطفی محامد، مدرسه عالی فقه و معارف اسلامی، جامعه المصطفی العالمیه، قم، ۱۳۸۷ش.

مقایسه دیدگاه علامه طباطبایی، صاحب تفسیر المیزان، و رشید رضا، صاحب تفسیر المنار، در باب شفاعت است. نویسنده دیدگاه صاحب المنار را در عقیده به شفاعت نامشخص می‌داند؛ زیرا وی به دلیل داشتن عقیده معتزلی، گاهی آن را رد می‌کند، ولی به دلیل آیات و روایات آن را اثبات شده می‌داند. نگارنده همچنین اشکالات مطرح شده درباره شفاعت را پاسخ داده و هیچ کدام را نپذیرفته و گفته است که از دیدگاه علامه طباطبایی قبول شفاعت از طرف خداوند نه از باب تغییر اراده او، و از باب خطا و دگرگونی حکم قبلی او، بلکه از باب دگرگونی در مراد و معلوم خداوند است.

۳. *بررسی شبهات شفاعت در آیات قرآن و تفاسیر شیعه و اهل سنت*: صادق باربری محمد، محمدرضا آشتیانی، رشته علوم قرآن و حدیث، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اراک، ۱۳۷۳ش.

۴. *بررسی شفاعت از دیدگاه معتزله و علامه طباطبایی*: نفیسه مطلب، عباس گوهری و محمدکاظم رضازاده جودی، رشته فلسفه و حکمت اسلامی، دانشگاه تهران، ۱۳۸۷ش.

۵. *بررسی شفاعت در آیات و روایات و نقد شبهات وارده بر شفاعت*: شهلا میرخانی، مجید معارف، کامران ایزدی مبارکه، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران شمال، ۱۳۸۸ش.

۶. *بررسی مسئله شفاعت از دیدگاه علامه طباطبایی و فخر رازی*: علی اکبر محمدی، محمد ذبیحی، احمد عابدی، رشته فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه قم، ۱۳۷۹ش.

۷. *پژوهشی پیرامون سه مقام اخروی نبی اکرم (شفاعت، محمود، شهادت) از دیدگاه قرآن و روایات*: صدیقه سپاسی، فتح الله نجارزادگان، رشته علوم قرآن و حدیث، دانشکده اصول الدین قم، ۱۳۸۶ش.

پژوهشی درباره سه مقام اخروی پیامبر^۹ (شفاعت، محمود و شهادت) از منظر قرآن

و حدیث است. نویسنده طی چهار فصل، پس از بیان کلیات پژوهش، به بررسی ماهیت شفاعت و حکمت آن از منظر فلاسفه و عرفا، دیدگاه فریقین در مورد گستره شفاعت پیامبر^۹، تبیین رابطه میان مقام محمود با سایر مقامات اختصاصی رسول اکرم^۹، جلوه‌های شفاعت کبرای حضرت که مصداق بارز مقام محمود است، پرداخته است. آن‌گاه با اشاره به شاهدان روز قیامت، مقام شهادت رسول خدا^۹ و حیطة آن را تبیین کرده است.

۸. *توسل و شفاعت از منظر اهل بیت: و وهابیت*: محمد مظفرین، پایان‌نامه سطح

سوم حوزه، رشته فلسفه و کلام اسلامی، حوزه علمیه قم، در حال تدوین (۱۳۹۰).

۹. *درخواست شفاعت از انبیا و اولیا از منظر فریقین*: علی لیاقت، سید عبدالکریم

حیدری، حسن شکوری، رشته علوم قرآن و حدیث، مجتمع عالی امام خمینی، جامعه المصطفی العالمیه، ۱۳۸۷ ش.

۱۰. *شفاعت از دیدگاه فریقین*: محمود یارمحمودی، پایان‌نامه سطح سوم حوزه،

عبدالکریم عابدینی، حسین رجبی، رشته فلسفه و کلام اسلامی، حوزه علمیه قم، ۱۳۸۹ ش.

۱۱. *شفاعت از دیدگاه قرآن و حدیث*: خسرو قنبرپور، سیدمهدی قریشی،

سیدمهدی صالحی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد خوی، ۱۳۸۹ ش.

۱۲. *شفاعت از دیدگاه قرآن و سنت و پیامدهای کلامی آن*: به راهنمایی قاسمعلی

کوچنانی، محمد سپهری، رشته فلسفه و معارف اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، ۱۳۷۹ ش.

۱۳. *شفاعت از منظر حکمت متعالیه و ابن‌تیمیه*: فاطمه راستی کردار، سید

محمود موسوی، علیرضا قاسمی‌نیا، رشته فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه باقرالعلوم، قم، ۱۳۸۷ ش.

۱۴. *شفاعت از نظر قرآن و حدیث*: فیروزه کریمی، سیدمحمدباقر حجتی، رشته

علوم قرآن و حدیث، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران شمال، ۱۳۷۳ ش.

۱۵. *شفاعت از نظر قرآن و نقد شبیهات وارده*: طاهره سیف‌اللهی، غلامحسین

تاجری‌نسب، دانشکده اصول الدین قم، ۱۳۸۷ ش.

۱۶. *شفاعت در اسلام*: محمد علی مبلغ نژاد، محمد حسن زالی، مرکز تربیت

مدرس، قم، ۱۳۷۱ش.

۱۷. **شفاعت در قرآن کریم:** بی بی قمر جاودان، محمد یوسف نیری، ابوالقاسم محمودی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد فسا، ۱۳۷۵ش.

۱۸. **شفاعت در قرآن کریم:** کریم حمیدی، پایان نامه کارشناسی سطح سوم حوزه، رشته فلسفه و کلام اسلامی، حوزه علمیه قم، در حال تدوین (۱۳۹۰).

۱۹. **شفاعت در قرآن:** ابراهیم خلیلی، حسین علوی مهر، محمدجعفر حسینیان، رشته فقه و معارف اسلامی، مجمع عالی فقه و معارف اسلامی، ۱۳۸۰ش.

۲۰. **شفاعت در قرآن و احادیث معصومین:** نهلا غروی نائینی، ابوالقاسم خزعلی، رشته علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران، ۱۳۶۸ش.

۲۱. **شفاعت در کتاب و سنت:** محمدجواد فریود، احمد امامزاده، مریم ایمانی خوشخو، رشته علوم قرآن و حدیث، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تربیت معلم، ۱۳۸۳ش.

۲۲. **شفاعت و توسل از دیدگاه عقل و نقل:** رقیه پناهی رجب، دانشگاه فردوسی، مشهد، ۱۳۹۰ش.

۲۳. **شفاعت و عدل الهی با توجه به نقد وهابیان:** فاطمه مقدری، موسی ملایری، انشاءالله رحمتی، رشته فلسفه و حکمت اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، ۱۳۸۸ش.

۲۴. **نقد دیدگاه‌های منکران شفاعت و توسل:** عطیه اسکندر، مریم حاجی عبدالباقی، نفیسه نوید، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران شمال، ۱۳۸۹ش.

۲۵. **نقش واسطه‌ها در عالم:** روح الله خدادادی، پایان نامه سطح سه حوزه، محمد باقر مرتضوی نیا و عبدالرحیم سلیمانی، حوزه علمیه قم، ۱۳۸۹ش.

ج) مقاله‌ها

۱. اثبات شفاعت به نص آیه و حدیث: محمد عارف مدرسی، تبیان، ش ۲۰-۲۱، فروردین ۱۳۷۶، ص ۵۰-۵۴.
 ۲. اصول اعتقادی اسلام: معاد، شفاعت روز قیامت: پاسدار اسلام، حسین نوری همدانی، ش ۱۰۳، تیر ۱۳۶۹، ص ۱۹-۲۱؛ ش ۱۰۴؛ ش ۱۰۴، مرداد ۱۳۶۹، ص ۱۲-۱۳؛ ش ۱۰۵، شهریور ۱۳۶۹، ص ۱۴-۱۶؛ ش ۱۰۶، مهر ۱۳۶۹، ص ۱۶-۱۷؛ ش ۱۰۷، آبان ۱۳۶۹، ص ۱۴-۱۵؛ ش ۱۰۹، دی ۱۳۶۹، ص ۱۴-۱۵.
 ۳. بحث فی ادلة الشفاعة عند المعتزلة: سید جعفر حمّاد، رسالة القلم، ش ۱۶، شوال ۱۴۲۹ ق، ص ۱۴۷-۱۷۴.
- پژوهشی در مضمون شفاعت از دیدگاه معتزله است. نویسنده نخست مفهوم شناسی شفاعت و آن‌گاه مضمون شفاعت را مطرح کرده و نوشته: «امامیه، اشاعره و سلفیه بر این عقیده‌اند که مرتکبان گناهان کبیره از شفاعت برخوردار می‌شوند، ولی معتزله اعتقاد دارند شفاعت به بندگان مطیع و مؤمن اختصاص دارد. مؤلف دلایل عقلی و نقلی معتزله را بیان کرده و آن‌گاه ادله آنان را به صورت استدلالی جواب داده است.
۴. بررسی آیات شفاعت از دیدگاه فریقین: سید فیاض حسین رضوی، طلوع نور، ش ۲۵، بهار ۱۳۸۷، ص ۳۳-۵۶.
- پژوهشی است درباره آیات شفاعت از دیدگاه شیعه و اهل سنت. نویسنده ابتدا با اشاره به قبول اصل شفاعت از نظر فرقه‌های اسلامی، به مقایسه دیدگاه معتزله در رد شفاعت مؤمنانی که گناهان کبیره انجام داده‌اند و دیدگاه شیعه و اشاعره در مورد مؤمنانی که قبل از مرگ موفق به توبه نشده‌اند، پرداخته است. وی در ادامه ضمن بررسی دلایل هر فرقه درباره مسئله شفاعت، نظریه معتزله را رد کرده و دیدگاه شیعه و اشاعره را پذیرفته است.
۵. بررسی اندیشه‌های کلامی مولوی در موضوع شفاعت: حسین حیدری، مطالعات اسلامی، ش ۵۵، بهار ۱۳۸۱، ص ۱۰۷-۱۳۹.
- نگارنده در این نوشتار پس از تبیین مستندات قرآنی و موضع مکتب‌های مختلف کلامی در موضوع شفاعت، به بررسی آرای مولوی، شاعر و عارف نامور قرن هفتم، در

این باب می‌پردازد.

۶. بررسی روایات و آرای بزرگان شیعه و اهل سنت درباره شفاعت: علی اشرف کرمی، اندیشه تقریب، ش ۲۰، پاییز ۱۳۸۸، ص ۹۱-۱۰۸.
۷. بررسی مسأله شفاعت: رضا باقی‌زاده، کلام اسلامی، ش ۲۲، تابستان ۱۳۷۶، ص ۱۴۳-۱۶۰.
۸. تبرک جستن و شفاعت به نبی مکرم اسلام: محمدعلی خیراللهی، اندیشه تقریب، ش ۱۱، تابستان ۱۳۸۶، ص ۸۳-۹۲.
۹. تحقیقی بر موضوع شفاعت در قرآن: زیلا موحد شریعت پناهی، احیاء، ش ۵، فروردین ۱۳۷۰، ص ۱۶۸-۱۷۴.
۱۰. رهنمودهایی از تفسیر المیزان: شفاعت: حسین سوزن‌چی، رشد آموزش معارف اسلامی، ش ۶۰، بهار ۱۳۸۵، ص ۴-۹.
در این مقاله دیدگاه علامه طباطبایی در باره شفاعت که ذیل آیه ۴۷ سوره بقره آمده است، مطرح شده است.
۱۱. شفاعت: بدون ذکر نام مؤلف، صباح، ش ۴، مرداد ۱۳۸۱، ص ۹۵-۱۱۱.
در این مقاله با استناد به آیات و روایات شفاعت اولیای الهی اثبات شده است.
۱۲. شفاعت: حجت الله رحمانی، نسیم وحی، ش ۵، بهمن ۱۳۸۵، ص ۴-۵.
بررسی آیات قرآن در زمینه شفاعت است. نویسنده ضمن توجه به مفهوم شفاعت، آیات مربوط به شفاعت را به سه دسته تقسیم کرده و آن‌گاه به جمع بین آنها پرداخته است. وی با اشاره به شرایط شفاعت، برخی از شفاعت‌کنندگان در قیامت را با استفاده از روایات نام برده و در پایان به دو شبهه از شبهات شفاعت پاسخ گفته است.
۱۳. شفاعت: محمد غفوری، فرهنگ کوثر، ش ۵۴، تابستان ۱۳۸۲، ص ۷۸-۵۸.
در این مقاله ادله منکران شفاعت مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.
۱۴. شفاعت: یعقوب جعفری، درس‌هایی از مکتب اسلام، سال ۳۴، ش ۲، خرداد ۱۳۷۳، ص ۴۱-۴۶.
در این نوشتار، با ذکر آیات قرآنی درباره شفاعت، دیدگاه قرآن درباره این موضوع کلامی بررسی شده است.
۱۵. شفاعت از دیدگاه صدر المتألهین: عباس ختن اصل، اندیشه دینی، ش ۳۳،

- زمستان ۱۳۸۸، ص ۱۰۹-۱۳۰.
۱۶. شفاعت از دیدگاه عقل و نقل: محسن غرویان، نور علم، ش ۴۶، مرداد و شهریور ۱۳۷۱، ص ۲۹-۵۵.
۱۷. شفاعت از دیدگاه قرآن: معصومه قره داغی، فرهنگ کوثر، ش ۱۴، اردیبهشت ۱۳۷۷، ص ۴۱-۴۳.
۱۸. شفاعت اهل بیت :: مرتضی حائری یزدی.
- این مقاله در کتاب بوستان ولایت: چهارده گفتار از آیات عظام و سخنوران نامی شیعه پیرامون اهل بیت، که در قالب مجموعه مقالات منتشر شده، در صفحه ۴۷ تا ۶۲ آمده است. انتشارات بوستان کتاب قم این کتاب را منتشر کرده است.
۱۹. شفاعت حق کیست؟: سیدمحمدباقر علوی تهرانی، راه قرآن، ش ۲۰، اسفند ۱۳۸۷، ص ۶-۸.
۲۰. شفاعت در تفسیر مناہج البیان: نهلا غروی نایینی، سفینه، ش ۱، زمستان ۱۳۸۲، ص ۱۱۷.
- بررسی دیدگاه شیخ محمد باقر ملکی میانجی (۱۲۸۵-۱۳۷۷ ش) در تفسیر مناہج البیان فی تفسیر القرآن است. ایشان در تفسیر خویش در چند موضع که به آیات مربوط به شفاعت رسیده، به بیان این مسئله پرداخته است. وی با استناد به آیات قرآن کریم و به سبب مالکیت مطلق حق تعالی، انجام هرگونه شفاعت، چه در دنیا، چه برزخ، چه قیامت و به طور کلی در هر مرحله، را تنها به اذن الهی می‌داند و می‌گوید که این اذن علاوه بر فضل باری تعالی، به سبب لیاقت و شایستگی شفاعت کننده و شفاعت شونده خواهد بود.
۲۱. شفاعت در قرآن: عبدالعلی پاکزاد، سفیر، ش ۹، خرداد ۱۳۸۸، ص ۱۰۵-۱۳۲.
۲۲. شفاعت در قرآن: هادی کردان، رشد آموزش معارف اسلامی، ش ۷۹، زمستان ۱۳۸۹، ص ۲۸.
۲۳. شفاعت در قرآن و کلام معصومان:: زهرا بهدانی، حدیث اندیشه، ش ۲، تابستان ۱۳۸۱، ص ۷-۲۰.
۲۴. شفاعت ضابطه مند از نظر صدرائیان: فاطمه صادق زاده قمصری، حکمت

سینوی (مشکوة النور)، ش ۲۳، دی و بهمن ۱۳۸۲، ص ۳۲.

در این نوشتار سعی بر این است که درباره حقیقت شفاعت و نوع صحیح آن و چگونگی تأثیر آن در نجات و رفع عذاب، با توجه به مبانی عقلی و نقلی، توضیحاتی عرضه گردد. در همین زمینه دیدگاه صدائیان بررسی شده است. از نظر ملاصدرا و علامه طباطبایی تنها گروهی از اصحاب یمین که از نظر دین و اعتقادات مورد رضایت حق و از نظر اعمال در گرو گناهانشان هستند، مشمول شفاعت هستند. شفاعت ضابطه‌مند نه بر خلاف سنت تغییر ناپذیر خداست و نه مستلزم تغییر علم و اراده خدا، و نه اعتقاد به آن مایه تجرّی مردم بر معاصی می‌شود.

۲۵. شفاعت: مقایسه دیدگاه ابن تیمیّه در مجموعه فتاوا و ملاصدرا در تفسیر آیه الکرسی: فاطمه راستی کردار، طلوع، ش ۲۸، تابستان ۱۳۸۸، ص ۱۲۳-۱۴۲.

ابن تیمیّه که وهابیت بیشترین تأثیر را از او گرفته است، هرچند از اساس منکر شفاعت نیست، ولی طلب شفاعت از اولیای الهی را شرک می‌داند. از طرف دیگر، صدرالمتألهین شیرازی بر اساس اصول و مبانی فلسفی، به اثبات عقلی شفاعت همت گمارده است. محور اصلی این نوشتار، پی‌گیری این مسئله است که آیا اساساً می‌توان شبهات شفاعت را بر پایه ملاحظات عقلی و اصول و قواعد فلسفی پاسخ گفت. نویسنده تلاش کرده با درک حقیقت شفاعت، ثابت کند که این موضوع با توحید منافاتی ندارد و طلب شفاعت از اولیای الهی بر اساس ادله عقلی و نقلی درست است. همچنین وی کوشیده تا با کاربردی ساختن آموخته‌های فلسفی و مرتبط ساختن آن به آموزه‌های کلامی و مبانی عقیدتی، به رفع شبهاتی که در مورد شفاعت مطرح گردیده، بپردازد.

۲۶. شفاعت و رفع یک شبهه: علی کرمی، فرهنگ جهاد، ش ۳۳-۳۴، مهر ۱۳۸۲، ص ۲۲۱-۲۴۳.

موضوع این مقاله بررسی مفهوم شفاعت و معقول بودن آن و اثبات شفاعت از منظر آیات و روایات است. نویسنده سعی کرده است که با تبیین مفهوم شفاعت از منظر قرآن و سنت، به شبهات مطرح در باب شفاعت پاسخ گوید. وی در پاسخ به این سؤال که آیا باور به شفاعت پیشوایان معصوم نوعی آنیمیسیم و پرستش ارواح است یا خیر، می‌گوید: این برداشت از شفاعت عوامانه است و دلایل عقلی و نقلی فراوانی بر

منطقی بودن شفاعت وجود دارد.

۲۷. الشفاعة بين السلب و الإيجاب: محمد هادی معرفت، الهادی، ش ۸، رجب ۱۳۹۳ق، ص ۱۷-۳۱؛ ش ۹، شعبان ۱۳۹۳ق، ص ۱۴۵-۱۵۲
۲۸. الشفاعة في المنظور القرآني: نهله غروی نائینی، آفاق الحضارة الاسلامیة، ش ۵، ذی القعدة ۱۴۲۰ق، ص ۱۴۷-۱۵۸
۲۹. الشفاعة و المعاد: محمدحسین فضل الله، مسائل عقائدية، ص ۸۹-۹۷. این مقاله در کتاب مسائل عقائديه ۷ آمده و انتشارات دارالملاک لبنان در سال ۱۴۲۲ق آن را منتشر ساخته است.
۳۰. الشفاعة و مفهومها الإسلامی: حسن محمدتقی جواهری، رسالة التقريب، ش ۲۸، ربيع الثاني - جمادی الثاني ۱۴۲۱ق، ص ۷۸-۹۱. هدف نویسنده، رد نظریه مخالفان شفاعت است. وی ضمن توضیح اقسام شفاعت و عدم تنافی عقل و شرع با آن، بین آیات موافق و مخالف شفاعت جمع کرده تا اصل آن را اثبات و شفاعت مستقل از خدا را رد کند.
۳۱. مع الشفاعة و آثارها البناءة: ترجمه جعفر الهادی، الهادی، ش ۲۰، ۱۳۹۶ق، ص ۹ - ۲۰.
۳۲. مفهوم شفاعت در اندیشه شیعی: مجتبی روحانی زاده، شیعه شناسی، ش ۱۴، تابستان ۱۳۸۵، ص ۱۶۳-۱۸۸. در این مقاله سعی شده است با استفاده از آرای برخی دانشمندان شیعی همچون شیخ مفید، شیخ طوسی، طبرسی، علامه حلی، فاضل مقداد، خواجه نصیر الدین طوسی، علامه طباطبایی و شهید مطهری معنای صحیحی از شفاعت ارائه شود.
۳۳. منزلت امامان شیعه: و چگونگی حسابرسی مردم در قیامت: شیعه شناسی، ش ۱۶، زمستان ۱۳۸۵، ص ۳۵-۵۶.
۳۴. نقد دیدگاه المنار در تفسیر آیات شفاعت: علی اوسط باقری، معرفت، ش ۱۳۶، فروردین ۱۳۸۸، ص ۵۳-۷۰.
- نقد دیدگاه محمد عبده و رشید رضا در نفی و انکار مسئله شفاعت است. نامبردگان در تفسیر المنار شفاعت را به معنای تسلط اراده بنده بر خداوند دانسته و آن را از نظر

عقلی محال می‌دانند. همچنین معتقدند که آیات قرآن و روایات نیز بطلان آن را ثابت می‌کند. نویسنده ابتدا به نقل برخی از دیدگاه مفسران اهل سنت امثال طبری، بغوی، ابن عطیه، سمرقندی، قرطبی، ابن کثیر، ابوحنیفان و ... می‌پردازد که اصل شفاعت را پذیرفته‌اند و پس از واژه‌شناسی شفاعت و بررسی آیات قرآن نتیجه می‌گیرد شفاعت قانونی حاکم بر قوانین مجرمان است که خداوند وضع کرده است. بنابراین شفاعت نفی مولویت و حاکمیت خدا نیست، بلکه در طول اراده حق است.

۳۵. نقد دیدگاه وهابیت درباره شفاعت از منظر وحی و عقل: نویسنده: ابراهیم

کوثری، سفیر، ش ۷، دی ۱۳۸۷، ص ۳۳-۴۸.



پاسخ کویبی مجازی

◆ مقدمه

ذهن جَوّال بشر بنا بر فطرتش همیشه درگیر پرسش‌هایی بوده و به جستجوی پاسخ آنها پرداخته است تا دغدغه ذهن خود را آرام سازد. اسلام نه تنها انسان‌ها را از پرسش و جستجوگری برای رسیدن به حقیقت باز نداشته، بلکه در آیات و روایات بسیاری دعوت به تفکر و تأمل و تدبیر کرده که لازمه‌اش، داشتن صفت پرسشگری است. آیا خداوندی که انسان را با فطرتی پرسشگر و حقیقت‌جو آفریده است، می‌تواند در دینی که برای هدایت انسان‌ها نازل کرده، از پرسشگری منع کند؟

پرسش نقطه شروع و مبدأ جهش فکری است و امتیازی در مسیر تفکر است و طرح پرسش و در صدد پاسخ بر آمدن، نیاز و گرایش درونی است. امیرالمؤمنین^۷ که در اوج معرفت قرار داشت، افتخار و امتیاز خود را در میان اصحاب پیامبر^۹ سؤال کردن می‌داند و می‌فرماید:

همه یاران پیامبر^۹ اهل پرسش و کاوش نبودند. برخی از آنان فقط دوست داشتند که صحراگرد یا رهگذری برسد و پرسش مطرح کند و آنان هم بشنوند، ولی من هر آنچه را اتفاق می‌افتاد، با پیامبر در میان می‌گذاشتم و از آن سؤال می‌کردم و نگه می‌داشتم.^۱

البته پرسشگری را باید وسیله یافتن حق و درک واقعیت قرار داد و از آن به عنوان ابزاری برای آموختن بهره جست^۲ و طرح پرسش‌هایی که جنبه سرگرمی و اشتغال ذهنی دارد، پرهیز نمود.^۳

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۰.

۲. تحف العقول، ص ۴۱.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۳۲۰.

البته در روایات چیزی با عنوان سؤال کردن وجود دارد که با پرسشگری کاملاً متفاوت است و مقصود از آن، درخواست چیزی از دیگران است؛ مثل درخواست کمک مالی از دیگران. چنین سؤالی البته در اسلام نهی گردیده و توصیه شده است انسان تا جایی که امکان دارد، از مردم مالی مطالبه نکند.

در دین مبین اسلام بر اهمیت علم‌آموزی، کسب دانش، شرکت در مجالس علم و دانش، طرح پرسش و هر مقوله‌ای که بنحوی با فرایند علم‌آموزی مرتبط باشد، تأکید شده است، اما نکته مهم این است که با مراجعه به منبعی بتوانیم پاسخ‌های خود را با سرعت و دقت بیشتری بیابیم. در این مقاله به بیان یکی از این منابع می‌پردازیم. فضای مجازی اینترنت بهترین مکان برای رسیدن به پاسخ سریع و دقیق است. بیشتر مردم اطلاع دقیقی از سایت‌های مربوط به این موضوع ندارند و فرهیختگان باید این سایت‌ها را به مردم معرفی کنند.

◆ سایت اندیشه قم

یکی از پایگاه‌های برتر، سایت اندیشه قم است.



www.Andishehqom.com

پایگاه اندیشه قم وابسته به مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه است که پس از برنامه‌ریزی‌های کارشناسانه و تصویب شورای عالی حوزه علمیه، در سال ۱۳۸۰ آماده و وارد شبکه اینترنت شد.

هدف اولیه راه‌اندازی این سایت، پاسخ‌گویی به سؤالات و شبهات دینی کاربران اینترنت و تبیین معارف دینی از طریق عرضه محصولات علمی مرکز در اینترنت بود. این سایت با استقبال چشم‌گیر کاربران اینترنتی مواجه گردید و به دلیل جدید بودن و کاربردی بودن مباحث آن، قشرهای مختلف از آن استقبال گسترده‌ای کردند. برخی از دلایل راه‌اندازی این پایگاه عبارتند از:

۱. نیاز جدی کاربران اینترنت به یافتن پاسخ سؤالات معارفی دینی در حد گسترده و در موضوعات مختلف علمی؛

۲. ضرورت نیاز سنجی و مخاطب‌شناسی کارشناسانه؛

۳. عرضه معارف دینی با هدف تبیین جامعیت اسلام.

این پایگاه شامل ۴۵ لینک اصلی است که واحد پشتیبانی علمی اینترنت، با همکاری معاونت تحقیقات و گروه‌های علمی مرکز و با بهره‌مندی از محققان توانمند و متخصص در زمینه‌های مربوطه، محتوای آن را تهیه و پس از طی فرآیند آماده‌سازی و تکمیل، با نظارت نهایی مدیر بخش رایانه مرکز به سایت اندیشه قم عرضه می‌شود. این ۴۵ لینک، لینک‌های اصلی ایندکس هستند و هر لینک با هدف جامعیت در موضوع مربوط، طرحی گسترده با عناوین اصلی دارد که هر کدام از عناوین، زیر مجموعه‌های علمی کاربردی لازم را در بر دارند.

محتوای سایت اندیشه قم را می‌توان به چهار قسمت کلی تقسیم کرد:

۱. اطلاع‌رسانی علمی (منوی افقی)؛

۲. اطلاع‌رسانی علمی مسائل اعتقادی روز؛

۳. آثار مرکز؛

۴. پرسش‌ها و پاسخ‌های مرکز.

درباره هر یک از این قسمت‌ها توضیحی مختصر می‌دهیم:

۱. اطلاع‌رسانی علمی (منوی افقی): این بخش دارای آیتم‌هایی است که هر کدام

زیرمجموعه‌های گسترده و کاملی را در خود جای داده است که در تصویر زیر می‌توان مشاهده کرد:

قرآن و حدیث کلام و دین پژوهی تربیت اسلامی علوم اسلامی تاریخ و سیره حکومت اسلامی نقد و پاسخ آثار مرکز سایر بخش‌ها اخبار فرهنگی

هر کدام از این آیتم‌ها دارای زیرمجموعه‌هایی با موضوعات مرتبط است. یکی از مزایای این

بخش دستیابی به متن و ترجمه قرآن، نهج البلاغه و صحیفه سجادیه است.

۲. اطلاع رسانی علمی مسائل اعتقادی روز: در این قسمت می‌توانید جدیدترین شبهات روز و مناظرات و نقد شبهات اینترنتی را مشاهده کرد:

شبهه روز	کانون گفت‌وگو دینی	مناظرات	نقد شبهات اینترنتی
<p>شبهه : عرفان عملی هیچ مقدمه ای نمی‌خواهد و اصولاً با اخلاق هیچ فرقی... پاسخ : ابتدا مقدمه ای درباره عرفان و مراحل آن بیان می‌کنیم و سپس به تفاوت های عرفان عملی و اخلاق می‌پردازیم. عرفان در لغت به معنای شناختن است، و در اصطلاح به ادراک خاصی اطلاق می‌شود که از راه متمرکز کردن توجه به باطن نفس (به از...)...</p>			

پشتیبانی علمی اینترنت مرکز با هماهنگی و همکاری معاونت تحقیقات و گروه‌های علمی و محققان توانمند، محتوای این مجموعه را آماده می‌کنند.
 ۳. آثار مرکز: در این قسمت می‌توان برخی از آثار مرکز را به صورت متنی و کامل می‌توان مشاهده کرد. فهرست هر کدام از آثار در سمت راست آن قرار دارد.

آثار مرکز



۴. پرسش‌ها و پاسخ‌های مرکز: مهم‌ترین بخش سایت که توجه بسیاری از کاربران را به خود جلب کرده، بخش پرسش و پاسخ این پایگاه می‌باشد. این قسمت می‌تواند پاسخ‌گوی تمام پرسش‌های اعتقادی و کلامی با بهره‌گیری از متخصصان و کارشناسان آن باشد.



در دنیای امروز که بزرگ‌ترین دشمن جوانان، افکار و شبهه‌افکنی‌های باطل دشمنان دین است، این پایگاه می‌تواند به تمام نیازهای اعتقادی پاسخ دهد و به شناخت حق از باطل کمک شایانی کند و از جمله آمادگی دارد که به شبهات مربوط به اعتقادات باطل و هابیت پاسخ گو باشد و در این زمینه از کارشناسان بهره می‌جوید. بخش پرسش و پاسخ دارای موضوعات گسترده‌ای است که کاربران می‌توانند از این قسمت، پرسش‌های خود را برای دریافت پاسخ ارسال کنند تا جواب پرسش را در ایمیل خود مشاهده کنند.

- پاسخگویی به پرسش‌های دینی شما -

نام و نام خانوادگی :	دبلم	سن :	
تحصیلات :	ایران	کشور :	
استان :	تهران	استان :	
* پست الکترونیکی :	لطفا ایمیل را صحیح وارد کنید		
* متن سوال :			
<input type="button" value="ارسال"/>			

برای مشاهده تمام پرسش‌ها و پاسخ‌ها می‌توانید وارد بخش پاسخ به شبهات شوید. موضوعاتی که می‌توانید در آن زمینه‌ها پرسش خود را مطرح کنید و پاسخ خود را دریافت کنید، عبارت‌اند از: شبهات قرآنی - اعتقادی، کلام جدید، تاریخی، سیاسی، تربیتی، حدیثی، فقهی، مهدویت، حقوقی، ادیان، فرق و مذاهب.

پایخ شبهات

قال رسول الله ﷺ: الإسلامُ يُعَلِّمُ ولا يُعَلِّمُ عَنِّيهِ

جستجوی پیشرفته

شبهات قرآنی	شبهات اعتقادی	شبهات کلام جدید	شبهات تاریخی
علوم قرآن اعجاز قرآن تخریف قرآن! معارف قرآن (اعتقادی) معارف قرآن (فردی) معارف قرآن (اجتماعی) سایر مباحث قرآنی	خداشناسی عدل و حکمت آفرینش نبوت امامت معاد سایر مباحث اعتقادی	قلمرو دین معرفت دینی تجربه دینی عقل و دین پلورالیزم سکولاریزم سایر مباحث کلام جدید	بیامبر اسلام (ص) امام علی (ع) و حضرت زهرا (س) امام حسن (ع) و امام حسین (ع) سایر ائمه حکومت‌ها و خلفا تاریخ معاصر سایر مباحث تاریخی
شبهات سیاسی	شبهات تربیتی	شبهات حدیثی	شبهات فقهی
حکومت اسلامی انقلاب اسلامی ولایت فقیه قانون اساسی مسائل بین‌الملل مفاهیم سیاسی سایر مباحث سیاسی	اخلاق و تربیت اسلامی فضایل و رذایل اخلاقی عرفان اسلامی خانواده ازدواج جوانان سایر مباحث تربیتی	رجال درایه مناجیح حدیث سایر مباحث حدیثی	مبانی فقه مناجیح فقه اجتهاد و تقلید فلسفه احکام سایر مباحث فقهی
شبهات مهدویت	شبهات حقوقی	شبهات ادیان	شبهات فرق و مذاهب
ولادت و وجود امام زمان (عج) غیبت و امکان ملاقات ظهور و علایم آن عصر ظهور سایر مباحث مهدویت	حقوق اساسی حقوق جزایی حقوق خانواده حقوق بشر سایر مباحث حقوقی	یهودیت مسیحیت زرتشت بهائیت سایر ادیان	وهابیت صوفیه اهل حق اسماعیلیه سایر مذاهب اسلامی

برای نمونه در اینجا می‌توانید چند پرسش را مشاهده کنید:

قرآن	کلام و اعتقادات	دین پژوهی	فقه و احکام	ادبیات و مذاهب	تاریخ اسلام
« آیا موردی وجود دارد که احکام آن در قرآن آمده باشد، ولی در سنت پیامبر و اهل بیت - علیهم السلام - مطرود شده باشد؟					
« آیا دشمنان حضرت علی - علیه السلام - با توجه به حدیث پیامبر گرامی «لا ینحک الا مؤمن و لا ینغضک الا کافر» کافر می‌باشند؟					
« دلالتی که ثابت کند حضرت علی - علیه السلام - قرآن را جمع آوری کرده است را بنویسید.					

تاریخ معاصر	مهدویت	حدیث	تربیت و مشاوره	سیاست	حقوق
« با توجه به این که بعد از رضاخان گروه‌های زیادی (مذهبی) و سازمان‌های زیادی بنا به نیاز جامعه آن روز تشکیل شدند از چه روی و چرا نیروهای روحانی در موقعیت رهبری این نهضت قرار گرفتند؟ و این در حالی است که توده‌ای‌ها و سکولارها بر ضد روحانیت فعالیت چشمگیری داشتند؟					
« روح از امر خداست یعنی چه؟					
« آیا شیخ فضل الله نوری واقعاً مجتهد بود؟ چرا علما، اعدام او را تأیید کردند؟					

این قبیل پایگاه‌ها می‌توانند زمینه‌ساز ارتقای فرهنگ پرسشگری و ارتقای سطح عقاید دینی شوند. امید است این فرصت‌ها را زمینه‌ساز پیشرفت اعتقادی و دینی بدانیم و در این امر از خداوند تبارک و تعالی مدد می‌جوییم.



پرسش و پاسخ

* سید محسن مهر حسینی



◆ پرسش: آیا طلب شفاعت از پیامبر و امامان مؤثر دانستن غیر خدا و شرک است؟

پاسخ: «عبادت» نهایت ذلت و خضوع در برابر کسی است که اعتقاد به الوهیت او داشته باشیم و یا او را فاعل استقلالی و غیر وابسته به خدا بدانیم. بنابراین عبادت دو رکن دارد:

۱. نهایت ذلت و خضوع؛

۲. اعتقاد به الوهیت یا فاعلیت استقلالی.

هرگاه یکی از این دو رکن نباشد، دیگر مفهوم عبادت و پرستش صدق نمی‌کند. خداوند خود به فرشتگان فرمان داد که در مقابل آدم سجده کنند: «و یاد کن آن گاه که به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید»^۱.

و یا فرزندان را به نهایت خضوع و تذلل در برابر والدین دستور داده است: «و بال‌های ذلت و خواری را از روی مهربانی برای آن دو (پدر و مادر) بگستران»^۲.

بدیهی است این اعمال عبادت و پرستش غیر خدا محسوب نمی‌شوند؛ و گرنه خدا به آنها امر نمی‌کرد، برخلاف پرستش بت‌ها و شفاعت‌جویی مشرکان که خداوند درباره آنان می‌فرماید: (وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ)^۳.

این آیه شریفه مشرکان را به دو جهت، مورد سرزنش و توبیخ قرار داده است:

۱. عبادت و پرستش بت‌ها؛

۲. اعتقاد به وساطت بت‌ها.

مشرکان مکه، اعتقاد به الوهیت بت‌ها نداشتند و آنها را «الله» نمی‌دانستند؛ زیرا می‌گفتند (هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ)، اما دچار شرک در ربوبیت بودند؛ یعنی بت‌ها را موجوداتی می‌دانستند که مستقل از اراده و قدرت خداوند، منشأ تأثیر و جلب خیر و دفع ضررند. به همین جهت با قربانی کردن و خضوع و خشوع در برابر بت‌ها، در صدد

۱. سوره بقره، آیه ۳.

۲. سوره اسراء، آیه ۲.

۳. سوره یونس، آیه ۱۸.

جلب رضایت آنها بودند. در نتیجه عمل مشرکان مکه از سه جهت نکوهش می‌شود:
 ۱. شرک در ربوبیت؛ ۲. شرک در عبادت؛ ۳. اعتقاد به ربوبیت در برابر سنگ و چوبی که با دست خود تراشیده بودند. تعبیر (مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ) اشاره به شدت پستی این اعتقاد و عمل است؛ در حالی که توسل و شفاعت‌خواهی از اولیای الهی، اعتقاد به وساطت کسانی است که خداوند به آنان چنین منزلتی داده است. ما اولیای الهی را نه «الله» می‌دانیم و نه اعتقاد به ربوبیت و فاعلیت استقلالی آنان داریم، بلکه به نظر ما، هرگونه فاعلیت و تأثیرگذاری اسباب و واسطه‌های فیض، وابسته به عزم و اراده و قدرت خداوند است.

◆ پرسش: طبق آیه (إِنَّكَ لَأَنْتَ السَّمِيعُ الْمَوْتِي) و آیه (وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ)^۲ مردگان نمی‌شنوند. بر این اساس، آیا سخن گفتن و شفاعت خواستن از پیامبر و امامان: کار گزاف نیست؟

پاسخ: از دیدگاه اسلام مرگ به معنای نابودی و نیستی انسان نیست، بلکه انتقال حقیقت انسان (روح او)، از عالمی به عالم دیگر است. در آن عالم، حیات انسان به گونه‌ای دیگر ادامه می‌یابد، تا هنگامی که روز رستاخیز و معاد فرا رسد. قرآن کریم درباره مرگ کلمه «توفی» را به کار برده^۳ که به معنای «گرفتن به تمام و کمال» است. از دیدگاه قرآن، در هنگام مرگ فرشته الهی انسان را با تمام واقعیت و هویت تحویل می‌گیرد و از این عالم به عالم دیگر منتقل می‌کند. بنابر فرهنگ قرآن، آنچه تمام هویت انسان را تشکیل می‌دهد، روح او است. قرآن حیات انسان را در فاصله میان مرگ تا روز رستاخیز، برزخ نامیده است.

در اینجا این سؤال رخ می‌نماید که آیا می‌توان با پیامبران و اولیای الهی از دنیا رفته، سخن گفت و از آنان طلب شفاعت کرد؟ و آیا آنان سخنان ما را می‌شنوند؟

۱. سوره نمل، آیه ۸۰.
 ۲. سوره فاطر، آیه ۲۲.
 ۳. سوره سجده، آیه ۱.

درک درست حیات برزخی و آیات قرآن و روایات، به روشنی دلالت دارد بر امکان سخن گفتن با مردگان معمولی و اینکه آنان سخن ما را می‌شنوند و به ما پاسخ می‌دهند. به سه نمونه زیر توجه کنید:

۱. قوم حضرت صالح، پس از آنکه شتری را که معجزه او بود، پی کرد و از دستور خداوند سرپیچی کرد، دچار عذاب الهی شد و با زلزله‌ای به هلاکت رسید. قرآن درباره گفتگوی حضرت صالح با ایشان پس از هلاکشان چنین می‌گوید:

(فَأَخَذْنَهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ* فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولًا مِنْ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ)؛^۱

سراجم زلزله‌ای آنان را فرا گرفت و صبحگاهان، (تنها) جسم بی‌جانشان در خانه‌هایشان باقی مانده بود. (صالح) از آنها روی برتافت و گفت: ای قوم! من رسالت پروردگارم را به شما ابلاغ کردم، و شرط خیرخواهی را انجام دادم، ولی (چه کنم که) شما خیرخواهان را دوست ندارید!

۲. در روایات و گزارش‌های تاریخی آمده است: پس از آنکه جنگ بدر با کشته شدن هفتاد تن از قریش به پایان رسید، رسول اکرم^۹ دستور داد تا کشته‌های مشرکان را در چاهی بریزند. سپس آن حضرت یکایک کشتگان را به نام صدا زد و خطاب به آنان فرمود: آیا آنچه را که پروردگارتان وعده بود، حق و پابرجا یافتید؟ من آنچه را که پروردگارم وعده کرده بود، حق و حقیقت یافتم. در این هنگام بعضی از اصحاب به پیامبر^۹ گفتند: آیا مردگان را صدا می‌زنید؟ آن حضرت فرمود: شما از آنها شنواتر نیستید، آنان می‌شنوند، لکن قدرت بر جواب ندارند.^۲

۱. سوره اعراف، آیات ۷۸-۷۹.

۲. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۷۷؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۶۳؛ سنن نسائی، ج ۴، ص ۱۱۰؛ بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۳۴۶.

۳. رسول اکرم^۹ فرمود: «هیچ کسی نیست که بر من سلام کند، مگر آنکه خداوند سلام او را به روح من می‌رساند و من پاسخ او را می‌گویم».^۱
در آیات (إِنَّكَ لَأَنْتَ بِمُسْمَعٍ مِّنَ الْفُجُورِ)،^۲ و آیه (وَمَا أَنْتَ بِمُسْمَعٍ مِّنَ الْفُجُورِ)،^۳ کافران مرده‌دل، به مردگان تشبیه شده‌اند؛ زیرا مرده به حسب ظاهر نمی‌شنود و نمی‌بیند؛ زیرا مجاری ادراک حسی (چون چشم و گوش) ندارد. کافر معاند، چشم حق‌بین و گوش حق‌شنو ندارد. از این‌رو، پیام اصلی آیه نکوهش کافران و تشبیه آنان به مردگان است؛ یعنی ای پیامبر، تو قدرت بر هدایت کافران نداری و نمی‌توانی سخن حق را به آنان بفهمانی.

♦ پرسش: طبق روایت ابی الهیاج، ساختن بنا و گنبد بر روی قبور پیامبران و اولیای الهی جایز نیست. پس چرا مسلمانان بر خلاف روایت عمل می‌کنند؟

پاسخ: یکی از ادله وهابیان بر حرمت ساختن بنا و گنبد، روایت ابی الهیاج از امیرالمؤمنین^۷ است. برای پاسخ به این شبهه ابتدا روایت را ذکر و سپس آن را از جهت سند و دلالت بررسی می‌کنیم:

حدثنا يحيى بن يحيى و أبو بكر بن أبي شيبه و زهير بن حرب (قال يحيى: أخبرنا، و قال الأخران: حدثنا وكيع) عن سفیان عن حبيب بن أبي ثابت عن أبي وائل عن أبي الهیاج الأَسدي قال: قال لي علي بن أبي طالب: ألا أبعثك على ما بعثني عليه رسول؟ أن لا تدع تمثالاً إلّا طمسته ولا قبراً مشرفاً إلّا سويته؛ آیا نمی‌خواهی تو را به مأموریتی که پیامبر مرا برای آن اعزام کرد، اعزام کنم، اینکه هیچ تصویر (ذی روحی) را ترک مکن، مگر آنکه آن را محو کنی، و نیز هر قبر بلندی را که دیدی، هموار ساز.^۴

♦ نگاهی به سند روایت

۱. مسند احمد، ج ۷، ص ۵۲۷؛ سنن ابی‌داود، ج ۱، ص ۴۵۳.

۲. سوره نمل، آیه ۸۰.

۳. سوره فاطر، آیه ۲۲.

۴. صحیح مسلم، ج ۳، کتاب الجنائز، ص ۶۱؛ مسند احمد، ص ۱۲۸؛ مسند ابی‌یعلی، ص ۲۸۸.

در سند این روایت پنج راوی به نام‌های وکیع بن جراح، سفیان ثوری، حبیب بن ابی ثابت، ابو وائل و ابوالهیاج اسدی وجود دارند که باید هر یک بررسی شوند.

۱. وکیع

در کتاب‌های رجال اهل سنت از حافظه وکیع تمجید شده، ولی عبدالله بن احمد بن حنبل می‌گوید:

«از پدرم احمد بن حنبل شنیدم که می‌گوید: وکیع بن جراح در پانصد مورد نقل حدیث اشتباه کرده است»^۱.

همچنین از محمد بن نصر مروزی نیز این چنین نقل شده است: «وکیع بن جراح حدیث را تا آخر از حفظ می‌خواند و الفاظ حدیث را تغییر می‌داد. گویا نقل به معنا می‌کرد و اهل زبان عربی نبود»^۲.

۱. تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۱۱۰.

۲. همان، ج ۱۱، ص ۱۱۴.

۲. سفیان ثوری

درباره وی ابن حجر از ابن مبارک این گونه نقل می‌کند: «سفیان حدیثی را نقل می‌کرد. پس من نزد او آمدم و دیدم که در حدیث تدلیس می‌کرد و هنگامی که مرا دید، خجالت کشید».^۱

۳. حبیب بن ابی ثابت

ابن حجر در مورد او نیز از ابن حبان این گونه می‌گوید: «در احادیث تدلیس می‌کرد».^۲

۴. ابووائل

شقیق بن سلمه ابووائل اسدی در بسیاری از کتاب‌های رجالی اهل سنت توثیق شده است، ولی برخی او را یکی از منحرفین از خط و مشی علی^۷ معرفی می‌کنند^۳ که به گفته پیامبر^۹، دشمن مولا علی^۷، منافق است^۴ و این فرد حتی اگر از نظر خود نیز برگشته باشد، ولی در زمینه نقل حدیث دیگر مورد اعتماد نخواهد بود.

۵. ابوالهیاج

حیان بن حصین ابوالهیاج اسدی نیز توثیق شده است و از اصحاب امیرالمؤمنین علی^۷ معرفی گشته است، ولی اگر تمام کتاب‌های حدیثی را جستجو نماییم، تنها این حدیث از او نقل شده است؛ چنان که سیوطی نیز به این مطلب اشاره کرده است^۵ و چنین شخصی که از او فقط یک حدیث نقل شده است، مورد اعتنا نخواهد بود. با توجه به آنچه بیان شد، تدلیس به هر صورت تفسیر شود، با ملکه عدالت سازگار نیست و فقیه و محقق در مقام استناد نمی‌تواند به حدیثی که روایانش به خطای در نقل و تدلیس در روایت متهم هستند، استناد جوید.

۱. همان، ج ۴، ص ۱۰۲.

۲. الثقات، ج ۴، ص ۱۳۶.

۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، فصل فی ذکر المنحرفین عن علی^۷، ج ۱ ص ۱۰۰.

۴. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۶۰؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۲؛ سنن نسایی، ج ۸، ص ۱۱۷.

۵. حاشیه السیوطی والسندی علی سنن النسائی، ج ۳، ص ۲۷۳.

◆ بررسی دلالت روایت

این روایت از نظر دلالت نیز مخدوش است و مدّعی وهّابیان را بر وجوب تخریب گنبد و قبور اثبات نمی‌کند. برای روشن شدن این مسئله، ضروری است دو واژه کلیدی در فهم این حدیث یعنی «مشرفاً و سوّیته» را از حیث لغوی بررسی کنیم. «مشرف» از ماده «شرف» به معنای علوّ و بلندی گرفته شده است. همچنین به کوهان شتر که از سایر اعضای بدن وی، ارتفاع چشم‌گیری دارد، «شرف» اطلاق می‌شود.^۱

«سوّیته» از مادّه «تسویه» گرفته شده که به معنای تساوی و تعادل استفاده می‌شود،^۲ با این تفاوت که گاهی منظور از تسویه، مطلق تساوی است، یعنی تساوی؛ تعادل و کامل شدن یک چیز؛ مانند کلام خداوند متعال که می‌فرماید: (الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى)؛^۳ یعنی خدایی که انسان را خلق کرد و متعادل و متساوی قرار داد. گاهی تساوی در مقایسه دو شیء به کار می‌رود که در این صورت از حرف جر «باء» استفاده می‌کنند؛ چنان که خداوند متعال، از زبان کفار و مشرکین در قیامت می‌فرماید: (إِذْ نُسَوِّیْكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِیْنَ)؛^۴ «ما شما را (خدایان دروغین را) با پروردگار جهانیان برابر قرار می‌دادیم» که مراد در این آیه، مقایسه خداوند با خدایان دروغین است.

اکنون که مفهوم هر دو لفظ برای ما روشن گردید، باید گفت که حدیث درباره ناهموار بودن خود قبر سخن می‌گوید، نه بلندی آن از سطح زمین؛ زیرا در آن زمان سطوح قبرها هموار نبودند و وسط آنها مانند کوهان شتر ارتفاع داشت. لذا بر فرض صحت روایت ابی الهیّاج، این روایت دلالت بر تساوی ناهمواری‌های قبور می‌کند، نه منع از ساخت گنبد و امثال آن.

۱. لسان العرب، ج ۹، ص ۱۶۹-۱۷۱.

۲. المفردات، ص ۴۴۰.

۳. سوره اعلیٰ، آیه ۲.

۴. سوره شعراء، آیه ۹۸.

♦ دیدگاه علمای اهل سنت

علمای اهل سنت نیز از الفاظ این حدیث معنای تخریب گنبد و بارگاه را استفاده نکردند، بلکه مراد از آن را صاف کردن روی قبر گرفته‌اند که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم.

۱. مسلم، یکی از نویسندگان صحاح سته، در کتاب خویش بابی را با نام «باب الأمر بتسویة القبر» برای این دسته از روایات قرار داده است که خود حاکی از عدم استنباط وجوب هدم قبور از این روایات است. او همچنین در ادامه، روایاتی را بیان می‌دارد که حاکی از تسویه قبور در میان مسلمین صدر اسلام است، نه هدم قبور.^۱

۲. نووی، شارح صحیح مسلم، در توضیح حدیث ابی الهیاج می‌گوید:

سنت این است که قبر را بالاتر از سطح زمین بسیار نسازند و مانند کوهان شتر قرار ندهند، بلکه آن را در حدود یک وجب از سطح زمین بالاتر و به طور مسطح بسازند و این مذهب شافعی و پیروان اوست.^۲

۳. قرطبی در تفسیر خود، حدیث یادشده را نقل می‌کند و می‌گوید: از حدیث برمی‌آید که مسطح بودن سنت، و مستم بودن بدعت است.^۳

از سخنان اینان و دیگر علمای اهل سنت آشکار می‌شود که آنان نیز از این حدیث هدم قبور را استفاده نکرده‌اند؛ به‌گونه‌ای که وهابیان مدعی آن هستند.

همچنین در صورت نادیده گرفتن احادیثی که دال بر بلندی قبر از سطح زمین هستند،^۴ فرض کنیم که حدیث بر خلاف ظاهرش می‌گوید قبر را باید با زمین یکسان کرد، باز استدلال به این حدیث در تخریب بنای قبور چند اشکال جدی دارد:

الف) برابری قبر با زمین، برخلاف اتفاق آرای همه فقهای اسلام است؛ زیرا همه اتفاق نظر دارند که قبر یک وجب از زمین بلندتر باشد؛ چنان‌که حنبله حنفیان و

۱. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۱.

۲. شرح مسلم، ج ۷، ص ۳۶.

۳. الجامع لأحكام القرآن: تفسیر قرطبی؛ سوره کهف، ذیل آیه ۲۱.

۴. شرح المذهب، ج ۵، ص ۲۹۷.

مالکیان به استحباب تسنیم قبر فتوا داده‌اند و شافعی تساوی را از تسنیم افضل دانسته است.^۱

(ب) اگر تفسیر یادشده را بپذیریم و بگوییم حدیث ناظر به لزوم برابری قبر با زمین است، باید قبر را تخریب و آن را با زمین یکسان کرد، نه بنای روی قبر را.
(ج) این فرض شما مخالف سنت پیامبر^۹ و صحابه است؛ چرا که قبر پیامبر طبق روایت بلندتر از سطح زمین است و تحت نظارت صحابه و حضرت امام امیرالمومنین علی^۷ ساخته شده است. پس چگونه حضرت بر خلاف گفته خودش عمل کرده است.^۲

(د) بر فرض بپذیریم که تسویه قبر، به معنای انهدام و ویران کردن قبور باشد، این احتمال وجود دارد که به قرینه جمله: «و لا تمثالاً إلا طمسته» مراد خصوص قبرهای مشرکان باشد؛ زیرا مشرکان بر روی قبرها بت می‌گذاشتند و آنها را می‌پرستیدند؛ چنان که ماردینی همین احتمال را مطرح کرده و پذیرفته است.^۳
در نهایت روشن شد که این روایت ادعای وهابیان را در حرمت ساختن بنا بر روی قبور و وجوب انهدام آنها اثبات نمی‌کند و هیچ‌یک از مذاهب اربعه نیز بدان عمل نکرده‌اند.

۱. الفقه المذاهب الأربعة، ج ۱، ص ۵۳۵.
۲. الجامع لأحكام القرآن، سورة كهف، ذیل آیه ۲۱.
۳. الجوهر النقي، ج ۴، ص ۳.

◆ منابع

* قرآن کریم

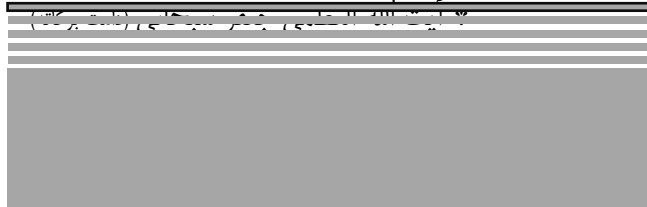
۱. بحار الأنوار: محمد باقر مجلسی، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ق.
۲. تهذیب التهذیب: ابن حجر، بیروت: دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۰۴ق.
۳. الثقات: ابن حبان، حیدرآباد الدکن الهند: مؤسسة الکتب الثقافیة، چاپ اول، ۱۳۹۸ق.
۴. الجامع لأحكام القرآن: قرطبي، المحقق: هشام سمير البخاري، رياض: دار عالم الکتب، ۱۴۲۳ق.
۵. الجوهر النقی: مار دینی الشهير بابن التركماني، لبنان: دار الفکر، بی تا.
۶. حاشیة السیوطي والسندی علی سنن النسائي: جلال الدین سیوطي، بی تا، منبع الکترونیکی موقع الإسلام.
۷. سنن ابن ماجه: محمد بن یزید قزوینی، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي، بیروت: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع، بی تا.
۸. سنن ابی داوود: ابی داوود، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۱ق.
۹. سنن النسائي: نسائي، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، چاپ اول، ۱۳۴۸ق.
۱۰. شرح المهذب: نووی، لبنان: دار الفکر، بی تا.
۱۱. شرح مسلم: نووی، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
۱۲. شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید، تحقیق: محمد عبد الکریم النمری، بیروت: دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
۱۳. الصحیح: محمد بن اسماعیل بخاری، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۰ق.
۱۴. صحیح مسلم: مسلم نیشابوری، بیروت: دار الفکر، بی تا.
۱۵. الفقه علی المذاهب الأربعة: عبدالرحمن الجزیری، احیاء التراث العربی، چاپ سوم، بی تا.
۱۶. لسان العرب: ابن منظور، بیروت: دار صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.
۱۷. مسند أبی یعلی: أبو یعلی موصلي، تحقیق: حسین سلیم أسد، دار المأمون للتراث، بی جا، بی تا.
۱۸. مسند احمد: احمد بن حنبل، بیروت: دار صادر، بی تا.
۱۹. المفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی، دمشق - بیروت: دار القلم - الدار الشامیة، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.

مقالات عربی

- ✓ التشبيه و التجسيم عند ابن تیمیة
- ✓ نماذج من فتن ابن تیمیة و مواقف العلماء منها
- ✓ ویل لهذه المفاهیم (۲)



التشبيه والحجيم عند ابن تيمية



◆ شواهد على ميل بني إسرائيل إلى التجسيم و التشبيه

نزلت الشرائع السماوية على تنزيه الله سبحانه عن كونه جسماً أو جسمانياً مشابهاً لمخلوقاته إلى غير ذلك مما يعد من آثار المادة. غير أن احتكاك أقوام ممن نزلت عليهم الشرائع بالوثنيين صار سبباً للميل إلى التجسيم و التشبيه، و على رأسهم قوم بني إسرائيل و يدل على ذلك شواهد نسردها ذيلًا:

١. طلبهم من موسى ٧ الإله المجسم

أن نبي الله موسى ٧ بعد ما عبر ببني إسرائيل البحر و نزلوا إلى الضفة الأخرى منه رأوا أن أقواماً يعبدون أصناماً فطلبوا من موسى ٧ أن يجعل لهم إلهاً مثل ما لهم آلهة هؤلاء لكي يعبدونها، فكأنهم فكروا أن عبادة الإله غير المرئي أمر غير مفيد، فيجب أن يُعبد الله سبحانه بصورة موجود مجسم، و هذا ما يحكيه قوله سبحانه:

(وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ)^١

فالآية تحكي أن النزوع إلى الوثنية كان راسخاً في نفوسهم حتى غفلوا عن النعمة الكبرى التي شملتهم و هي نجاتهم من فرعون فطلبوا من موسى ما يضاد شريعته و عقيدته.

٢. طلبهم رؤية الله تعالى

الشاهد الثاني على رسوخ فكرة التجسيم عندهم أنهم طلبوا من موسى ٧ رؤية الله سبحانه بالعين، و لولاها لم يؤمنوا به، و هذا ما يحكيه الذكر الحكيم في قوله سبحانه: (وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ)^٢.

٣. عبادتهم العجل في غياب موسى ٧ عنهم

الشاهد الثالث على رسوخ فكرة التجسيم في أذهانهم و أنهم كانوا يميلون إلى الإله المجسم أكثر من ميلهم لما دعاهم إليه موسى ٧، اغترارهم بما صنع السامري

١. سورة الأعراف، الآية ١٣٨.

٢. سورة البقرة، الآية ٥٥.

حيث صنع لهم عجلاً جسداً له خوار، و دعاهم لعبادته، فعكف القوم - إلبا القليل منهم - على عبادته دون أن يدور في خلد أحدهم أن هذا يخالف ما دعاهم إليه نبيهم موسى ٧ عبر السنوات الطوال، و هذا ما يحكيه الذكر الحكيم عنهم، قال سبحانه: (وَأَتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ خَلْقِهِمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ أَلْمُ يَرَوْنَ أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ) ١. و في آية أخرى يتضح بصراحة أنهم اتخذوا هذا العجل إلهاً لهم، قال سبحانه: (فَأَخْرَجَ لَهُمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ) ٢. و هذه الحوادث التاريخية المريرة على قلب موسى ٧ التي يذكرها القرآن الكريم تحكي عن انحراف بني إسرائيل عن خط التنزيه إلى خط التجسيم.

◆ تطرق فكرة التجسيم إلى النصرانية

لما بُعث المسيح ٧ إلى بني إسرائيل ذكر بأنه بُعث بنفس ما بعث به الكليم فقال: (وَإِذْ قَالَ عِيسَىٰ ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ) ٣.

و لكن تطرقت فكرة التجسيم إلى النصرانية بعد ما رفع الله المسيح ٧. و كان المبدأ لذلك هو الديانة البرهمانية التي رفعت علم التثليث و قالت بالآلهة الثلاثة؛ أعني:

١. برهما: الخالق؛

٢. فيشنو: الوافي؛

٣. سيفا: الهادم.

فالإله عند البراهمة يشبه مثلثاً ذا أضلاع ثلاث و كانت تلك الفكرة منتشرة بين الروم القاطنين في سوريا و فلسطين و ما جاورها حيث بعث المسيح ٧. فأخذ أتباعه في القرن الثاني نفس الفكرة فصبغوها بشكل آخر، فصار التثليث بالنحو التالي: الأب، الإبن، روح القدس، و هي التي يسمونها الأفانيم الثلاثة، ينقل الأستاذ محمد فريد وجدي عن دائرة معارف، لأروس، ما يلي:

إن تلاميذ المسيح الأوليين الذي عرفوا شخصه، و سمعوا قوله، كانوا أبعد الناس عن اعتقاد أنه أحد الأركان الثلاثة المكونة لذات الخالق، و ما كان بطرس - أحد حواربيه - يعتبره إلبا رجلاً موحى إليه من عند الله، أما بولس فإنه خالف عقيدة التلاميذ الأقربين لعيسى و قال: إن المسيح أرقى من إنسان و هو نموذج إنسان جديد أي عقل سام متولد من الله ٤.

١. سورة الأعراف، الآية ١٤٨.

٢. سورة طه، الآية ٨٨.

٣. سورة الصف، الآية ٦.

٤. دائرة المعارف القرن العشرين، مادة ثلاث، ج ٢، ص ٧٥٩.

ثم انّ القرآن الحكيم يحكي عن أنّ النصراني قد اقتبسوا هذه الفكرة من الذين كفروا من قبل، قال سبحانه:

(وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ)¹.

♦ دور الأبحار و الرهبان في نشر فكرة التجسيم

بعث النبي الخاتم ٩ على تنزيهه سبحانه و رفع مقامه تعالى عن مشابهة المخلوقات، ملهماً من قوله سبحانه: (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ)² غير أنّ قسماً من الأبحار و الرهبان الذين استسلموا ظاهراً - و لكن بقوا على ما كانوا عليه من الديانة الموسوية أو العيسوية باطناً - أشاعوا بين المسلمين نفس الفكرة بواسطة الأحاديث و القصص التي كانوا يحكونها عن كتبهم، فأخذها السذج من المحدثين كحقائق صادقة واقعية، محتجّين بما نسب إلى النبي ٩ من قوله: «حدثوا عن بني إسرائيل ولا حرج».

و قد اغتر بهذه الإسرائيليات أو المسيحيات محدّثان معروفان هما: ابن خزيمة و ابن مندة، فقد حشدا في كتابيهما كل ما يدل على تلك الفكرة الموروثة. فعن الأول يقول الرازي في تفسيره الكبير عند تفسير قوله سبحانه: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»:

احتج علماء التوحيد قديماً و حديثاً بهذه الآية في نفي كونه تعالى جسماً مركباً من الأجزاء و الأجزاء، و حاصلها في المكان و الجهة، و قالوا: لو كان جسماً لكان مثلاً لسائر الأجسام فيلزم وجود الأمثال و الأشباه له، و ذلك باطل بصريح قوله تعالى (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ)³.

و اعلم ان محمد بن إسحاق بن خزيمة أورد استدلال أصحابنا بهذه الآية في الكتاب الذي سمّاه بـ«التوحيد» و هو في الحقيقة كتاب الشرك ثم وصفه بقوله: إنّه مضطرب الكلام قليل الفهم ناقص العقل.⁴

و لكلامه صلة، من أراد فليرجع إليه. و كفى في حق الثاني (ابن مندة) ما سنذكره عنه من قوله: إنّ الله سبحانه عرشاً يجلس عليه و هو يئط أطيط الرحل.

♦ نصوص من ابن تيمية على التجسيم

إذا عرفت هذه المقدمة الموجزة فلندخل إلى المقصود من هذه المحاضرة، و هو أنّ أحمد بن محمد بن تيمية المولود (٦٦١-٧٢٨ق)، قد اقتفى تلك الفكرة إمّا

١. سورة التوبة، الآية ٣٠.
٢. سورة الشورى، الآية ١١.
٣. سورة الشورى، الآية ١١.
٤. التفسير الكبير، ج٢٧، ص ١٥٠.

كناية و أخرى صريحاً و ها نحن ننقل نصوصه من كتبه، حتى يقف من اغتر بأرائه أنه كان مخطئاً في تلك العقيدة و مخالفاً لما عليه علماء الإسلام عبر القرون و أئمة اهل البيت: كلهم.

النص الأول: يقول في تفسير قوله سبحانه (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ)^١، و تفسير قوله: (هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا)^٢ ما هذا نصّه:

فإنّه لا يدلّ على نفي الصفات بوجه من الوجوه بل ولا على نفي ما يسميه أهل الاصطلاح جسماً بوجه من الوجوه.^٣

و مراده من الصفات في قوله «نفي الصفات»، الصفات الخبرية التي أخبر عنها سبحانه كاليد و الوجه و غيرهما، فهو يعتقد أنّ الجميع يوصف به سبحانه من غير تأويل ولا تعطيل بل بنفس المعنى اللغوي.

النص الثاني: و قال أيضاً:

و أمّا ذكر التجسيم و ذم المجسمة، فهذا لا يعرف في كلام أحد من السلف و الأئمة؛ كما لا يعرف في كلامهم ايضاً القول بأنّ الله جسم أو ليس بجسم.^٤

النص الثالث: و يقول في كتاب آخر له:

و أمّا ما ذكره (العلامة الحلي) من لفظ الجسم و ما يتبع ذلك بأنّ هذا اللفظ لم ينطق به في صفات الله لا كتاب و لا سنة لا نفيّاً و لا إثباتاً و لا تكلم به أحد من الصحابة و التابعين و تابعيهم لا أهل البيت و لا غيرهم.^٥

النص الرابع: إلى هنا يتضح أنّه أخفى التصريح بأنّه تعالى جسمٌ، ولكن ذكر أنّ تلك القضيتين ليستا من كلام السلف يعني أنّ الله جسم أو ليس بجسم، و لكنّه في موضع من كتابه منهاج السنة أظهر عقيدته، و هذا ما نلاحظه في النص التالي.

و قد يراد بالجسم ما يشار إليه أو ما يرى أو ما تقوم به الصفات و الله تعالى يرى في الآخرة و تقوم به الصفات و يشير إليه الناس عند الدعاء بأيديهم و قلوبهم و وجوههم و أعينهم فإن أراد بقوله: ليس بجسم هذا المعنى قيل له هذا المعنى - الذي قصدت نفيه بهذا اللفظ معنى ثابت بصريح المنقول و صريح المعقول و أنت لم تقم دليلاً على نفيه.^٦

فقد عرفّ إلهه الذي يعبده بالأمور التالية:

١- أنّه يُشار إليه؛

١. سورة الشورى، الآية ١١.

٢. سورة مريم، الآية ٦٥.

٣. درء تعارض العقل و النقل، ج ١، ص ٦٦.

٤. همان، ص ١٤٠.

٥. منهاج السنة، ج ٢، ص ١١٧.

٦. همان، ص ٧٥.

- ٢- أنه يُرى؛
٣- أنه يقوم به الصفات فيكون مركباً؛
٤- أن له مكاناً، بدليل رفع الناس أيديهم عند الدعاء إلى الأعلى.
فالإله بهذا المعنى عنده ثابت بصحيح المنقول و صريح المعقول.

النص الخامس: و قال أيضاً:

و ليس في كتاب الله ولا سنة رسوله ولا قول أحد من سلف الأمة
و أئمتها أنه ليس بجسم، و أنّ صفاته ليست اجساماً و اعراضاً.^١
هذه كلماته التي نقلناها بنص من كتبه المشهورة، و دع عنك ما ذكره في
الرسائل الكبرى التي سيوافيك شيء منه.
ولكن ما ندري ما ذا يريد بقوله: «ثابت بصحيح المنقول»؟ فهل يعني الذكر
الحكيم؟ فما اختاره يضاده تماماً حيث يقول: (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ)، فلو كان سبحانه
جسماً يلزم ان يكون له طول و عرض و ارتفاع، و بالتالي يكون مركباً من
اجزاء محتاجاً في تحققه إلى كل جزء. هذا ما يقوله صحيح المنقول.
و أمّا ما نسبته إلى صريح المعقول فهو أيضاً يضاد ما ذكره تماماً كذلك إذ لو
كان جسماً لاحتاج إلى مكان، فالمكان إمّا أن يكون قديماً فيكون الهاً ثانياً و إن
كان حادثاً أحدثه سبحانه فأين كان هو قبل إحداث هذا المكان.
و أمّا رفع الناس أيديهم عند الدعاء فلا يعنى أنه سبحانه في السماء و إنما
يريدون إفهام رفعة مقام الله سبحانه برفعهم أيديهم.
و أمّا ما نسبته إلى السلف - فالسلف برئ منه براءة يوسف مما اتهم به - فيكفينا
أن نذكر كلام البيهقي في كتابه الأسماء و الصفات، قال:
احتج أهل السنة على أنه سبحانه ليس في مكان بالحديث النبوي
التالي، قال ٩: «أنت الظاهر فليس فوقك شيء و أنت الباطن
فليس دونك شيء». فإذا لم يكن فوقه شيء و لا دونه شيء لم
يكن في مكان.^٢

و هناك كلمات كثيرة من أهل الحديث لا يسعها المقام.

◆ إجابة عن سؤال

ربما نسمع من الكثير من أتباع الرجل قولهم : أنه سبحانه جسم لا كالأجسام؛
نظير قولنا: شيء لا كالأشياء؛ فكما أنّ الثاني صحيح، فالأول صحيح أيضاً.
و الجواب عنه واضح، و هو أنّ الشيء لا يدل على خصوصية خاصة بل يدل
على نفس الوجود و التحقق فلا مانع من أن يقال: أنه شيء لا كالأشياء، أي له
وجود لا كوجود الأشياء المحققة بالخصوصيات الزائدة على الوجود.
و أمّا الجسيم فيدل على خصوصية مقومة له و هو كونه ذا عرض و طول و
ارتفاع، فالقول بأنه جسم، يلزم ثبوت هذه الصفات. فتعقيبه بـ«لا كالأجسام ينفي
هذه الخصوصيات» فيكون الكلام حاملاً للتناقض.

◆ كلام ابن تيمية في العقيدة الواسطية

إن ابن تيمية قد بدأ بنشر أفكاره الشاذة لأول مرة في رسالته في العقيدة
الواسطية - أعني الرسالة التاسعة من مجموعة الرسائل الكبرى - و وصف فيها

١. بيان تلبس الجهمية، ج ١، ص ١١٠.

٢. الأسماء و الصفات، ج ٢، ص ٢٨٩، باب ما جاء في العرش و الكرسي.

الباري سبحانه بالعبرة التالية: «تواتر عن رسوله ٩ و أجمع عليه سلف الأمة من أنه سبحانه فوق سماواته، على عرشه، علي خلقه»^١.

و معنى العبارة أنه سبحانه:

١- فوق السماوات؛

٢- جالس على عرشه؛

٣- في مكان مرتفع عن السماوات و الأرض.

و ليس لهذه الجمل معنى سوى أنه كملك جالس على السرير في مكان مرتفع ينظر إلى العالم تحته. نعم استند هو في كلامه هذا بما نقله ابن مندة في توحيده عن رسول الله ٩ أنه قال:

«ويحك أتدري ما الله، إن عرشه على سماواته و أرضيه -

هكذا بأصابعه - مثل القبة عليها و أنه لينط أطيظ الرحل

بالراكب»^٢.

و كأنه سبحانه جسم كبير فوق الكبر له ثقل على العرش و هو ينط كما ينط الرحل حينما يجلس عليه الإنسان الثقيل.

و للأسف فإن هذا الحديث قد ورد كثيراً في كتب الحديث فقد نقله ابو داود في سننه برقم ٤٧٢٦، و ابن خزيمة في توحيده برقم ١٤٧، و ابن ابي عاصم في السنة، ص ٥٧٥، و ابن أبي حاتم في تفسير سورة البقرة برقم ٢٢٣.

ولا شك أن هذا الحديث و أمثاله من الإسرائيليات التي تطرقت إلى كتب الحديث، هو من الآثار السلبية لمنع كتابة الحديث النبوي في القرن الأول و شيء من الثاني، حتى تداركه الدوانيقي عام ١٤٣ ق.

◆ حديث نزوله سبحانه إلى السماء الدنيا

إن ابن تيمية يعتقد بأن نزوله سبحانه حقيقي واقعي ملموس، و هذا ما يحكيه الرحالة الطائر الصيت ابن بطوطة، يقول:

حضرت يوم الجمعة مسجداً يعظ فيه ابن تيمية على منبر الجامع و يذكرهم فكان من جملة كلامه إن قال: ان الله ينزل إلى سماء الدنيا كنزولي هذا و نزل من درج المنبر، فعارضه فقيه مالكي يعرف بابن الزهراء و أنكر ما تكلم به فقامت العامة إلى هذا الفقيه و ضربوه بالأيدي و النعال ضرباً كبيراً^٣.

◆ موقف أهل البيت: من فكرة التجسيم

تقدم أن ابن تيمية ذكر في كلماته أنه لم يرد عن أهل البيت: ما يدل على عدم كونه جسماً، ولكنّه لبعده عنهم و ما يبدو من كلماته من النصب و العداء الذي يكنه لهم، فإنه لم يراجع كلماتهم، فصار يرمى الكلام على عواهنه من غير دليل.

١. مجموعة الرسائل الكبرى، الرسالة التاسعة، ج ١، ص ٤٠١.

٢. توحيد ابن مندة، ٤٢٩.

٣. رحلة ابن بطوطة، ص ٩٥-٩٦.

و قد وقف الأصم و الأبكم فضلاً عن العلماء على أنّ التوحيد و التنزيه من شعار أئمة أهل البيت: كما أنّ التشبيه و الجبر من شعار الأمويين، وها نحن ننقل شيئاً قليلاً من كلمات أهل بيت النبي ٩، يقول الإمام أمير المؤمنين ٧ في إحدى خطبه:

ما و حدّه من كَيْفِهِ، و لا حقيقتَهُ اصاب من مثله، و لا إياه عنى من شَيْبِهِ، و لا صمده من اشار اليه و توهمه^١

روى الصدوق بإسناده إلى أبي إسحاق السبيعي، عن الحارث الأعور قال: خطب أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ٧ يوماً خطبة بعد العصر، قال فيها: الحمد لله الذي لا يموت، و لا تنقضي عجائبه؛ لأنّه كل يوم في شأن، من إحداث بديع لم يكن، الذي لم يولد فيكون في العزّ مشاركاً، و لم يلد فيكون موروثاً هالكاً، و لم تقع عليه الأوهام فتقدّره شبحاً ماثلاً، و لم تدركه الأبصار فيكون بعد انتقالها حائلاً، الذي ليست له في أوليّته نهاية، و لا في آخرتيه حدّ و لا غاية، الذي لم يسبقه وقت، و لم يتقدمه زمان، و لم يتعاوره زيادة و لا نقصان، و لم يوصف بأين و لا مكان.^٢

فأي كلمة أوضح في نفي التشبيه و التجسيم من قوله ٧: «لم تقع عليه الأوهام فتقدّره شبحاً ماثلاً» و أيّ جملة أوضح في نفي المكان من قوله: «و لم يوصف بأين و لا مكان».

هذه إمامة عابرة إلى توحيد ابن تيمية، و أمّا الكلام في سائر آرائه و أفكاره الشاذّة عن الكتاب و السنة فموكول إلى وقت آخر بإذن الله سبحانه.

١. نهج البلاغة، الخطبة ١٨٦.

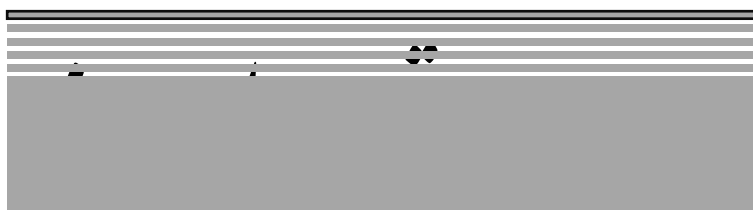
٢. توحيد الصدوق، ص ٣١.

◆ المصادر

- * القرآن الكريم.
١. الأسماء و الصفات : احمد بن الحسين البيهقي، جدة: مكتبة السوادي.
 ٢. بيان تلبيس الجهمية : ابن تيمية، مكة: مطبعة الحكومة، ١٣٩٢ق.
 ٣. التفسير الكبير (مفاتيح الغيب) : محمد بن عمر فخر رازي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ١٤٢٠ق.
 ٤. توحيد ابن مندة: ابن مندة، بيروت: طبع مؤسسة المعارف.
 ٥. التوحيد : الشيخ الصدوق، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ١٣٩٨ق.
 ٦. دائرة المعارف القرن العشرين: محمد فريد وجدى، بيروت: دار الفكر.
 ٧. درء تعارض العقل و النقل: تحقيق: محمد رشاد سالم، رياض: دار الكنوز الادبية، ١٣٩١ق.
 ٨. رحلة ابن بطوطة: ابن بطوطة، دار صادر، ١٣٨٤ق.
 ٩. مجموعة الرسائل الكبرى: ابن تيمية، بيروت: دار إحياء التراث العربي.
 ١٠. منهاج السنة النبوية: ابن تيمية، تحقيق: محمد رشاد سالم، القاهرة: مؤسسة قرطبه.



نماذج من فتن ابن تيمية و



✽ سيد حسن آل مجدد

✽ استاد حوزه و مؤسسه مذاهب اسلامی.

لقد احتفظت لنا ذاكرة التاريخ الإسلامي بحوادث و فتن قام بها التيار السلفي المتطرف ضد خصومه من أهل المذاهب الإسلامية منذ القرون البعيدة، ولا زال شرر تلك المناجرات و المجاوزات يطال الأمة المحمدية إلى اليوم. فدونك فتنة أبي محمد الحسن بن علي بن خلف البربهاري صاحب رسالة شرح السنة المتوقى ٣٢٩ق و رئيس الحنابلة بها، و ما كان من وقائعهم الفظيعة و معتقداتهم الشنيعة بالنسبة للذات المقدسة العلية و مسائل أخرى ما آل بهم إلى صدور مرسوم من الخليفة الراضي بالله يقضي بالإنكار عليهم و الأخذ علي يدهم و ذلك سنة ٣٢٣ق^١.

و لم تزل لهم - بعد ذلك - جولات و صولات بين الفينة و الأخرى، حتى استفحل أمرهم و استطار شرهم بأشد مما كانوا عليه؛ أيام قيام ابن تيمية الحراني بالدعوة إلى تلك الشذوذات و نبش تلك الدفائن التي ينبذها الملأ الإسلامي، فزاد الرجل في الطين بلة، و أضاف إلى هاتيك العلل ألف علة، تحت ستارة اتباع مذهب السلف الصالح و التمسك بما كان عليه أهل القرون المفضلة و تقليد إمام أهل السنة أحمد بن حنبل، مع أن أعيان مذهبه ينكرون ما شان به هؤلاء وجه المذهب، كما قال ابن الجوزي في كتابه دفع شبه التشبيه بأكف التنزيه^٢.

لقد خاض ابن تيمية في مسائل الأسماء و الصفات - و هو ممن لا يحسن الخوض فيها - فارتطم في مستنقع التجسيم و التشبيه كمن سبقه من إخوانه المجسمة و المشبهة، فضلاً عما هذى به في حق الصادق المصدوق^٩ و أهل بيته الطيبين الطاهرين الكرام عليهم أفضل الصلاة و السلام و غيرهم من أئمة الإسلام^٣.

و في هذه السطور نستعرض طرفاً من فتنه لتتكشف بها حقيقته و تستبين سريرته لناشئة العصر الذين قد يستهويهم ظاهر كلامه، و يغتر به الأغرار الذين لم يحيطوا بمسلكه و مرامه، مع نقل نبذ من أقوال العلماء في التحذير من اتباع

١. نشوار المحاضرة، ج٢، ص ١٣٤؛ تجارب الأمم، ج٥، ص ٣٢٢.

٢. دفع شبه التشبيه، ص ٩٧ و ١٠٤.

٣. قال العلامة تقي الدين الحصني في كتابه دفع شبه من شبه و تمرد، ص ١٢٦: «و قد وقفت في كلامه على المواضع التي كفر فيها الأئمة الأربعة! و كان بعض أتباعه يقول: إنه أخرج زيف الأئمة الأربعة يريد بذلك اصلاح هذه الأمة، لأنها تابعة لهذه الأئمة في جميع الأقطار، قال الحصني: و ليس وراء هذا زندقة».

جهالاته، و اقتفاء ضلالاته، و التنبيه على عدم بلوغه مرتبة من يعول عليه في فهم المسائل و الأخذ بقوله فيها، خلافاً لما يروج له المقلدة من المتسلفين، و إن أطلقوا عليه لقب شيخ الإسلام! فقد حكي عن الشيخ العلامة علاء الدين محمد البخاري الحنفى - من أكابر تلامذة المحقق سعد الدين التفتازاني - أن من أطلق على ابن تيمية شيخ الإسلام يكفر بهذا الإطلاق.^١

و انبرى ابن ناصر الدين الدمشقي - من أتباع ابن تيمية - للرد على البخاري في كتابه الرد الوافر على من زعم أن من سمى ابن تيمية شيخ الإسلام كافر، و هو مطبوع، فجمع فيه من أطراه و وصفه بشيخ الإسلام من شيوخ العلم، و لكن فاتته أن من هؤلاء جماعة إنما أثنوا عليه قبل قيامه بإذاعة بدعه و انكشاف الستر عن وجوه مسعاه، كابن دقيق العيد و الزمكاني و الصلاح العلاني و أبي حيان و غيرهم ثم انقلبوا عليه. و إن منهم أناساً من الرواة من صغار أصحابه و أصحاب البعيدين عن النظر ممن لا حجة في كلامهم. و منهم طائفة يقرّون له بالبراعة و سعة العلم من غير مشايعة له في شوائده الأصلية و الفرعية. و منهم من خدع بأوائل حاله و لم يطلع على خبايا مفرداته في كتبه فجرى على المبالغة في إحسان الظن به. قال العلامة الكوثري: «و مع هذا كله كان جماهير أهل العلم من حدّاق النظر على معاداته».^٢

◆ نصيحة الذهبي لابن تيمية

و يشهد لصحة كلام الكوثري ما ذكره الحافظ الذهبي في نصيحته التي كتبها لابن تيمية، إذ يقول فيها: فهل معظم أتباعك إلا قعيد مربوط خفيف العقل؟ أو عامي كذاب بليد الذهن؟ أو غريب و اجم قوي المكر؟ أو ناشف صالح عديم الفهم؟ فإن لم تصدقني ففتشهم و زهم بالعدل. و قال أيضاً: و أعدائك - و الله - فيهم صلحاء و عقلاء و فضلاء، كما أن أولياءك فيهم فجرة و كذبة و جهلة و بطلّة و عور و بقر. و قد حذر الذهبي في نصيحته هذه من أتباع ابن تيمية فقال: يا خيبة من أتبعك فإنه معرض للزندقة و الانحلال، لاسيما إذا كان قليل العلم و الدين باطولياً شهوانياً، لكّنه ينفعلك و يجاهد عنك بيده و لسانه، و في الباطن عدوك بحاله و قلبه.^٣ هذا مع العلم بأن ابن تيمية من مشايخ الذهبي في الحديث،^١ و قد اختصر كتابه المنهاج في المنتقى (ولما يُبْنَى مِثْلُ خَيْرٍ).^٢

١. أنظر ذيول تذكرة الحافظ، ص ٣١٦، الهامش.

٢. ذيول تذكرة الحافظ، ص ٣١٦، الهامش.

٣. تكلمة السيف الصقيل، ص ١٩٠.

و قال الإمام تقي الدين أبوبكر الحصني في دفع الشبه : «كان قد غرّه بنفسه ثناء العوام عليه، وكذا الجامدون من الفقهاء العارون عن العلوم التي بها يجتمع شمل الأدلة على الوجه المرضي»^٣.

قال: «و كان بعضهم يسمّيه حاطب ليل، و بعضهم يسمّيه: الهدّار المهذار». و كان الإمام العلامة شيخ الإسلام في زمانه أبو الحسن علي بن إسماعيل القونوي يصرّح بأنّه من الجهلة بحيث لا يعقل ما يقول. قال: و اتفق الحدّاق في زمانه من جميع المذاهب على سوء فهمه و كثرة خطئه، و عدم إدراكه للمأخذ الدقيقة و تصوّرها، عرفوا ذلك منه بالمفاوضة في مجالس العلم. و لهذا الرجل طامّات سوّد بها صحائف سيرته فكان بحقّ من أئمة الضلال - كما ستقف على شطر من ذلك - حتّى آل به الأمر إلى أن قال فيه بعض الأئمة: إنّه زنديق مطلق^٤.

◆ تكلم ابن تيمية على ذات الباري و اسمائه و صفاته

ففي سنة ٦٩٨ ق تكلم في العقيدة الحموية الكبرى التي ألقاها على المنبر؛ على ذات الباري تعالى و صفاته و اسمائه، و فيها الانتصار لمذهب المجسّمة و القول بالإستواء على العرش حقيقة و إثبات الجهة و الوجه و العين و اليد و الرجل و الحركة و الانتقال على الحقيقة لا المجاز، فقام عليه جماعة من الفقهاء^٥ و استدعي إلى مصر و عقد له مجلس و اعتقل بما نسب إليه من التجسيم فحبس مع أخويه عبدالله و عبدالرحن في برج من أبراج القلعة و ذلك بحكم القاضي المالكي، فتردد إليه جماعة من الامراء فسمع القاضي بذلك فاجتمع بالامراء و قال: يجب التضييق عليه إذا لم يقتل، و إلّا فقد وجب قتله و ثبت كفره^٦. قال الصفدي في الوافي بالوفيات: «و لم يزل العوام يعظّمونه إلى أن أخذ في القول على السيّدة نفيسة فأعرضوا عنه»^٨.

◆ تصريح ابن تيمية بالتجسيم و التشبيه

١. تذكرة الحفاظ، ج ٤، ص ١٤٩٧.
٢. سورة الفاطر، الآية ١٤.
٣. دفع شبه من شبه و تمرّد، ص ٨٩-٩٠.
٤. دفع الشبه، ص ١٢٥.
٥. البداية و النهاية، ج ١٤، ص ٤٠٥؛ البدر الطالع، ص ٩٦.
٦. تاريخ ابن الوردي، ج ٢، ص ٣٣٦.
٧. دفع الشبه، ص ٩٢؛ البدر الطالع، ص ٩٧.
٨. الوافي بالوفيات، ج ٧، ص ١٩.

و كان ابن تيمية لا يتحاشى عن التصريح بما هو تجسيم أو تشبيه صريح، من ذلك ما ذكره الرحالة الشهير ابن بطوطة في رحلته قال:

كان بدمشق من كبار الفقهاء الحنابلة تقي الدين ابن تيمية كبير الشأن يتكلم في الفنون إلا أن في عقله شيئاً! وكان أهل دمشق يعظمونه أشدّاً لتعظيم و يعظهم على المنبر، و تكلم بأمر أنكره الفقهاء.

قال: و كنت إذ ذاك بدمشق فحضرته يوم الجمعة و هو يعظ الناس على منبر الجامع و يذكرهم، فكان من جملة كلامه أن قال: «إن الله ينزل إلى سماء الدنيا كنز ولي هذا» و نزل درجة من المنبر! فعارضه فقيه مالكي يعرف بابن الزهراء و أنكر ما تكلم به، فقامت العامة إلى هذا الفقيه و ضربوه بالأيدي و النعال ضرباً كثيراً حتى سقطت عمامته و ظهر على رأسه شاشية حرير، فأنكروا عليه لباسها و احتملوه إلى دار عزّ الدين بن مسلم قاضي الحنابلة فأمر بسجنه و عزّره بعد ذلك...^١

و من ذلك أنه تعرّض في مجلسه لآيات الاستواء ثم قال: «و استوى الله علي عرشه كاستواني هذا» فوثب الناس عليه وثبة واحدة و أنزلوه من الكرسي و بادروا إليه ضرباً باللكم و النعال و غير ذلك حتى أوصلوه إلى بعض الحكام فاجتمع في ذلك المجلس العلماء فشرع يناظرهم، فقالوا: ما الدليل علي ما صدر منك؟ فقال: قوله تعالى: (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى)^٢ فضحكوا منه و عرفوا أنه جاهل لا يجري على قواعد العلم.

ثم نقلوه ليتحققوا أمره، فقالوا: ما تقول في قوله تعالى (فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ)^٣ فأجاب بأجوبة تحقّقوا أنه من الجهلة على التحقيق، و أنه لا يدري ما يقول.^٤ و قد بلغ الحال به أن نودي بدمشق و غيرها: من كان على عقيدة ابن تيمية حلّ ماله و دمه خصوصاً الحنابلة.^٥

◆ مناظرة العلماء مع ابن تيمية

و ذكر ابن شاكر الكتبي في *عيون التواريخ*: أنه في سنة ٧٠٥ ق عُقد مجلس بالقضاة و الفقهاء بحضور نائب السلطنة بالقصر الأبلق، فسئل ابن تيمية عن عقيدته؟ فأملى شيئاً منها، ثم أحضرت عقيدته الواسطية و قرئت في المجلس و وقعت بحوث كثيرة و بقيت مواضع أحرّت إلى مجلس ثان، ثم اجتمعوا يوم الجمعة ثاني عشر رجب و حضر المجلس صفي الدين الهندي و بحثوا ثم اتفقوا

١. رحلة ابن بطوطة، ص ٩٥؛ الدرر الكامنة، ج ١، ص ١٥٤.

٢. سورة طه، الآية ٥.

٣. سورة البقرة، الآية ١١٥.

٤. دفع الشبه، ص ٨٨-٨٩.

٥. نفس المصدر، ص ٩٨؛ النبر الطالع، ص ٩٧.

على أن كمال الدين بن الزمكاني يحاقد ابن تيمية ورضوا كلهم بذلك فأفحم كمال الدين ابن تيمية و خاف ابن تيمية على نفسه فأشهد على نفسه الحاضرين: أنه شافعي المذهب و يعتقد ما يعتقد الإمام الشافعي، فرضوا منه بذلك و انصرفوا.^١ ثم إن أصحاب ابن تيمية أظهروا أن الحق ظهر مع شيخهم و أن الحق معه فأحضروا إلى مجلس القاضي جلال الدين القرويني و أحضروا ابن تيمية و صفع ورُسم بتعزيره فشتت فيه، و كذلك فعل الحنفي باثنين من أصحاب ابن تيمية.^٢

◆ صدور المرسوم السلطاني بحق ابن تيمية و أتباعه

و أصدر السلطان محمد بن قلاوون بحق ابن تيمية مرسوماً قرئ يوم الجمعة على منبر جامع دمشق، و مما جاء فيه: كان ابن تيمية في هذه المدة قد بسط لسان قلمه، و مدّ بجهله عنان كلمه، و تحدّث بمسائل الذات و الصفات، و نصّ في كلامه الفاسد على أمور منكرات، و تكلم فيما سكت عنه الصحابة و التابعون، و فاه بما اجتنبه الأئمة الأعلام الصالحون، و أتى في ذلك بما أنكره أئمة الإسلام، و انعقد على خلافه إجماع العلماء و الحكّام، و شهر من فتاويه ما استخفّ به عقول العوام، و خالف في ذلك فقهاء عصره، و أعلام علماء شامه و مصره... و لمّا اتّصل بنا ذلك و ما سلك به هو و مريدوه من هذه المسالك الخبيثة و أظهره، من هذه الأحوال و أشاعوه، و علمنا أنه استخفّ قومه فأطاعوه، حتّى اتّصل بنا أنهم صرّحوا في حقّ الله سبحانه بالحرف و الصوت و التشبيه و التجسيم... . و جاء في المرسوم السلطاني أيضاً: بلغنا أنه قد استنتيب مراراً فيما تقدّم، و أخره الشرع الشريف لما تعرّض لذلك و أقدم، ثم عاد بعد منعه، و لم يدخل ذلك في سمعه، و لمّا ثبت ذلك في مجلس الحاكم المالكي حكم الشرع الشريف أن يسجن هذا المذكور، و يمنع من التصرف و الظهور... و ليلزم كلّ واحد من الحنابلة بالرجوع عن كلّ ما أنكره الأئمة من هذه العقيدة، و الرجوع عن الشبهات الذائعة الشديدة، و لزوم ما أمر الله تعالى به و التمسك بمسالك أهل الإيمان الحميدة... و قد رسمنا بأن ينادى في دمشق المحروسة و البلاد الشامية و تلك الجهات الدنيّة و القصية بالنهي الشديد، و التخويف و التهديد لمن اتّبع ابن تيمية في هذا الأمر الذي أوضحناه.^٣

◆ منع ابن تيمية من شدّ الرحال إلى قبور الأنبياء و الصالحين و تكفير العلماء

له

١. عيون التواريخ: البدر الطالع، ص ٩٦.

٢. دفع الشبه، ص ٩٠-٩١؛ البدر الطالع، ص ٩٦.

٣. دفع الشبه، ص ٨٤-٨٧، الدرر الكامنة، ج ١، ص ١٤٥.

ثم في سنة ٧٢٢ ق اعتقل ابن تيمية في قلعة دمشق لقوله: لا تشد الرحال إلّا إلى ثلاثة مساجد،^١ وإنّ زيارة قبور الأنبياء لا تشدّ إليها الرواحل كغيرها، كقبر إبراهيم الخليل^٢ وقبر النبي^٣.
قال الحصني: ثم إنّ الشاميّين كتبوا فتياً أيضاً في ابن تيمية لكونه أوّل من أحدث هذه المسألة التي لا تصدر إلّا ممّن في قلبه ضغينة لسيد الأولين و الآخرين، فكتب عليها الإمام العلامة برهان الدين الفزاري نحو أربعين سطراً بأشياء و آخر القول أنّه أفتى بكفره.
و وافقه على ذلك الشيخ شهاب الدين ابن جهبل الشافعي، و كتب تحت خطّه: كذلك المالكي، و كذلك كتب غيرهم، و وقع الاتفاق على تضليله بذلك و تبديعه و زندقته.^٤

و قد أنكر الإمام الفقيه أبو بكر الحصني - فيمن أنكر - على ابن تيمية منعه من شدّ الرحال إلى زيارة القبر النبوي، فقال في كتابه دفع الشبه:
لم تنزل هذه الأمة المحمّدية على شدّ الرحال إليه على ممرّ الأزمان، من جميع الأقطار و البلدان، سار في ذلك الزرّافات و الوجدان، و العلماء و المشايخ و الكهول و الشبان، حتّى ظهر في آخر الزمان مبتدع من زنادقة حرّان، لبس على أشباه الرجال و من شابههم من سيئ الأذهان، و زخرف لهم من القول غروراً كما صنع إمامه الشيطان، فصدهم بتمويهه عن سبيل أهل الإيمان....^٥

◆ حكم قضاة المذاهب الأربعة و غيرهم على ابن تيمية

و في سنة ٧٢٦ ق اشتدّت فتنة ابن تيمية بفتواه في تحريم شدّ الرحال إلى قبور الأنبياء و الصالحين و أنّه لا يرخص في ذلك، و عثروا له على كتاب كتبه في هذه المسألة منذ سنة ٧١٠ ق فاتفقوا على تبديعه و تضليله و زيغته و أهانوه و وضعوه في السجن، و كتب قضاة المذاهب الأربعة بالقاهرة على فتوى له في هذه المسألة و حكموا بحبسه و تشهير أمره.^٦ و مازال معتقلاً في قلعة دمشق إلى أن مات بها في العشرين من ذي القعدة سنة ثمان و عشرين و سبع مئة.^٧

و من أجل تلك الدواهي و الطامات تكلم فيه من تكلم من أكابر العلماء و الفقهاء قياماً بواجب النصيحة، و هذه الألوكة لا تسع لإستقصاء جميع ذلك، و لكن نسوق هنا بعض النقول لتتجلي الحقيقة و يتبيّن أنّ هذا الرجل ليس بذاك الذي يببالغ فيه

١. البدر الطالع، ص ٩٩.

٢. دفع الشبه، ص ٩٤.

٣. دفع الشبه، ص ١٦٨.

٤. نفس المصدر، ص ٩٧.

٥. تذكرة الحفاظ، ج ٤، ص ٩٧؛ الوافي بالوفيات، ج ٧، ص ٢٢.

مقلدوه، ولا هو بالمحلّ الذي يدّعيه له أنصار و محبّوه، و ناهيك بشهادة هؤلاء الأئمة الأعلام حجّة علي ذلك.

فقد كان العلامة ابن رجب الحنبلي يقول في بعض المجالس: معذور السبكي؛ يعني في تكفيره.

و قال ابن جهبل في آخر ما كتبه ردّاً على الحمويّة الكبرى: «و نحن ننتظر ما يرد من تمويهه و فساده، لنبيّن مدارج زيغته و عناده، و نجاهد في الله حقّ جهاده»^١.

و قال فيه الإمام تقي الدين الحصني: ابن تيمية من أعظم الكذبة الفجّار،^٢ و إثمه لا دين له يعتمد عليه»^٣.

و قال الشيخ العلامة ابن حجر الهيتمي في كتابه الجوهر المنظم في زيارة القبر المكرّم:

مَنْ هو ابن تيمية حتّى ينظر إليه، أو يعولّ في شيء من أمور الدين عليه، و هل هو إلّا- كما قال جماعة من الأئمة الذين تعقبوا كلماته الفاسدة، و حججه الكاسدة، حتّى أظهروا عوار سقطائه، و قبائح أوهامه و غلطاته، كالعزّين جماعة- عبد أضله الله و اغواه، و ألبسه رداء الخزي و أرداه، و بوّاه من قوّة الافتراء و الكذب ما أعقبه الهوان، و أوجب له الحرمان.

قال: و ما درى المحروم أنّه أتى بأقبح المعائب إذ خالف إجماعهم في مسائل كثيرة، و تدارك على أئمتهم سيّما الخلفاء الراشدين باعتراضات سخيفة شهيرة، حتّى تجاوز إلى الجناب الأقدس، المنزه - سبحانه - عن كلّ نقص، و المستحقّ لكلّ كمال أنفس، فنسب إليه الكبائر و العظائم، و خرق سياج عظمته بما أظهره للعامة على المنابر من دعوى الجهة و التجسيم و تضليل من لم يعتقد ذلك من المتقدّمين و المتأخّرين حتّى قام عليه علماء عصره، و ألزموا السلطان بقتله أو حبسه و قهره، فحبسه إلى أن مات، و خمدت تلك البدع و زالت تلك الضلالات، ثم انتصر له أتباع لم يرفع الله لهم رأساً، و لم يظهر لهم جاهاً ولا بأساً، (وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الدُّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَآؤُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ ذَلِكَ يَأْتُهُمْ كَأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ)^٤.

قلت: يشير بذلك إلى ما وقع لابن قيم الجوزيّة و ابن كثير و غيرهما من المهانة و الإذلال و الاحتقار، كما سنأتي حكايته إن شاء الله تعالى. و قال أيضاً في الفتاوي الحديثية:

١. و قد أورد السبكي في طبقات الشافعية الكبرى، ج ٩، ص ٣٥-٩١ ردّ ابن جهبل على ابن تيمية بتمامه، فراجع.

٢. دفع الشبه، ص ١٨٤.

٣. نفس المصدر، ص ١٨٨.

٤. سورة البقرة، الآية ٦١.

ابن تيمية عبد خذله الله و أضله، و أعماه و أصمّه و أدله، و بذلك صرح الأئمة الذين بيّنوا فساد أحواله، و كذب أقواله، و من أراد ذلك فعليه بمطالعة كلام الإمام المجتهد المتفق على إمامته و جلالته و بلوغه مرتبة الاجتهاد أبي الحسن السبكي و ولده التاج و الشيخ العزّ ابن جماعة و أهل عصرهم و غيرهم من الشافعية و المالكية و الحنفية، و لم يقصر اعتراضه على متأخري الصوفية بل اعترض على مثل عمر بن الخطاب و علي بن أبي طالب^{١،٢}.

و الحاصل: أنه لا يقام لكلامه وزن، بل يرمى في كلّ وعر و حزن، و يُعتقد فيه أنه مبتدع ضالّ، مضلّ غالّ، عامله الله بعدله، و أجارنا من مثل طريقته و عقيدته و فعله. أمين!

◆ نفاق ابن تيمية

قلت: و قد ذكر ابن حجر العسقلاني بترجمة ابن تيمية في الدرر الكامنة: أنه قال: إن علياً أخطأ في سبعة عشر شيئاً تمّ خالف نصّ الكتاب، منها: اعتداد المتوفى عنها زوجها أطول الأجلين.^٢

و من الناس من ينسبه إلى النفاق لقوله هذا، و لقوله: إن علياً كان مخذولاً حيثما توجه، و إنّه حاول الخلافة مراراً فلم ينلها و إنّما قاتل للرئاسة لا للديانة، و لقوله: إنّه كان يحبّ الرئاسة، و إنّ عثمان كان يحبّ المال، و لقوله: أبو بكر أسلم شيخاً يدري ما يقول، و عليّ أسلم صبيّاً و الصبيّ لا يصحّ إسلامه على قول.

◆ نبذة من فتن أتباع ابن تيمية

ثم إنّ فتن هذا الرجل و ضلالاته لم تخمد نارها، ولم يذهب من بعد شنارها، بل خلف من قام بالدعوة إليها ممّن نهج نهجه و سلك سبيله كابن القيم الزرعي و ابن كثير الشوكيني و ابن الكتبي و غيرهم، و قد جرى عليهم نظير ما جرى على إمام ضلالتهم.

فاتفق أنّ ابن القيم سافر إلى القدس الشريف و رقى على منبر الحرم و وعظ و قال في أثناء وعظته بعد أن ذكر مسألة الزيارة: ها أنراجع ولا أزور الخليل، ثم جاء إلى نابلس و عمّل له مجلس و وعظ و ذكر المسألة بعينها حتّى قال:

فلا يزور قبر النبيّ^٩ فقام إليه الناس و أرادوا قتله فحماه منهم و الى نابلس، و كتب أهل القدس و أهل نابلس إلى دمشق يعرفون صورة ما وقع منه، فطلبه القاضي المالكي فتردّد و صعد إلى الصالحية، إلى القاضي شمس الدين ابن مسلم الحنبلي و أسلم على يديه! فقبل توبته و حكم بإسلامه، و حقن دمه، و لم يعزّره لأجل ابن تيمية.

١. الفتاوى الحديثية، ص ٨٦.

٢. الدرر الكامنة، ج ١، ص ١٦٣-١٦٥.

ثم جلس القاضي جلال الدين القزويني بالمدرسة العادلية و أحضر جماعة من جماعة ابن تيمية كانوا معتقلين في سجن الشرع، فادّعي على إسماعيل بن كثير أنه قال: *إن التوراة والإنجيل ما بُدّلا، وإنهما بحالهما كما أنزلا، و شهدوا عليه بذلك و ثبت في وجهه فعزّر في المجلس بالدرّة و أخرج و طيف به ونودي عليه بما قاله.*

ثم أحضر ابن قيم الجوزية و ادّعي عليه بما قاله في القدس الشريف و في نابلس فأنكر، فقامت عليه البيّنة بما قال فأدّب و حُمل على جمل، ثم اعيدوا في السجن.

ثم أحضر ابن القيم أيضاً إلى مجلس شمس الدين المالكي و أرادوا و اضرب عنقه، فما كان جوابه إلّا أن قال: *إن القاضي الحنبلي حكم بحقن دمي و بإسلامي و قبول توبتي، فأعيد إلى الحبس إلى أن أحضر القاضي الحنبلي فأخبر بما قاله، فأحضر و لم يثبت له عذر، و ضُرب بالدرّة و أركب حماراً و طيف به في البلد و الصالحة، وردّوه إلى الحبس، و لم يزل هذا في أتباعه.*^١

و أمّا ابن شاكر صاحب *عيون التواريخ* و يعرف بصلاح الدين الكتبي و بالتريكي؛ فقد ضُرب الضرب البليغ لكونه قال لمؤذن في مأذنة العروس وقت السحر : *أشركت، حين قال:*

ألا يا رسول الله أنت وسيلتي
وَأَرَادُوا ضَرْبَ عُنُقِهِ، ثُمَّ جَدَّدُوا إِسْلَامَهُ.^٢

ثم خبت نائرتهم و ضاقت دائرتهم إلى أن طلع قرن الشيطان من نجد - و هنالك مطلع قرن الشيطان، كما ثبت في الصحيح^٣ - فأخذ ابن عبد الوهاب و أتباعه يكفرون من سواهم من المسلمين؛ بدعوى إقامة دعائم التوحيد الخالص، و نبذ الشرك و البدع، و يستحلون دماءهم و أموالهم و أعراضهم - كالخارجة الأولى - أقوالهم الفظيعة و أفعالهم الشنيعة بحق أهل القبلة، و أتباع الملة، فيأله العجب، فهم - حقاً - سيئة من سيئات ذلك الحرّاني المضلّ، عامله الله بعدله!

(وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاوُوا بِغَضَبِ مَنْ أَلَّهِ ذَلِكَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا بآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ).^٤

١. دفع الشبه، ص ٢١٣-٢١٤؛ *البيدر الطالع*، ص ٦٩٦.


٢. دفع الشبه، ص ٨٨.

٣. صحيح البخاري، ج ٨، ص ٩٥.


٤. سورة الحشر، الآية ١٠.

المصادر

- * القرآن الكريم.
١. البداية و النهاية في الملاحم و الفتن: إسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقي، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الرابعة، ١٤٠٨ق.
 ٢. البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن التاسع: محمد بن علي الشوكاني، تحقيق: محمد حسن حلق، بيروت: دار ابن كثير، الطبعة الثانية، ١٤٢٩ق.
 ٣. تاريخ ابن الوردي: عمر بن مظفر، النجف: المطبعة الحيدرية، الطبعة الثانية، ١٣٨٩ق.
 ٤. تجارب الأمم: أحمد بن محمد بن يعقوب الرازي، مصر، ١٣٣٣ق.
 ٥. تذكرة الحفاظ: محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي، تحقيق: عبدالرحمن بن يحيى المعلمي، دائرة المعارف حيدر آباد، ١٣٧٧ق.
 ٦. تكملة الصفيلى في الرد على ابن زفيل: محمد زاهد الكوثري.
 ٧. الجوهرى المنظم في زيارة القبر المكرم: أحمد بن علي بن حجر الهيتمي المكي.
 ٨. دفع شبه من شبه و تمرد و نسب ذلك إلى الإمام أحمد: أبو بكر بن محمد الحصني الدمشقي، تحقيق: لجنة من العلماء، الطبعة الثانية، ١٤١٨ق.
 ٩. الدرر الكامنة في أعيان المائة الثامنة: أحمد بن علي بن حجر العسقلاني، بيروت: دار إحياء الكتاب العربي.
 ١٠. نيل تذكرة الحفاظ: الحسيني و ابن فهدو السيوطي، تحقيق: محمد زاهد الكوثري، بيروت: دار إحياء التراث العربي.
 ١١. رحلة ابن بطوطة: شمس الدين ابن بطوطة الطنجي، بيروت: دار بيروت للطباعة و النشر، ١٤٠٥ق.
 ١٢. صحيح البخاري: محمد بن إسماعيل البخاري، اسطنبول: دار الطباعة العامرة، ١٣١٥ق.
 ١٣. طبقات الشافعية الكبرى: عبدالوهاب بن علي السبكي، تحقيق: عبدالفتاح محمد الحلو و محمود محمد الطناحي، بدون مكان، دار إحياء الكتب العربية.
 ١٤. الفتاوى الحديثية: أحمد بن حجر الهيتمي المكي.
 ١٥. نشوار المحاضرة: محسن بن علي التنوخي، بيروت، ١٣٩١ق.
 ١٦. الوافي بالوفيات: خليل بن أبيك الصفدي باعتناء احسان عباس، بيروت: دار صادر، ١٤١١ق.



ویل لہذہ المعانیسم (۲)



من المباحث العقائدية التي أخذ أصحاب الاسلام الأموي التشنيع بها على جميع المذاهب الإسلامية وخصوصاً على اتباع مدرسة اهل البيت:، مبحث الشفاعة، حيث انكروها بعد وفاته، كما صرح بذلك الكاتب،^١ واتهموا من قال بها بالشرك، وممن كتب منهم في نفيها صاحب كتاب هذه مفاهيمنا والذي قدمنا تعريفاً بهذا الكتاب فيما سبق.^٢

وفيما يلي الرد عليه من خلال البحث في كتابه وكتب المسلمين و إثبات أيهما أحقّ بالاتباع:

أولاً: التعريف قال المصنّف:

معنى الشفاعة في اللغة: تقول: شَفَعَ لي يَشْفَعُ شفاعةً،... وشفع إليه، في معنى طلب إليه.
والشافع: الطالب لغيره، يتشفع به إلى المطلوب، فمعنى الشفاعة، الدعاء. وعلى هذا يفسر موارد اللفظ في القرآن والسنة، في لفظ الشفاعة.^٣

وهذا كلامٌ لا إشكال فيه؛ لأنَّ أهل اللغة أقرّوا ذلك، وعرفوا الشفاعة بهذا التعريف.

ولكن هناك تعاريف أخرى لا نعلم لماذا أعرض عنها المصنّف وهي مهمّة في بيان معنى الشفاعة أكثر ممّا ذكر، منها ما عن الجرجاني قال: «الشفاعة هي السؤال في التجاوز عن الذنوب من الذي وقع الجنابة في حقّه».^٤

ومنها قول ابي البقاء الحسيني الكفوي:

الشفاعة: هي سؤال فعل الخير وترك الضر عن الغير لأجل الغير على سبيل الضراعة، ولا تستعمل لغة إلا بضمّ الناجي إلى

١. هذه مفاهيمنا، ص ١١.
٢. انظر: مجلة سراج منير، العدد ٢. فقد قدمنا عرض كامل عن هذا الكتاب وذكرنا فيه منهج الكاتب (آل الشيخ) وفهرس مطالب الكتاب.
٣. هذه مفاهيمنا، ص ١٢٣.
٤. التعريفات، ص ١٦٨.

نفسه من هو خائف من سطوة الغير (مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً)؛^١
 أي من يزد عملاً إلى عمل (وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ)؛^٢ أي ما لها
 شافع فتنفعها شفاعته ومعنى شافعاً و مشفعاً، يطلب الشفاعة
 لصاحبه، ويعطي له الشفاعة.^٣

فالشفاعة مأخوذة من الشفع الذي هو خلاف الوتر. فكأنه سؤال من الشفيع شفع
 سؤال المشفوع له، والشفاعة والوسيلة والقربة والوصلة نظائر ويقال شفع شفاعته
 وتشفع تشفعاً، واستشفع استشفاعاً، وشفعه تشفيعاً والشفع من العدد: ما كان أزواجاً
 تقول كان وترا فشفعته باخر حتى صار شفعا ومنه قوله: والشفع والوتر قال:
 الشفع يوم النحر والوتر يوم عرفه.^٤

فحقيقة الشفاعة هي التوسط في إيصال نفع أو دفع شر بنحو الحكومة دون
 المضادة.

ومن هنا يظهر أيضاً أنّ الشفاعة من مصاديق السببية. فهي توسط السبب المتوسط
 القريب بين السبب الأول البعيد ومسببه، هذا ما يتحصل من تحليل معنى الشفاعة التي
 عندنا.^٥

فقول الكاتب: «وعلى هذا (أي الدعاء) يفسر موارد اللفظ في القرآن والسنة،
 في لفظ الشفاعة» يحتاج إلى تأمل.

♦ الرد على هذا المدعى

لقد ذُكرت الشفاعة في القرآن الكريم في آيات كثيرة ذكرها الكاتب ولم يشير
 إلى معنى الشفاعة في الآيات هل تعني الدعاء كما فهم أم لا؟ ثمّ أنّه اتهم الفرق
 الإسلامية القائلة بالشفاعة بالتمسك في تفسيرها بمعاني خاصة، وهو أيضاً وقع في
 نفس الإشكال الذي هرب منه، فقد تمسك بمعنى واحد من معاني الشفاعة إلّا وهو
 الدعاء، و إليك ما ذكر مع الرد على مزاعمه وبالله التوفيق.

قال الكاتب بعد تقسيم الشفاعة إلى قسمين:

فمّا جاء في اختصاص الشفاعة بالله وحده ولا يملكها أحد
 غيره قوله تعالى: (أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أُولَئِكَ اتَّخَذُوا
 لَا يَمْلِكُونَ شَيْئاً وَلَا يَعْقِلُونَ* قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً لَهُ مُلْكُ
 السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ)،^٦ فهذا نفي بالنصّ

٢. سورة النساء، الآية ٨٥.

٣. سورة البقرة، الآية ١٢٣.

٤. الكليات، ص ٥٣٦.

٥. التبيين في تفسير القرآن، ج ١، ص ٢١١.

١. تفسير الميزان، ج ١، ص ١٥٩.

٢. سورة الزمر، الآية ٤٣.

الصريح أن يملك أحدُ الشفاعة؛ لقوله: «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً»^١.

وهذا الكلام الذي ذكره الكاتب وما بعده في ذكر الآيات التي تنفي الشفاعة لغير الله سبحانه، لا خلاف فيه عند جميع المذاهب الإسلامية، فإن الشفاعة لله جميعاً ولا يمكن لأحد أن يشفع إلا بإذن منه سبحانه. فالشفاعة ثابتة في الجملة لا بالجملة، و الكتاب الكريم وكذلك السنة المطهرة لا يثبتان أزيد من ذلك، بل التأمل في معناها وحده يقضي بذلك، فإن الشفاعة كما مر ترجع بحسب المعنى إلى التوسط في السببية والتأثير، ولا معنى للإطلاق في السببية والتأثير فلا السبب يكون سبباً لكل مسبب من غير شرط، ولا مسبب واحد يكون مسبباً لكل سبب على الإطلاق، فإن ذلك يؤدي إلى بطلان السببية وهو باطل بالضرورة.^٢

قال الكاتب:

وفي آيات أخر ذكر الله تعالى أن الشفاعة موجودة في ذلك اليوم، وتنفع بقيد وشرط: أن يأذن الله تعالى للشفيع أن يشفع. فمنه قوله تعالى في أعظم آية في القرآن: (مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ)^٣. فالآيات الأولى دللت على أن هناك شفاعة منفية ليست لأحد من الخلق، وهذه الشفاعة هي ذاك النوع الذي يظنّه المشركون في الجاهليات، وأولئك المشركون ظنوا أن الشفاعة عند الله، كالشفاعة عند غيره،... فهذه الشفاعة هي التي نفاها الله - جل وعلا- في الآيات الأولى، وهي أن يكون للشافع حق عند الله كما للشفعاء حق عند الملوك ونحوهم.^٤

فانظر أخي القارئ الكريم كيف أنّ الكاتب عرّف الشفاعة في بدأ كلامه بأنها الدعاء ثم قال: وعلى هذا يفسر موارد اللفظ في القرآن والسنة فهل؟! ما ذكره من الآيات دالّ على الدعاء أم التوسط والتأثير كما قدمنا فتأمل. فلنرجع إلى القرآن الكريم ونرى ماذا يقول؟ هل يقتصر على ما ذكر من الآيات وأنّ الشفاعة فقط للدعاء أم أنّ هناك شفاعة لا صلة لها في الدعاء بل الكلام في الوساطة والتأثير؟

قال تعالى: (مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِّنْهَا وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِّنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّؤَيِّتًا)^٥.

فللمفسرين أقوال في تفسير هذه الآية المباركة. قال الشيخ الطبرسي:

٣. هذه مفاهيمنا، ص ١٢٤.

١. تفسير الميزان، ج ١، ص ١٦٦.

٢. سورة البقرة، الآية ٢٥٥.

٣. هذه مفاهيمنا، ص ١٢٥.

١. سورة النساء، الآية ٨٥.

المعنى: (مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةَ حَسَنَةً) قيل فيه أقوال: أحدها إنَّ معناه من يصلح بين اثنين (يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا)؛ أي يكن له أجر منها. (وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةَ سَيِّئَةٍ)؛ أي يمشي بالنميمة (يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا)؛ أي إثم منها، عن الكلبي، عن ابن عباس.

وثانيها إنَّ الشفاعة الحسنة، والشفاعة السيئة، شفاعاة الناس بعضهم لبعض، عن مجاهد، والحسن قال: ما يجوز في الدين أن يشفع فيه، فهو شفاعاة حسنة، وما لا يجوز أن يشفع فيه فهو شفاعاة سيئة.

وثالثها إنَّ المراد بالشفاعة الحسنة، الدعاء للمؤمنين، وبالشفاعة السيئة، الدعاء عليهم، عن أبي علي الجبائي، قال: لأنَّ اليهود كانت تفعل ذلك، فتوعدهم الله عليه. ورابعها ما قاله بعضهم: إنَّ المراد بالشفاعة هنا أن يصير الإنسان شفيعاً لصاحبه في جهاد عدوه، فيحصل له من هذه الشفاعاة نصيب في العاجل من الغنيمة، والظفر، وفي الأجل من الثواب المنتظر.^١

وقال ابن العربي:

اختلف في قوله (مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةَ) على ثلاثة أقوال: الأول: من يزيد عملاً إلى عمل.

الثاني: من يعين أخاه بكلمة عند غيره في قضاء حاجة قال النبي ٩: اشفعوا تؤجروا وليقض الله سبحانه على لسان رسوله ما شاء.

الثالث: قال الطبري في معناه من يكن يا محمد شفيعاً لوتر أصحابك في الجهاد للعدو يكن له نصيب في الآخرة من الأجر ومن يشفع وترا من الكفار في جهادك يكن له كفل في الآخرة من الإثم.

والصحيح عندي أنها عامة في كل ذلك وقد تكون الشفاعاة غير جائزة، وذلك فيما كان سعيًا في إثم أو في إسقاط حدٍ بعد وجوبه فيكون حينئذ شفاعاة سيئة.^٢

فهذه الآية قد جاءت لكي تسد الطريق أمام كلِّ فهم خاطئٍ للآية السابقة، فبينت أن الإنسان إذا حرض الغير على فعل الخير أو فعل الشر فينال نصيباً من ذلك الخير أو الشر: (مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةَ حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةَ سَيِّئَةٍ يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا). وهذا بحدِّ ذاته حتَّى على دعوة الآخرين إلى فعل الخير

٢. مجمع البيان، ج ٣، ص ١٤٦.

١. أحكام القرآن، ج ١، ص ٥٨٧. وانظر: جامع البيان، ج ٥، ص ٢٥٣؛ تفسير الواحدي، ج ١، ص ٢٧٩؛ تفسير الثعلبي، ج ٣، ص ٣٥٣.

والتزام جانب الحق، ونهي الغير عن فعل الشر؛ كما تبين هذه الآية اهتمام القرآن بنشر الروح الإجتماعية لدى المسلمين، ودعوتهم إلى نبذ الأنانية أو الانطوائية، وإلى عدم تجاهل الآخرين، وذلك من خلال التواصي بالخير والحق والتحذير من الشر والباطل.^١

ولم نرَ احداً من المفسرين جزم انها خاصة بالدعاء فقط كما فعل الكاتب، بل التفسير بالدعاء هو قول من الأقوال المذكورة وليس اصحهن. بل يمكن ان يقال ان اصحهن هو التفسير بالواسطة كما هو الظاهر.

ثانياً: أدلة الشفاعة

استدل الكاتب على عدم جواز الشفاعة لأحد من الخلق؛ كما هي عادة الوهابية بظواهر آيات من القرآن وروايات مضطربة أو ضعيفة وفي ما يلي بعض ما استدل به:
قال:

ولذا سأسوق بعض الدلائل لعلها تكفُّ بعض الناس، وتبصّر أقواماً:

فرسول الله قد قال الله له: (اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ)،^٢ فرسول الله محمد، وهو خير الخلق وأعظمهم قدراً عند الله لو استغفر لأولئك المنافقين لم يغفر لهم، وذلك لوجود مانع يمنع الإجابة...^٣

◆ رد الاستدلال

وما اعجب ما استدل به وهو الذي يقول بأنه يفهم القرآن واللغة ويعيب على العلوي المالكي وعلى غيره ممن يقولون بجواز الشفاعة، ولكن الذي يهون الخطب هو كونه من مذهب لا يعرف من القرآن الا ظاهره وألفاظه لا غير. وعلى هذا نقول: ما استدل به من استغفار النبي^٤ وقبل ذلك استدل الكاتب بالآية ١٨ من سورة يونس^٥ ليس بتام؛ لأن هذه الآية تنكلم عن العبادة للمعبودين، بمعنى جعلهم الهة مع الله حيث قالت: (وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ).^٥

٢. الأمتل في تفسير كتاب الله المنزل، ج ٣، ص ٣٥٩ - ٣٦٠.

١. سورة التوبة، الآية ٨٠.

٢. هذه مفاهيمنا، ص ١٢٦.

٣. المصدر السابق.

٤. سورة يونس، الآية ١٨.

ثالثاً: شروط الشفاعة

ذكر الكاتب شروطاً للشفاعة فقال:

وأخبر الله تعالى أنها لا تنفع إلا بشرطين:

الأول إذنه سبحانه للشافع أن يشفع؛

الثاني، رضاه سبحانه عن المشفوع له.

وهذان الشرطان لازمان لكل شفاعة ترجى منفعتها^١.

قبل مناقشة هذه الشروط وأيها أصح ومجمع عليه لو لاحظ القاريء العزيز ان الكاتب في هذه الصفحات والتي قبلها بل في الكثير من مواضع الكتاب يردد قوله: هذا ما ذهب إليه فئام الناس، أو لن يفهمه فئام الناس، وكأنه لا يعرف ماذا تعني هذه الكلمة حيث انها تعني في كتب اللغة الجماعة الكثيرة من الناس فجعل نفسه أعلم من الكثير بينما العكس هو الصحيح كما ترى من ضعف استدلاله، وركونه الى الظلم واحتقار العلماء من المسلمين.

◆ مناقشة الشروط

لاشك ولا اشكال في أن الشرط الأول الذي ذكره الكاتب مجمع عليه من قبل علماء الأمة الإسلامية فلا تجد منهم من يقول ان الشفاعة تكون لغير الله بنحو استقلالي بل لا بد من الإذن الإلهي.

والكلام إنما هو في الشرط الثاني فهل هو شرط إجماعي أم فيه خلاف؟

نعم عند مراجعة آراء العلماء في جميع المذاهب الإسلامية نجد هناك إجماعاً منهم على أن رضى الله لا يتحقق مع الشرك. وبعبارة أخرى، أن الشفاعة لا تنال المشرك. بل هي لمن ارتضى الله دينه، ولكن الكاتب ضرب مثلاً بأن النبي ٩ لم يأذن الله له في الشفاعة لعمه، وقد غفل هذا المتكلم عن إيمان ابي طالب ٢؛ لأن مذهبه قائم على تكفيره وتكفير آباء النبي ٩.

وهنا سؤال وهو هل تنال الشفاعة اهل الكبائر من المسلمين ام لا؟

ذهب الإمامية إلى أن أهل الكبائر من المسلمين تشملهم الشفاعة؛ لأنهم ممن ارتضى الله دينهم.^٢

وكذا ذهب إلى هذا القول جميع الفرق الإسلامية. قال ابن عبد الوهاب: ولا ينكر شفاعة النبي إلا أهل البدع والضلال، ولكنها لا تكون إلا من بعد الإذن والرضا؛ كما قال تعالى: (وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى) ^٣ وقال: (مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ) ^٤، وقال تعالى: (وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ

٢. هذه مفاهيمنا، ص ١٢٨-١٢٩.

١. انظر الاعتقادات في دين الإمامية، ص ٦٦.

٣. سورة الانبياء، الآية ٢٨.

٤. سورة البقرة، الآية ٢٥٥.

شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى^١ وهو سبحانه لا يرضى إلا التوحيد ، ولا يأذن إلا لأهله^٢.

فهذه الشروط التي ذكرها الكاتب ليست محل اشكال بين المذاهب الاسلامية ولكن الاشكال في ما ذكره بعد ذلك.

رابعاً: دعاء الأنبياء لا يجاب

قلنا إنَّ الإشكال في الأمور التي ذكرها الكاتب بعد هذا الكلام حيث قال: ومن المتقرر في الكتاب والسنة أنَّ الأنبياء ليس لهم حق في أن يجاب جميع ما دعوا به، ودعائهم حري بالإجابة وهم أرفع من غيرهم من أممهم، فإجابة سؤالهم إمَّا إعطاؤهم عين ما سألوا، أو تأخير ذلك بالأجر الجزيل لهم.

وقد يستنكر بعض الناس هذا لكونه لم يرتو من علوم الكتاب والسنة، ولم يتفقه فيها، ولذا سأسوق بعض الدلائل لعلها تكفُّ بعض الناس...^٣.

أقول: إذا كان حال الأنبياء الذين اصطفاهم الله لرسالته وتبليغ دينة كحال الإنسان العادي الذي لا يجاب دعائهم فما هي الميزة التي تميزوا بها عند الله. ثم إنَّ المعروف، إنَّ دعاء الانبياء والأوصياء لا يكون إلا بإذن من الله سبحانه^٤.

فدعاء الأنبياء إذا كان باللعن فهو مجاب^٥ فكيف لو كان بالرحمة؟ وهو الذي بُعث رحمة للعالمين، ولكن بعض المذاهب لم تقبل بذلك وقالوا إنهم كالبشر العاديين الذين يمكن ان يجاب لهم كالوهابية، وقد ذهب إلى هذا الرأي أيضاً من غير الوهابية الفخر الرازي في تفسيره بعد الإقرار بان المتكلمين ذهبوا إلى أن دعاء الانبياء مستجاب^٦.

وقد أجاب السيد المرتضى مفصلاً عن سألته عن دعاء الأنبياء ومنهم دعاء ابراهيم^٧ في قوله تعالى: (وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ)^٧. فلم يستجب الله له؛ لأننا نرى إنَّ من ولده من عبد الاصنام. فقال السيد المرتضى:

- ١ . سورة النجم، الآية ٢٦.
- ٥ . أصول الإيمان، ص ١١ . وانظر: تمهيد الأوائل وتلخيص الدلائل، ص ٤٢٣؛ وشرح مسند أبي حنيفة، ص ٤٩٦.
- ١ . هذه مفاهيمنا، ص ١٢٦.
- ٢ . الطرائف، ص ٥٠٥.
- ٣ . انظر احكام القرآن، ج ٢، ص ٥٦٣.
- ٤ . التفسير الكبير، ج ٨، ص ٣٥.
- ١ . سورة إبراهيم، الآية ٣٥.

أما المفسرون فإنهم حملوا هذا الدعاء على الخصوص، وجعلوه متناولاً لمن أعلمه الله تعالى أنه يؤمن ولا يعبد الأصنام حتى يكون الدعاء مستجاباً، وبينوا أنَّ العدول عن ظاهره المقتضي للعموم إلى الخصوص بالدلالة واجب، وهذا الجواب صحيح، ويمكن في الآية وجه آخر: وهو أن يريد بقوله: «واجبني وبني أن نعبد الأصنام»؛ أي افعل بي وبهم من الألفاظ ما يباعدنا عن عبادة الأصنام ويصرف دواعينا عنها.

وقد يقال فيمن حذر من الشيء ورغب في تركه وقويت صوارفه عن فعله: أنه قد جنبه. ألا ترى أن الوالد قد يقول لولده إذا كان قد حذره من بعض الأفعال وبين له قبحه وما فيه من الضرر، وزين له تركه وكشف له عما فيه من النفع: إنني قد جنبتك كذا وكذا ومنعتك منه. وإنما يريد ما ذكرناه. وليس لأحد أن يقول كيف يدعو إبراهيم^٧ بذلك وهو يعلم أن الله تعالى لا بد أن يفعل هذا اللطف المقوي لدواعي الإيمان؛ لأن هذا السؤال أولاً يتوجه على الجوابين جميعاً؛ لأنه تعالى لا بد أن يفعل هذا اللطف الذي يقع الطاعة عنده لا محالة؛ كما لا بد أن يفعل ما يقوي الداعي إلى الطاعات.

والجواب عن هذه الشبهة، أن النبي^٩ لا يمتنع أن يدعو بما يعلم أن الله تعالى سيفعله على كل حال، على سبيل الانقطاع إلى الله تعالى والتذلل له والتعبد^١.

وقد استدلل الكاتب بقوله تعالى: (اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ... الآية)^٢، حيث قال: «فرسول الله محمد^٩ وهو خير الخلق وأعظمهم قدراً عند الله لو استغفر لأولئك المنافقين لم يغفر لهم...»^٣.

وكذا استدلل بحديث رواه مسلم في صحيحه أن رسول الله^٩ قال:

سألت ربي ثلاثاً فأعطاني ثنتين، ومنعني واحدة: سألت ربي أن لا يهلك أمتي بالسنة فأعطانيها، وسألته أن لا يهلك أمتي بالغرق فأعطانيها، وسألته أن لا يجعل بأسهم بينهم فمنعنيها^٤.

أقول: أما الكلام في الآية الشريفة: فإنها نزلت في حادثة مرض عبد الله بن أبي سلول المنافق وجاء ابنه عبد الله بن عبد الله وكان مؤمناً وطلب من رسول الله^٩ أن يذهب معه، إلى آخر القصة المذكورة في البخار^٥، والنهي الذي فيها ليس من النهي في شيء ما أصلاً، وإنما هو مجرد إخبار بعدم انتفاعهم باستغفاره لهم،

١. تنزيه الأنبياء، ص ٥٨-٥٩.

٢. سورة التوبة، الآية ٨٠.

٣. هذه مفاهيمنا، ص ١٢٦.

٤. صحيح مسلم، ج ٨، ص ١٧١-١٧٢.

٥. انظر بحار الأنوار، ج ٢٢، ص ٩٦-٩٧؛ صحيح البخاري، ج ٥، ص ٢٠٧.

وأنَّ استغفاره لهم وإن كثر، وعدم استغفاره لهم بالمرة على حد سواء في عدم المغفرة لهم^١.

ثمَّ إنَّ النبي ٩ جرى في صلاته على عبد الله بن أبي سلول، حسبما اقتضاه يومئذٍ تكليفه من المعاملة على مقتضى الظاهر، ولم يكن ابن أبي سلول في عداد الكافرين الذين أبوا الدعوة إلى الإسلام فردوها وإنما كان ممن أجاب الدعوة في ظاهر حاله، ونطق بالشهادتين ولم يتظاهر بالردة. وإنما نافق، ولم يكن حينئذٍ تُهي عن الصلاة على المنافقين^٢.

أضف إلى ذلك أنَّ سبب النزول يقول إنَّ ابنه عبدالله جاء وطلب من النبي ٩ أن يحضر وفاة والده وليس من عادة النبي ٩ أن يرد طلب مؤمن ويكسر قلبه فتأمل. أمَّا الحديث الذي استدل به فهو من الأحاديث الصحاح عندهم إلا أنَّ تفسير الحديث ليس كما ذهب إليه الكاتب، بل إنَّ النبي الأكرم ٩ بما إنَّه الرحمة الإلهية الكبرى مع علمه بالاختلاف الذي يقع في أمته طلب من الله ذلك رحمة للأمة، ولم يكن طلبه عن غير علم حتى يأتي قول الكاتب قتنبه. ثمَّ إنَّ ذيل الحديث يتناقض مع الواقع التاريخي للأمة الإسلامية. فكم من بلد إسلامي ابتلى بالقحط والسنين، وما أكثر البلدان الإسلامية التي وقعت تحت سيطرة أعدائها في الزمن الغابر والحاضر، وهذا مما يطمئننا باختلافه ووضعها وإن قالوا بصحته^٣.

وقد استدلل الكاتب بحديث آخر على عدم استجابة دعوة الأنبياء حيث قال: وأخرج البخاري ومسلم^٤ عن أبي هريرة وأنس ابن مالك ومسلم نحوه عن جابر قال: قال رسول الله ٩: «لكل نبي دعوة مستجابة يدعو بها، وأريد أن أختبئ دعوتي شفاعة لأمتي في الآخرة»، هذا لفظ نسخة الأعرج عن أبي هريرة^٥.

أقول: هذا الحديث صريحٌ بأنَّ الأنبياء يشفعون للناس وإنَّ الشفاعة ثابتة وهذا هو المطلوب.

ثمَّ الاستدلال بهذا الحديث على عدم استجابة دعاء الأنبياء وإيهاماً جداً وذلك لأنَّه لا توجد أي دلالة في الحديث على أنَّ الدعاء لا يستجاب منهم: في الدنيا، بل دلَّ على أنَّ هناك دعاء حتمي الجواب وهو الشفاعة في ذنوب العصاة واصحاب الكبائر من المؤمنين وقد خبأه النبي ٩ يوم القيامة.

خامساً: شفاعة النبي في حياته وبعدها وهل النبي حي في قبره؟
قال الكاتب:

٦. انظر النص والإجتهد، ص ١٨.

١. انظر النص والإجتهد، ص ١٨٨.

٢. انظر في ظلال التوحيد، ص ١٧٩.

٣. صحيح البخاري، ج ١١، ص ٩٦؛ صحيح مسلم، ج ١، ص ١٣٠-١٣٢.

٤. هذه مفاهيمنا، ص ١٢٧.

إذا تقرر هذا فينبغي النظر في نصوص الشرع الخاصة بشفاعة رسول الله ٩ في الحياة الدنيا ... وهذا لا ينازع فيه أحد، وإنما الشأن في طلب الشفاعة منه بعد موته، وأهل السنة مجمعون في القرون الثلاثة المفضلة على أمرين:

الأول: عدم مشروعية طلب الشفاعة منه في قبره...؛
الثاني: وهو الأهم أن أهل السنة مجمعون أن للنبي ٩ أنواعاً من الشفاعة يشفع بها، ولم يذكروا منها طلبها منه في قبره، بل كلها يوم القيامة...ومن خالف إجماع أهل السنة فليس منهم^١.

أقول: عندما لم يجد الوهابية واشباههم مخرجاً من كثرة الآيات الدالة على الشفاعة التجأوا إلى القول أن الشفاعة خاصة بيوم القيامة.
وعلى هذا نسأل صالح آل الشيخ وغيره من الوهابية هل أن النبي ٩ حي في قبره أم لا؟^٢

وقد أجاب صالح آل الشيخ صاحب الكتاب الذي نحن بصدد نقده بالإيجاب حيث قال: إن من عقائد الوهابية أن النبي ٩ حي في قبره وهذا ما أثبتته ابن تيمية، وإن أنكر البعض ذلك.
قال محمد بن عبد الوهاب:

والذي نعتقده أن رتبة نبينا محمد ٩ أعلى مراتب المخلوقين على الإطلاق، وأنه حي في قبره، حياة برزخية، أبلغ من حياة الشهداء المنصوص عليها في التنزيل، إذ هو أفضل منهم بلا ريب، وأنه يسمع سلام المسلم عليه، وتسن زيارته...^٣

وقال عبد اللطيف آل الشيخ:

بل هو حي في قبره تعرض عليه صلاة أمته، وقد "حرم الله على الأرض أن تأكل أجساد الأنبياء"، ومع ذلك فهو ٩ في الرفيق الأعلى، وهو أقرب الرسل من ربه، وأرفعهم درجة لديه، ولروحه اتصال بجسده الشريف، لا يعلم كنهه وحقيقته ومقداره إلا الذي خلق ووهب وتفضل وأعطى، وهو اللطيف الخبير^٣.

فما دام النبي ٩ حي في قبره الشريف يسمع الكلام ويرد السلام وتعرض عليه أعمال أمته، كما صرح بذلك غير واحد من علمائكم، فكيف لا يكون شفيعاً في قبره؟ وقد ورد في الصحيح عندكم: «مَنْ أَحَدٌ يُسَلِّمُ عَلَيَّ إِلَّا رَدَّ اللَّهُ عَلَيَّ رُوحِي حَتَّى أُرَدَّ

١. هذه مفاهيمنا، ص ١٣١.
١. الدرر السننية في الأجوبة النجدية، ج ١، ص ١٤٥.
٢. مصباح الظلام، ص ٣١٩.

عَلَيْهِ السَّلَامُ»^١ وقد قال الالباني؛ أنه حديث حسن الاسناد^٢ وفي السلسلة الصحيحة قال عنه صحيح^٣.

إذن بعد هذا كله لا يبقى عذرا لآل الشيخ (الكاتب) من القول بأن النبي ٩ لا يشفع، بل هو يسمع الكلام ويرد السلام ويشفع ويستغفر لمن زاره. ثم إن هذا الكاتب وكما ترى كرر القول بأن أهل السنة أجمعوا ولم نجد هذا الإجماع إلا في ذهن الكاتب والوهابية.

سادساً: الشيطان يتمثل بصورة الأنبياء

سعى الكاتب إلى تأييد رأيه بعدم الجواز من خلال الطعن بالأنبياء والأولياء وعباد الله الصالحين وذلك بأن نسب إليهم أنّ الشيطان والجن يتمثل بهم مستدلاً بكلام لابن تيمية حيث قال:

إنّ أعظم فتن الشياطين هي الشرك، وبابه القبور حيث يظهر عمل شياطين الجن من تمثّل بصورة المقبور، وتكليم الحاضرين، وربما أجاب سؤالاً، وغير ذلك... ومما يتفرع عما أسلفت ما ذكره الشيخ العلم تقي الدين ابن تيمية في الجواب الصحيح لمن بئل دين المسيح (ج ١، ص ٣٢٢): «والشيطان إنما يضل الناس ويغويهم بما يظن أنهم يطيعونه فيه، فيخاطب النصارى بما يوافق دينهم، ويخاطب من يخاطب من ضلال المسلمين بما يوافق اعتقاده، وينقله إلى ما يستجيب لهم فيه بحسب اعتقادهم،... وإذا كان يقول: أنا المسيح أو إبراهيم أو محمد، فغيرهم بطريق أولى»^٤.

انظر أخي المسلم إلى هؤلاء القوم كيف يتناولون على الساحة المقدسة لرسول الله ٩ والأنبياء: وجميع الصالحين وينسبون إليهم تمثّل الشيطان في أشكالهم إنهم ليقولون قولاً (تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَنْقَطِرُنَ مِنْهُ وَتَنْسَقُ الْأَرْضُ وَتَخْرُ الْجِبَالُ هَدًّا)^٥.

فكيف يتمثل الشيطان بمن اصطفاهم الله لرسالته وسجد لهم ملائكته، والنبي يقول: (مَنْ رَأَى فِي الْمَنَامِ فَكَأَمَّا رَأَى فِي الْيَقَظَةِ؛ إِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَتَمَثَّلَ بِى)^٦.

وهذا الحديث صريح بأنّ الشيطان لا يمكن أن يتمثل بشخص النبي الأكرم ٩، بل ولا في أحد من الأنبياء والصالحين: . ولم يختص الجواب عن هذا الإشكال بالمذهب الإمامي فأنت و أنتم يا آل الشيخ في غير هذا الكتاب تقول:

٣. سنن أبي داود، ج ٢، ص ١٦٩.

٤. التوسل أنواعه وأحكامه، ٦٠.

٥. السلسلة الصحيحة، ج ٥، ص ٣٣٨؛ انظر صحيح أبي داود، ج ٦، ص ٢٨١.

١. هذه مفاهيمنا، ص ١٤٩-١٥٠؛ انظر الجواب الصحيح، ج ٢، ص ٣٢٤.

٢. سورة مريم، الآية ٩٠.

١. سنن ابن ماجه، ج ١١، ص ٣٧٩.

الروح شكلها شكل الجسد؛ يعني بمعنى لو فصلت روحك عنك صارت الصورة واحدة، يكون الجسد الجثمان، والروح مخلوق، الله أعلم بحقيقتها لكن من حيث الصورة واحدة. ويدل عليه أنّ النبي ٩ قال: «من رآني في المنام فقد رآني فإنّ الشيطان لا يتمثل بي»، ومعلوم أنّ الرائي للنبي ٩ في المنام إنّما يرى روحه؛ لأنّ جسده مدفون، وإذا كان رأى روحه فإنّه يرى روحه على صورة جسده الذي كان يعيش في الدنيا بروحه وجسده.^١

فعلى زعمكم يا آل الشيخ لو أنّ النبي الأكرم ٩ ردّ السلام على الزائر له وهو في قبره يكون الشيطان هو الذي ردّ السلام، ما لكم كيف تحكمون، وهل لديكم عقل به تفكرون، أم عطلتكم عقولكم فلا تفهمون؟! ولم يكتب الكاتب بهذا الكلام فاردف قائلاً: « فرؤيا الأنبياء في المنام حقّ، وأمّا رؤية الميّت في اليقظة فهذا جني تمثّل في صورته».^٢

أقول: ثبت أنّ الأنبياء لا يتمثّل في صورتهم الشيطان سواء في حياتهم أو بعد مماتهم فلا نزيد على الكلام ما يطيل البحث على القارئ، والكلام في الميّت غير الأنبياء والأوصياء والمرتبة، فيمكن أن يقال إنّ الشيطان يتمثّل بالمنافقين، وقليلي الأيمان.

واخيراً إليكم ما جاء في سنن الترمذي قال:

حدثنا أحمد بن أبي (عبيد الله) السلمي البصري _ ثقة _ حدثنا يزيد بن زريع، ثنا سعيد، عن قتادة، عن محمد بن سيرين، عن أبي هريرة قال: قال رسول الله ٩: الرُّؤْيَا ثَلَاثٌ فَرُؤْيَا حَقٌّ وَرُؤْيَا يُحَدِّثُ بِهَا الرَّجُلُ نَفْسَهُ وَرُؤْيَا تُحْزِنُ مِنَ الشَّيْطَانِ فَمَنْ رَأَى مَا يَكْرَهُ فَلْيَقُمْ فَلْيُصَلِّ وَكَانَ يَقُولُ يُعْجِبُنِي الْقَيْدُ وَأَكْرَهُ الْعُلَّ الْقَيْدُ ثَبَاتٌ فِي الدِّينِ وَكَانَ يَقُولُ مَنْ رَأَى فَإِنِّي أَنَا هُوَ فَإِنَّهُ لَيْسَ لِلشَّيْطَانِ أَنْ يَتَمَثَّلَ بِي وَكَانَ يَقُولُ لَأَنْقُصُ الرُّؤْيَا إِلَّا عَلَى عَالِمٍ أَوْ نَاصِحٍ. قال أبو عيسى: هذا حديث حسن صحيح.^٣

سابعاً: مسألة المخلوقين هل هي من الشفاعة؟

وبعد كلّ ما قدّمنا من الايرادات على الكاتب نجده يخلط بين أمور ترتبط بالأخلاق والتوكل على الله وبين أمور عقائدية ترتبط بالتوحيد، وهل أنّ الشفاعة شرك أم أنّها جائزة حيث يقول:

وفي النهي عن مسألة المخلوقين أحاديث كثيرة صحيحة، وقد بايع النبي ٩ جماعة من أصحابه على أن لا يسألوا الناس شيئاً منهم:

٢. إتحاف السائل بما في الطحاوية من مسائل، ج ٤، ص ١١.

٣. هذه مفاهيمنا، ص ١٥٠.

١. سنن الترمذي، ج ٨، ص ٢٤٣؛ انظر: الأحكام الشرعية الكبرى، ج ٤، ص ٢٥٩.

أبو بكر الصديق وأبو ذر وثوبان، وكان أحدهم يسقط سوطه أو خطام ناقته فلا يسأل أحداً أن يناوله إياه. ثم قال ابن رجب: واعلم أن سؤال الله عز وجل دون خلقه هو المتعين؛ لأن السؤال فيه إظهار الذل من السائل والمسكنة والحاجة والافتقار، وفيه الاعتراف بقدرة المسؤول على دفع هذا الضرر ونيل المطلوب، وجلب المنافع ودرء المضار.

ولا يصح الذل والافتقار إلا لله وحده لأنه حقيقة العبادة، وكان الإمام أحمد يقول: اللهم كما صنعت وجهي عن السجود لغيرك فصنه عن المسألة لغيرك^١.

لم نجد في كتاب هذه مفاهيمنا موضوعية، بل نجده يقفز من موضوع الى آخر ويخلط بين المواضيع وها هو يأخذ موضوع أخلاقي المقصود منه الترهيب من سؤال الناس أموالهم بلا حاجة طمعاً فيها، والاتكال على الله في كل شيء ويهجم على العلوي المالكي ويطعن عليه مع أنه أحق بالطعن فيه، فإن سؤال الأب لولده الماء لا يعد شركاً وسؤال المريض الطبيب ان يشفيه من عنته لا يُعد شركاً فكيف خلط من يدعي العلم بين هذه الامور وبين ما نحن فيه.

فهل يعتبر الافتراض والذي هو سؤال الغير شركاً؟

ثم انظر إلى هذا الرجل الذي أصيب ماله بالهلاك وجاء مستغيثاً برسول الله^٩ أن يدعو الله في أن يمطرهم، وهو يخطب على المنبر، فلم يقل له^٩: عليك أن تدعو الله أنت لأن الله يقول: (وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ)^٢ وكذا لم يقل له (وَ قَالَ رَبُّكُمْ اذْعُونِي اُسْتَجِبْ لَكُمْ)^٣؛ لأن هاتين الآيتين لا تنفيان سؤال الغير والاستغاثة بالأنبياء، وذكر الشيء لا ينفي ما عداه كما هو مقرر في الأصول^٤.

وقد تقدم أن النبي^٩ حي في قبره، كما أخبر وجاءنا في الحديث الصحيح، وعلماء أهل السنة والجماعة ذكروا هذا الحديث في أبواب صلاة الحاجة من مصنفاتهم، ولم يقل أحد منهم إياكم أن تدعو به فإنه شرك، بل حثوا الأمة على الدعاء به تطبيقاً لسنة النبي^٩، والمستغيث منا الآن برسول الله^٩ يعرف أن النبي^٩ حي في قبره يسمع سلام المسلمين عليه ويرد عليهم وتعرض عليه أعمال أمته، فإذا وقف الإنسان منا على قبره^٩ فقال: يا رسول الله جئتك مستغفراً من ذنبي مستغيثاً بك إلى ربي فاعف عني وأدع الله أن يغفر لي ذنوبي وإسرافي في أمري. لم يكن ذلك شركاً ولا كفراً باتفاق غير المتعصبين، وخصوصاً إن علمت أن الإمام النووي حض على مثل هذه الصيغة^٥ ونقله عن علماء الشافعية، وأن ابن حجر العسقلاني يقول كما في ديوانه بخط القلم:

١. هذه مفاهيمنا، ص ١٥٣.
٢. سورة البقرة، الآية ١٨٦.
٣. سورة العاقر، الآية ٦٠.
٤. انظر الإغاثة، ص ٢٠.
٥. المجموع، ج ٨، ص ٢٧٤.

نبي الله يا خير البرايا بجاهك أتقي فصل القضاء
وأرجو يا كريم العفو عما جنته يداي يا رب الحباء
فكعب الجود لا يرضى فداء لنعلك وهو رأس في السخاء
وسن بمدحك ابن زهير كعب لمثلي منك جائزة الثناء
فقل يا أحمد بن علي اذهب إلى دار النعيم بلا شقاء

فإن قال قائل في هذين الدليلين: هذه الاستغاثة جائزة في حياته فقط قلنا: أنت لا تجيز الاستغاثة بغير الله مطلقاً، وتصف المستغيث بالشرك في أمر أقل ما يقال فيه: أمر مختلف فيه، وتدعي أن هذا من صلب العقيدة^١.

◆ النتيجة

- ١- إن الشفاعة أمر حتمي وثابت للأنبياء والأولياء والصالحين في حياتهم وبعد مماتهم في الدنيا والآخرة.
- ٢- إن النبي ٩ حي في قبره يسمع الكلام ويرد السلام.
- ٣- إن دعاء الأنبياء مستجاب؛ لأنه لا يكون إلا بإذن الله تعالى وقد أعد الله للنبي الخاتم ٩ دعوة مستجابة يوم القيامة.
- ٤- إن الشيطان لا يمكن أن يتمثل بصورة الأولياء والمؤمنين والأنبياء من باب أولى.
- ٥- إن مسألة سؤال المخلوقين لا يُعد شركاً.

المصادر

- * القرآن الكريم
١. أحكام القرآن: ابن العربي، تحقيق: محمد عبد القادر عطا، لبنان: دار الفكر للطباعة والنشر، الطبعة الأولى.
 ٢. أحكام القرآن: أبو بكر أحمد بن علي الرازي الجصاص، تحقيق: محمد القمحاوي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ١٤٠٥ق.
 ٣. أحكام الشريعة الكبرى: أبو محمد عبدالحق الاشيبلي، تحقيق أبو عبدالله حسين بن عكاشة، الرياض: مكتبة الرشد ١٤٢٢ق.
 ٤. أصول الإيمان: محمد بن عبد الوهاب، تحقيق: باسم فيصل الجوابره، الرياض: جامعة الإمام محمد بن سعود.
 ٥. الاعتقادات في دين الإمامية: الشيخ الصدوق، تحقيق: عصام عبد السيد طباعة، دار المفيد، الطبعة الثانية، ١٤١٤ق.
 ٦. الإغاثة: حسن بن علي السقايف، عمان - اردن: مكتبة الإمام النووي، الطبعة الأولى، ١٤١٠ق.
 ٧. الأمثل في تفسير كتاب الله المنزل: الشيخ ناصر مكارم الشيرازي، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، الطبعة الأولى، ٢٠٠٧م.
 ٨. بحار الأنوار: العلامة محمد باقر المجلسي، إخراج وتنظيم: كاظم المراد خاني، مؤسسة الطور للنشر المطبعة، الطبعة الأولى، ١٤١١ق.
 ٩. التبيان في تفسير القرآن: للشيخ الطوسي، مكتب الاعلام الإسلامي، الطبعة الأولى، ١٢٠٩ق.
 ١٠. التعريفات: علي بن محمد بن علي الجرجاني، تحقيق: إبراهيم الأبياري، بيروت: دار الكتاب العربي، الطبعة الأولى، ١٤٠٥ق.
 ١١. تفسير الثعلبي: أبو إسحاق أحمد بن محمد بن إبراهيم الثعلبي النيسابوري، تحقيق: ابي محمد بن عاشور، بيروت، الطبعة الأولى، ١٤٢٢ق.
 ١٢. التفسير الكبير (مفاتيح الغيب): محمد بن عمر بن الحسين الرازي، بيروت: دار إحياء التراث.
 ١٣. تفسير الواحدي: الواحدي، تحقيق: صفوان عدنان داودي، بيروت: دار القلم، الطبعة الأولى.
 ١٤. تمهيد الأوائل وتلخيص الدلائل: محمد بن الطيب الباقلائي، تحقيق: الشيخ عماد الدين احمد حيدر، الطبعة الثالثة، بدون مكان.
 ١٥. تنزيه الأنبياء: الشريف المرتضى، بيروت - لبنان: دار الأضواء، الطبعة الثانية، ١٤٠٩ق.
 ١٦. التوسل أنواعه وأحكامه: محمد ناصر الدين الألباني، الطبعة الثالثة، بيروت: المكتب الإسلامي.
 ١٧. جامع البيان: ابن جرير الطبري، تقديم: الشيخ خليل الميس، ضبط وتوثيق وتخريج: صدقي جميل العطار، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، ١٤١٥ق.
 ١٨. الجواب الصحيح لمن بدل دين المسيح: احمد بن عبد الحلیم بن تيمية، تحقيق: علي حسن ناصر، عبدالعزيز إبراهيم العسكر، حمدان محمد، الرياض: دار العاصمة، الطبعة الأولى، ١٤١٤ق.
 ١٩. الدرر السنية في الأجوبة النجدية: علماء نجد الأعلام من عصر الشيخ محمد بن عبد الوهاب إلى عصرنا هذا، دراسة وتحقيق: عبد الرحمن بن محمد بن قاسم، الطبعة السادسة، ١٤١٧ق.
 ٢٠. السلسلة الصحيحة (المختصرة): محمد ناصر الدين الألباني، الرياض: مكتبة المعارف.
 ٢١. سنن أبي داود: سليمان بن الأشعث أبو داود السجستاني الأزدي، تحقيق: محمد محيي الدين عبد الحميد، بيروت: دار الفكر.
 ٢٢. شرح عقيدة الطحاوي: المسمى بإتحاف السائل بما في الطحاوية من مسائل، للإمام أبي جعفر أحمد بن محمد بن سلامة الأزدي الطحاوي، شرحها: الشيخ صالح بن عبد العزيز آل الشيخ، الطبعة الأولى.
 ٢٣. شرح مسند أبي حنيفة: ملا علي القاري، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى.

٢٤. صحيح *أبي داود*: سليمان بن الأشعث أبو داود السجستاني، تحقيق: محمد ناصر الدين الألباني، الكويت: مؤسسة غراس للنشر والتوزيع.
٢٥. صحيح *البخاري*: محمد بن إسماعيل، تحقيق: محمد زهير بن ناصر الناصر، بيروت: دار طوق النجاة، الطبعة الأولى، ١٤٢٢ق.
٢٦. صحيح *مسلم*: مسلم بن الحجاج، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، بيروت: دار إحياء التراث العربي.
٢٧. *الطرائف*: السيد بن طاووس، قم: خيام: الطبعة الأولى.
٢٨. *في ظلال التوحيد*: الشيخ جعفر السبحاني، معاونية شؤون التعليم والبحوث الإسلامية في الحج، الطبعة الأولى، ١٤١٢ق.
٢٩. *الكليات*: أبي البقاء أيوب بن موسى الحسيني الكفوي، تحقيق: عدنان درويش- محمد المصري، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤١٩ق.
٣٠. *مجمع البيان*: الطبرسي، تحقيق وتعليق: لجنة من العلماء والمحققين الأخصائيين، بيروت- لبنان: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ١٤١٥ق.
٣١. *المجموع*: محيي الدين النووي، بيروت: دار الفكر، الطبعة الأولى.
٣٢. *مصباح الظلام*: عبد اللطيف آل الشيخ، دراسة وتحقيق: عبد العزيز بن عبد الله بن إبراهيم الزبير آل حمد، عربستان: وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد، الطبعة الأولى، ١٤٢٤ق.
٣٣. *الميزان في تفسير القرآن*: محمد حسين الطباطبائي، جماعة المدرسين، الطبعة الأولى.
٣٤. *النص والإجتihad*: السيد عبد الحسين شرف الدين العاملي، تحقيق وتعليق: أبو مجتبي، قم: سيد الشهداء، ٧، الطبعة الأولى.
٣٥. *هذه مفاهيمنا*: صالح بن عبد العزيز آل الشيخ، مكتبة الهدى المحمدي، الطبعة الأولى، ١٤٢٩ق.